



# حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم

بهمن ۶۹ شماره ۱۹

## گردستان چشم اسفندیار دشمنان انقلاب در آوردگاه منطقه

جهانی» و وظایف ایالات متحده در قبال آن، چنین نوشتند: «اگر میخواهیم جامعه ملل بواسطه بی ثباتی سیاسی و تقسیم شدن به واحدهای ناپایدار اقتصادی دچار هرج و مرج نشود، نباید لطف خود را شامل هر اقلیت آزرده منطقه ای، قبیله ای یا قومی کنیم که ادعای حق تعیین سرنوشت دارد.»

در همین يك جمله، یانکی ها بروشنی معضل خود را بیان کرده اند: بی ثباتی و هرج و مرج در نظم نوینی که قرار است با سرکوب و قلدری علیه خلقها و ملل ستمدیده مستقر گردد، یکی از عواملی که میتواند نظم امپریالیستی را به درون چنین گرداب هولناکی مُل دهد، جنبش «اقلیت های آزرده منطقه ای، قبیله ای یا قومی» و در واقع جنبش بقیه در صفحه ۲

در بحبوحه جنگی که آمریکا و متحدانش برای برقراری «نظم نوین جهانی» - یا در واقع، تثبیت و تحکیم مجدد سلطه ستم و استثمار در گوشه و کنار این جهان پر آشوب و بحرآن زده - برپا کرده اند، بار دیگر نام گردستان به میان آمده است. آنچه طراحان و تحلیلگران یانکی در مورد گردستان میگویند خود بحد کافی افشاگر اهدافشان در جنگ خلیج نیز هست. بر طبق ادعاهای ائتلاف غرب، این جنگ برای «آزاد سازی کویت» و یا «رفع استبداد حاکم بر عراق» و امثالهم براه افتاده، اما آنجا که ضرورت برخورد به گردستان و مبارزه جاری در این سرزمین پیش می آید چه آسان میچ امپریالیستها باز میشود. درست يك ماه پیش از حمله ارتش عراق به کویت، طراحان سیاست خارجی آمریکا طی تحلیلی در نشریه «فارین افیرز»، ضمن ترسیم خطوط کلی «نظم نوین

## علیه جنك تجاوزكارانه امپریالیستها پیاخیزید!

یانکی های متجاوز با همکاری متحدان اروپائی، نوکران منطقه ای و سک هارشان - اسرائیل - کشتاری بزرگ را تحت پوشش «آزاد سازی کویت» آغاز کرده اند. آنها آمده اند تا با سرکوبی خونینتر از پیش، توده های فلسطینی و کل جهان عرب و خاورمیانه را بزانو در آورند. طی چند روز گذشته ده ها هزار تن بسبب بر شهرها و روستاهای عراق یاریدن گرفته و حجم عظیمی از مهلات برای ادامه این کشتار آماده استفاده گشته است. اینک بیش از نیم میلیون مزدور مسلح تحت رهبری آمریکا این عملیات را به پیش میبرند و بر شمارشان افزوده میشود. گزارشاتی که از این جنایت بطور مستقیم به سراسر جهان مخابره میشود، نفرت انگیز و شمشیر کننده است. قاتلین حرفه ای بر صفحه تلویزیون ظاهر میشوند و با شعف از «چراغان» کردن بندگان با راکت و بمب میگویند. بوش، میتران، میجر و دیگر سران ائتلاف غرب برای فرونشاندن آتش خشم توده ها نسبت بخود اظهار میدارند: «دعا میکنیم که به اهالی عراق آسیبی نرسد!» سومیاک امپریالیستهای شوروی که سوار بر تانک به سلاخی در بالتیک مشغولند نیز بار دیگر حمایت خود از «نظم و قانون بین المللی» و تصمیمات سازمان ملل را اعلام میکنند. دبیر کل بنگاه ملل متحد از اینکه کاری نمیشود کرد ابراز «تاسف» میکند و اشک تسامح میریزد.

در گوشه ای از صحنه، سران جمهوری اسلامی با دستپاچگی به اینسو و آنسو میدوند و میگویند: «ما بیطرفیم!» آنها که تلاش دارند ژاندارم منطقه ای امپریالیسم شوند از یکسو به اربابان خود اطمینان میدهند که «ما با بقیه در صفحه ۳

## خطاب به پیشمرگان گومله

صفحه ۲۴

در این شماره میخوانید:

نامه به يك رفیق (نکاتی درباره راه انقلاب)  
یادی از رفیق کارگر جوان،  
رحمت الله چمن سرا  
یادداشتهایی بر برخی نظرات  
و طرح های «کمونیسم کارگری»  
رهبران «حکا»، بحرآن خلیج و جنک

- ۴
- ۱۴
- ۱۰
- ۱۹

## کرهستان

خلقها و مللی است که از ستم ملی در رنجند؛ خلقها و مللی که برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت خویش می رزمند؛ توده هائی نظیر توده های کرد، همین معضل را یکی از تحلیل گران آمریکائی بهنگام بررسی خطراتی که میتواند از دل جنگ خلیج برخیزد، چنین بیان میکند:

«خطر بزرگتر این است که کردها، شیعیان و دیگر جریاناتی که توسط دولت عراق سرکوب شده اند همزمان علیه دولت جدیدی که هنوز از حیث مرکزیت داشتن ضعیف است بپاخیزند... بهمین خاطر نیروهای چند ملیتی پاسدار صلح در خاتمه جنگ نه فقط در کویت که در عراق نیز باید مستقر گردند.» (۱)

آری؛ امپریالیستها خوب میدانند که هر حکومت جدیدی در عراق بعلت از هم گسیختگی ناشی از جنگ بشدت ضربه پذیر خواهد بود و به احتمال زیاد آنها باید مستقیماً از مزدوران مسلح چند ملیتی جهت اعمال سلطه و «عادی سازی» اوضاع سود جویند. اما اشغال احتمالی کردستان توسط قوای رنگارنگ امپریالیستی و ارتجاعی میتواند خشم و نفرت ستمدیدگان کرد نسبت به این قدرتهای تجاوزکار را صد چندان سازد، آماج نوینی را برای مبارزه مسلحانه پیشمرگان فراهم آورد و فرصتی بدست دهد تا خلقتهای منطقه و جهان بیش از پیش به نقاط ضعف بی شمار تجاوزکاران بظاهر قدرتمند - اما در باطن بیر کاغذی - پی برند.

آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی از چنین احتمالات و خطراتی چندان بی اطلاع نیستند. پاسخ اساسی آنها به جنبش توده های کرد سرکوب نظامی است، هرچند از اجرای مانورهای فریبکارانه سیاسی نیز غافل نمانده اند. این مانورها نزد مرتجعین نظیر تورگوت اوزال، عنوان «بازی با کارت کردستان» یافته است. هدف مرکزی اینکار، مهار کردن انرژی و توان انقلابی ستمدیدگان این سرزمین و به کجراه کشاندن و مستحیل ساختن آن است. برای تحقق این هدف است که امروز جلادان بزرگ پرولترها و خلقتهای ستمدیده جهان، از «حلیچه» میگویند و برای خلق کرد اشک تمساح میریزند تا شاید مردم کردستان نسبت به ماهیت و مطامع آنان دچار توهم شوند و خط سرخی که با خون میان منافع این توده با سلطه و حاکمیت امپریالیستی ترسیم گشته مخدوش گردد؛ و گرنه همگان میدانند که تا چندی پیش نه سخنی از خلق کرد و اهدافش در رسانه های امپریالیستی بمیان می آمد، نه از تاریخچه واقعی کردستان و ستم هائی که بر مردمش رفته پرده برداشته میشد و نه اخبار نبردهای قوای پیشمرگه علیه ارتشهای ارتجاعی اجازه

انتشار وسیع می یافت. آری؛ اینبار نیز بگوش رسیدن نام کردستان از رسانه های گروهی امپریالیستی مثل همیشه نشان از توطئه های پلید علیه این ملت ستمدیده دارد.

مسئله امپریالیستها برای نقاشی چهره کربیه خویش کار دشواری در پیش دارند؛ آنهم در برابر ستمدیدگانی که ضد امپریالیست هستند و در نبرد طولانی خود برای کسب رهایی، بدرستی دست قدرتهای امپریالیستی را پشت دولتهای ستمگر منطقه دیده اند. بهمین خاطر بکارگیری بهره های مزدوری که خود را پشت پرچم جنبش ملی کردستان پنهان ساخته اند برای قدرتهای غربی حائز اهمیت گشته است. امروز حزب دمکرات کردستان عراق (قیاده موقت) توسط دول غربی در صحنه بین المللی فعال گشته است. این تشکیلات، دست پرورده سازمان «سیا» است که سالها از حمایت مالی و آموزشی و تسلیحاتی «موساد» اسرافیل، «میت» ترکیه و نهادهای سرکوبگر جمهوری اسلامی برخوردار بوده و تاکنون با شرکت مستقیم در سرکوب نظامی نیروهای انفلابی کرد در هر سه کشور و کمک اطلاعاتی به ارتشهای ارتجاعی خدمات زیادی به مرتجعین حاکم نموده است. قیاده موقت قرار است بعنوان «نماینده مشروع» کردهای عراق، بر دخالت و حضور تجاوزگران امپریالیست در منطقه - و مشخصاً در خطه کردستان - صحنه گذارد. در حالیکه هیئت حاکمه عراق بر سیاست عدم مصالحه با نیروهای کرد پافشاری میکند و میکوشد با تهدید و ارعاب از گشوده شدن جبهه ای نوین علیه خود در کردستان جلوگیری نماید، این تشکیلات می باید با پراکندن شعار زهرآگین «دشمن دشمن من، دوست من است» در میان توده های کردستان، فصل مشترکی میان آنان با اربابان امپریالیستش بوجود آورد. البته قیاده موقت با اینکار دست خود را بمشابه یک مزدور مشاطه گر امپریالیسم در پیشگاه خلق کرد بیشتر رو میکند.

با این وجود ساده اندیشی است اگر به خطر اشاعه شعار «دشمن دشمن من، دوست من است» در جنبش کردستان کم بها دهیم. آنچه زمینه مساعدی را برای اینکار فراهم میکند، غلبه رهبری های بورژوا ناسیونالیستی و نفوذ خطوط سازشکارانه در تشکیلات گوناگون حاضر در صحنه است. اینکه طی سالها، سیاست این قبیل نیروها بر مبارزه و جنگ ستمدیدگان کرد غالب بوده و افق محدودی از پیروزی در ذهن توده ها ترسیم گشته، نه تنها باعث شده که امروز این خطه نتواند نقشی درخور در نبرد علیه اربابان جهان کهن بازی کند، بلکه با خطر عقبگردهای مهم سیاسی و نظامی هم مواجه گشته است. علیرغم تجارب تلخ و شکستهای که جنبش کردستان شاهد بوده، باز هم دیدگاه و منافع طبقاتی نیروهای بورژوا ناسیونالیست مانع از آن میشود که از دام توهم نسبت به امپریالیسم و ارتجاع رها شوند و از توهم پراکنی در میان توده های طالب رهایی دست کشند. بهمین خاطر است که کماکان در

مطبوعات غربی با چنین اظهاراتی روبرو می شویم:

«شورشیان کرد از عدم هماهنگی میان خود با ائتلاف تحت رهبری آمریکا اظهار تاسف کرده اند. آنها معترضند که چرا رهبران غربی به تقاضاهای پی در پی شان مبنی بر گنجاندن مسئله حقوق بشر برای کردها در دستور کار یک کنفرانس ناورمیان ای آتی پاسخی نداده اند.» (۲)

این توهنات درست زمانی نقل محفل نیروها و شخصیتهای سازشکار کرد گشته که مقامات انگلیسی بنمایندگی از سوی غرب متفرعانه به تحقیر خلق کرد می پردازند و میگویند: «تخت وزیر ما اصلاً نمیداند کردها کی هستند... البته متخصصان وزارت امور خارجه ما آنها را می شناسند. اما این را هم میدانند که انفجار یکی دو بمب در کردستان، صدام حسین را سرنگون نخواهد کرد.» (۳) بدون شك آنچه به سگان امپریالیستی اجازه میدهد - علیرغم شناخت و هراسشان از توده های جنگاور کرد - چنین سخن بگویند، در یوزگی برخی سران تسلیم طلب تشکلات کرد در پایتختهای غربی است.

اگرچه در حال حاضر محافل امپریالیستی بیشتر در مورد امروز و فردای کردستان عراق صحبت میکنند اما ویژگیهای خطه چند پاره کردستان و قابلیت انتقال شعله های مبارزه توده هایش از کشوری به کشور دیگر، نگرانی عمیق دشمنان انقلاب را در مورد تحولات کردستان های ترکیه و ایران نیز برانگیخته است. در ترکیه، حضور قوای مسلح آمریکائی و اروپائی و شرکت این کشور در جنگ تجاوزکارانه خلیج آتش مبارزه توده ها را شعله ور ساخته و منطقه کردستان را به مرکز این مبارزه بدل نموده است. امروزه اهالی کردستان ترکیه بطور یکپارچه در موضع مخالف حکومت اوزال و اربابان آمریکائیش در این جنگ تجاوزکارانه قرار دارند و این مخالفت را بطرق مختلف ابراز میکنند. تا بحال بیش از ۲۸ مزدور آمریکائی در آن منطقه بدست مردم بهلاکت رسیده اند؛ حملات نظامی به پایگاه های ناتو و بمب گذاری در آنها ادامه دارد؛ شهرهای آن منطقه - بالاخص شهرهایی که سال گذشته صحنه خیزش ضد حکومتی توده ها بود - نظاهراتهای خونین و درگیری با پلیس را شاهد گشته است. دولت مجبور به استقرار دائمی تانک در این نقاط شده و کارزار دستگیری گسترده ای را سازمان داده است. بسیاری از مبارزین راه کوهستان را در پیش گرفته اند. تحت چنین شرایطی است که تورگوت اوزال به ناچار «واقع بین» شده و لغو ممنوعیت تکلم بزبان کردی را اعلام نموده تا شاید خشم توده های کرد تخفیف پیدا کند. در عین حال حکام ترکیه میدانند بالا گرفتن شعله

۲- روزنامه آمریکائی واشینگتن پست، ۲۵ ژانویه ۱۹۹۱

۳- نقل شده در ماهنامه میدل ایست - فوریه ۱۹۹۱

۱- روزنامه آمریکائی هیرالد تریبیون، ۲۱ ژانویه ۱۹۹۱

های مبارزه ملی و تلاش برای ایجاد هر شکلی از «دولت مستقل کرد» در آنسوی مرزها، بی ثباتی شدیدی را در منطقه کردستان و گل فضای سیاسی آن کشور بوجود می آورد و سلطه ارتجاعیانش را بطور جدی بمخاطره می افکند. بقول اوزال: «یک دولت خود مختار کرد در منطقه تولید اشکال خواهد کرد.» (۴) حکام ترکیه از هم اینک هراسان به چاره جوئی پرداخته اند. در همین زمینه میخوانیم که:

«پارلمان ترکیه به پرزیدنت تورگوت اوزال اختیارات جنگی گسترده ای اعطاء نموده که حق استفاده از ارتش خارج از مرزهای کشور بدنیال جنک با عراق را شامل میشود. بگفته مقامات، این اختیارات میتواند در صورت اقدام کردهای عراق به برپائی دولت خودشان مورد استفاده قرار گرفته شود.» (۵)

در کردستان ایران نیز که تجربه ۱۲ سال مبارزه مسلحانه پیشمرگه را در انبان دارد و حتی یکدم رژیم مستاصل اسلامی را در طول حیات ننگینش راحت نگذاشته، دشمن رویه تشدید سرکوب را در پیش گرفته است. اینک امروز حکام ایران از احتمال بهم خوردن نگرانی میکنند و در مجامع مختلف بین المللی با تأکید مخالفت خود را با این امر اعلام میدارند، پیش از هر چیز نشانه وحشت آنها از بالا گرفتن آتش مبارزه ملی در منطقه کردستان عراق یا ترکیه و پرتاب شدن جرقه های سوزان این نبرد به انبار باروت در کردستان ایران و نیز گل جامعه است. اقدام سراسیمه جمهوری اسلامی در استقرار قوای نظامی در نقاط مختلف این خطه، تشدید جو پلیسی در سنج و دیگر شهرهای مهم، کنترل نظامی کل جاده های منطقه و آغاز دور جدیدی از اعدام اسیران کرد، تلاشی برای پیشگیری یا مقابله با این خطرات احتمالی محسوب میشود. از سوی دیگر، خاموش ساختن آتش مبارزه مسلحانه در کردستان و پاک کردن آنچه این مبارزه و مقاومت ارزشمند در ذهن کارگران و دهقانان این خطه حک نموده برای رژیم امری حیاتی است - خصوصا که امروز جمهوری اسلامی با اصرار خود را کاندید ژاندارمی امپریالیسم در منطقه نموده و بعنوان یکی از شروط احراز این مقام مجبور است بار دیگر «جزیره ثبات و آرامش» دوران شاه را احیاء کند.

کردستان صرفا معضل امروز امپریالیستها و نوکران منطقه ای آنها نیست. این سرزمین از دیرباز شاهد مبارزات قهرمانانه و خونینی بوده که همچون آتش گاه زبانه کشیده و گاه فرو نشسته! اما هیچگاه خاموش نگشته است. چندین دهه ستم بی حد و حصر ملی و طبقاتی، انرژی و ظرفیت انقلابی عظیمی را در این خطه انباشته است. تقسیم کردستان بین چند کشور

### علیه جنک تجاوزکارانه

مصوبات شورای امنیت سازمان ملل موافقیم و گناه برپائی این جنک را متوجه عراق میدانیم؛ و از سوی دیگر میکوشند به توده های خشمگینی که با حساسیت و نگرانی تحولات جنک را دنبال میکنند چنین القاء نمایند که باید «بیطرف» بود - یعنی نباید در این جنک به حمایت از توده های عراقی که بدست امپریالیستها بخاک و خون کشیده میشوند برخاست؛ نباید آمریکا و متحدانش را بمصاف طلبید. اینان آرزو دارند که خلقهای ایران در مقابل این تحول مهم که بر صف بندیهای جهانی و تناسب قوای میان انقلاب و ضدانقلاب تأثیری جدی خواهد گذاشت، «بیطرف» بمانند و در واقع اجازه دهند که قدرتهای امپریالیستی و مرتجعین سرنوشت توده های منطقه را برای چندین دهه دیگر تعیین کنند. اگر مقامات جمهوری اسلامی در بارگاه قدرتهای جهانی لابه میکنند که «از ادامه جنک میترسند» و «خواهان برقراری ثبات سیاسی در کل منطقه اند» بدان خاطر است که بخوبی میدانند بمحض اینکه مردم تصمیم بگیرند بیطرف نباشند، شعله خشم و مبارزات ضد امپریالیستی شان بالا خواهد گرفت و پیش از هر چیز، مظهر و نماینده اصلی نظام امپریالیستی در ایران یعنی همین رژیم ارتجاعی را آماج قرار خواهد داد.

تحولات جاری، خواب و خیال های دروغین در مورد «برقراری ثبات و آرامش» بر جهان امپریالیستی را دود کرده و بهوا فرستاده است. تمام دولتهائی که تا چند ماه پیش از عشق آتشین خود به صلح دم میزدند و به اهالی خود وعده فرارسیدن عصر آرامش و پایان خونریزیها بدنیال خاتمه «جنک سرد» را میدادند، اینک شمشیرهایشان را در هوا تکان میدهند و عربده های شوونیستی میکشند. این

و قرار دادن هر بخش تحت سلطه سرکوبگرانه یک دولت مرکزی که تدبیری برای به انقیاد کشاندن ملت ستمدیده کرد بود، در عین حال چشم اسفندیار نظم و ثبات ارتجاعی مستقر در این کشورها گشته است. مبارزه ملت علیه ستم ملی کماکان جریان مهمی است که میتواند

نقشی حیاتی در برپائی دولت یا دولتهائی واقعا انقلابی در منطقه ایفا کند. اینک نظم حاکم بر منطقه خاورمیانه - که ستم ملی بر کردها یکی از مولفه های مهم آنست - بلرزه درآمده و مسئله کردستان را بار دیگر مطرح میسازد. تحت این شرایط دشمنان انقلاب بشدت مراقب خطه توفانزای کردستانند، چرا که میدانند به آتش کشیدن منطقه و تعویض قهری این یا آن حکومت عراق بگریز ناپذیری دارد که مهمترینش ظهور اوضاع مساعد جهت استفاده انقلابیون است. قدرتهای امپریالیستی بهتر از هرکس میدانند درست در میانه اوضاعی چنین پر آشوب - زمانیکه خود گرفتار گرداب خلیج هستند و نوکران منطقه ای آنها نیز بشدت متزلزل گشته اند - میتواند فرصتی

نخستین گام در راه برقراری «نظم نوین جهانی» امپریالیستهاست: نظمی که معنائی جز تداوم و تشدید ستم و استعمار، غارت و کشتار و تحقیر ستمدیدگان جهان ندارد. ما اعلام میکنیم که بدون شک آرامشی در کار نخواهد بود - نه برای آنها؛ نه برای ما. باید بپاخاست و بر این جانیان سلطه گر و نظام جهنمی شان خروشید که: سرچشمه جنک و تجاوز و کشتار و غارت شماست و ما مصمم هستیم جهان را از شرتان خلاص سازیم. ما اعلام میکنیم که: تبهکاران بزرگ حق مجازات کوچکترها را ندارند؛ آنها خود باید تاوان جنایاتی چون هیروشیما، ویتنام، الجزایر، افغانستان و صدها نمونه گذشته و حال را به خلقهای جهان بپردازند.

قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی را میتوان مغلوب و نابود کرد؛ باید راه پیروزی را شناخت و در آن گام زد. ساز و برگ نظامی این جانیان - که متفرعانه آن را به رخ توده ها میکشند - هرچند مخرب و مرگبار است، اما نهایتا در برابر جنک خلق، تلی از آهن پاره بحساب می آید. امپریالیستها آنقدر بر ضعفهای خود آگاه و از بپاخیزی شورشهای توده ای - حتی درون دژهای خود - هراسند که مجبور به کنار گذاشتن نقاب «آزادیخواهی» شده و از هم اکنون چنک و دندانهای تیزشان را به توده ها نشان میدهند. یانکیها و متحدانش علنا اختیار جنک را سانسور میکنند تا مردم دامنه واقعی کشتار توده ها را نفهمنند و از میزان واقعی شکستها و تلفات تجاوزگران امپریالیست با خیر نگردند. وزارتخانه های دفاع به کلیه گزارشگران در مورد «انتشار اخباری که مغایر منافع ملی است» هشدار داده و آنان را تهدید کرده اند. در فرانسه امپریالیستی برگزاری تظاهرات ضد جنک ممنوع اعلام شده است. در آمریکای پرچمدار «دمکراسی» عملا اردوگاه های اسارت برای بقیه در صفحه ۲۷

بدست دهد که یک نیروی انقلابی هرچند کوچک توده عظیمی را برانگیزد و آنان را تحت پرچم انقلاب قهرآمیز جهت استقرار حاکمیت کارگران و دهقانان بسیج نماید، حتی طلایه های این امر کافی است تا محاسبات «کامپیوتری» آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی در مورد آینده منطقه را نقش بر آب سازد. به یک کلام، با وجودیکه جنک تجاوزکارانه امپریالیستها کشتار و تخریب عظیمی را به مردم منطقه تحمیل نموده اما افق فرصتهای انقلابی باز و روشن است. گرفتار آمدن دست و پای دشمنان انقلاب در گرداب خلیج و تضادهای تناقضاتی جدی که برایشان بیاز آورده و خواهد آورده، فرصتهای هر چه بیشتری را برای پیشرویهای انقلابی در اختیار پرولتاریا و خلقهای ستمدیده قرار خواهد داد. فاتحه «نظم نوین» مورد نظر امپریالیسم یانکی و شرکاء میتواند با براه افتادن جنک خلق تحت رهبری پرولتاریا در هر گوشه این منطقه خوانده شود و کردستان یکی از آن نقاط مساعد برای انجام این مهم است. ●

۴- مصاحبه ۲ سپتامبر ۱۹۹۰ در واشینگتن  
۵- روزنامه آمریکائی واشینگتن پست، ۲۵ ژانویه ۱۹۹۱

# نامه به یک رفیق

## نکاتی درباره راه انقلاب ایران

قدرت سیاسی سرخ را برقرار کند و همین نکته این جنگ را از فعالیتهای پارتیزانی صرف (که بقول شما ممکنست خیزشهای شهری را هم تحریک کند) جدا می کند. هدف جنگهای پارتیزانی در این استراتژی آنست که مناطق سرخ (مناطق پایگاهی) برقرار کنند، و نه «تحریک» شهرها - حتی اگر این تحریک نتیجه جانبی آن نیز باشد. این جنگ در همان دوران دفاع استراتژیک به صور گوناگون و به درجات گوناگون شروع به برقراری قدرت سرخ می کند. طبعاً درجه ثبات و ادامه یابی این مناطق با خط مستقیم پیش نمی رود و افتاد و خیزان می باشد و به مرحله جنگ، قدرت ارتش سرخ و درجه بسیج توده ها در دفاع از آن و منجمله در شهر، بستگی دارد. اما برقراری قدرت سرخ، درست از همان ابتدا، هدف جنگ پارتیزانی است. این قدرت سرخ پایگاهی بارها دست بدست خواهد شد. وقتی می گوئیم در جنگ پارتیزانی مسئله سازمان دادن قدرت سرخ از همان ابتدا مطرح است، یعنی اینکه فقط مسئله بیرون کردن یکسری اشغالگر یا پاک کردن منطقه ای از وجود مرتجعین حافظ نظام نیست؛ بلکه مسئله آنست که پس از کسب قدرت سیاسی باید تحولاتی در زیر بنای آن پیش رود. مسوالاتی مانند چه تحولاتی را در زیر بنا پیش خواهیم برد و در هر مرحله از جنگ چقدر از آن امکان پذیر است، چه کسانی باید سرنگون و تنبیه شوند، چه کسانی را می توان خنثی و چه کسانی را متحد کرد از همان ابتدا مطرح است، یعنی از همان ابتدا مسئله پیاده کردن برنامه حزب مطرح است و تمام اینها با مسئله مبارزه طبقاتی در روستا مرتبط میباشد. از درون جنگ و مبارزه برای پیشبرد این تحولات زیر بنایی، دولت نوین زاده خواهد شد. به این می گویند کسب ذره ذره قدرت سیاسی، اینکه در کشورهای مانند ایران، برخلاف کشورهای امپریالیستی، خیلی زودتر از کسب سراسری قدرت سیاسی می توان قدرت سرخ بر پا کرد جزء امتیازات این کشورها محسوب می شود و نه جزء مضرات! انقلابیون کمونیست در این کشورها با گیر افتادن در کلاف سر درگم التقاطه خود را از این امتیاز محروم می کنند؛ و تازه مسئله بدینجا ختم نمی شود. قوانین عینی حاکم بر این کشورها حکم می کند که این و فقط این راه برای انقلاب در پیش گرفته شود و هر راه دیگر به شکست می انجامد، اگر «شانس» یاری کند و با چند قیام شهری (که معلوم نیست

می توان موافق بود (البته منهای آمار) آنجاست که می گوید: «قیام توده ای در چندین شهر توانائی سرنگون ساختن حکومت بورژوا - ملاکان را دارد» بلکه حتی اگر این قیامها خود بخودی باشند حکومت آنها را می تواند سرنگون کننده، اما همانگونه که قیام ۲۲ بهمن ۵۷ نشان داد دولت آنان را نمی توانند. باید یاد آوری کنیم که کاسترو و ساندینیستها بدون «مناطق پایگاهی وسیع» پیروز شدند و امروزه حزب کمونیست پرو هم می تواند چنین کند. اما بستگی دارد که منظور از «پیروزی» چیست؟ و منظور از «مناطق پایگاهی» چیست؟ بنظر ما چه در پرو و چه در ایران بدون مناطق پایگاهی (یعنی مناطقی که از نظر سیاسی و اقتصادی پایگاه ماست و سرخ است) نمی توان قدرت سرخ سراسری را برقرار کرد و در مقابل امپریالیستها، حمله نظامی و محاصره اقتصادی و خرابکاری و غیره ایستاد. پس این مسئله که با قیام می توان یا نمی توان، به مقدار زیادی بستگی دارد به اینکه چه کسی هستی (چه طبقه ای هستی) و چه جامعه ای را می خواهی بسازی؟ و گرنه می توان مانند کاسترو و ساندینیستها پیروز شد و جامعه ای از همان نوع ساخت، بالاخره اینهم نوعی پیروزی است! جمله «قیام در شهر و گسترش جنگ پارتیزانی روستاها در کشورهایی مانند ایران دارای رابطه تنگاتنگ هستند...» بخودی خود غلط نیست اما قاصر از روشن کردن جنبه عمده است؛ از آن فرمولبندیهایی است که همیشه برای توجیه تئوریک التقاط در استراتژی جنگ خلق مائوتسه دون آورده شده و از فرمولبندیهایی است که روش جنگ از نوع ساندینیستها را هم منعکس می سازد. ما مصریم که برای خلاصی از شر این التقاط لعنتی استفاده از ترم «محاصره شهرها از طریق دهات» لازم و ضروریست.

به نکته آغازین (چه نوع پیروزی، چه درکی از مناطق پایگاهی) بازگردیم؛ در مورد رابطه جنگ در روستا و مبارزه (جنگ) در شهر جملاط درست زیاد گفته می شود. مثلاً اینکه بدون کار در شهر جنگ خلق به پیروزی نمی رسد؛ بالاخره پیروزی با گرفتن پایتخت تمام می شود، از امکان قیام باید بهره جست؛ جمعیت شهر باید درگیر جنگ شود و غیره. اینها همه درست است در صورتیکه بقصد نفی جنبه عمده پدیده و بوجود آوردن التقاط مطرح نشده باشد. خصلت ویژه جنگی که مائو تئوری اش را تدوین کرد آنست که این جنگ میتواند

این متن پاسخ به نامه یکی از خوانندگان «حقیقت» پیرامون راه انقلاب است و از آنجائی که حاوی نکات مهمی میباشد در اینجا بدرج آن می پردازیم.

«حقیقت»

رفیق عزیز

این یادداشتها را عمدتاً با توجه به نامه ای که در مورد مقاله «السالوادور نیازمند جنگ خلق واقعی است» مندرج در حقیقت شماره ۱۷ فرستاده بودید، می نویسیم. در نوشته شما موضعگیریهای متناقضی بچشم میخورد. اول نوشته اید:

«... چه باید کرد تا بتوان رهبری قیامهای شهری را بدست گرفت، اولین پاسخ این است (که) باید دارای مناطق پایگاهی وسیع بود و گرنه قیام پیروز نخواهد شد. به نظر من این حکم در مورد شرایط کشورهایی مثل پرو که دارای یک شهر بزرگ چند میلیونی و یک یا دو شهر کوچک دیگر هستند صدق می کند؛ یعنی بدون وجود مناطق آزاد شده وسیع احتمال پیروز شدن یعنی سرنگون ساختن حکومت بسیار مشکل است. اما در مورد کشورهای همچون ایران که دارای چندین شهر بزرگ، ۱۶ شهر با جمعیت بیش از ۲۵۰ هزار نفر و یا ۴۰ شهر دارای جمعیتی قابل توجه، این حکم صدق نمی کند - قیام توده ای در چندین شهر توانائی سرنگون ساختن قدرت بورژوا - ملاکان را دارد. قیام در شهر و گسترش جنگ پارتیزانی در روستاها در کشورهایی مانند ایران دارای ارتباط تنگاتنگ هستند. رشد خیزشهای شهری کمک بسیار به رشد جنگ پارتیزانی می کند و ضربات عظیمتر نیروی پارتیزانی شرایط را برای قیام در شهرها آماده می سازد.»

و در انتهای نامه خود طرح کرده اید که:

«سازمان دادن و توان در رهبری قیامهای شهری به دو عامل بستگی دارد: یکی که اصلی است وجود ارتش خلق در روستاها و وجود مناطق پایگاهی میباشد. فاکتور دیگر کار سیاسی در شهرها از طریق ایجاد حوزه های حزبی و بر پایه خلق افکار عمومی از طریق نشریات می باشد. اگر به این کار کم بها داده شود (یعنی کار در شهرها) جذب نیرو برای جنگ خلق لطمه خواهد دید.»

ما با نقل قول اول عمدتاً مخالفیم و با نقل قول دوم که بر نقش ارتش خلق و مناطق پایگاهی برای رهبری قیامهای شهری تاکید می گذارد عمدتاً موافقیم. تنها جایی که با اولی

واقعی و اسکانپذیر کسب قدرت و ساختن جامعه ای نوین در ایران آگاه کنید و به این درک استراتژیک مسلح کرده و آنها را برانگیزانید که نیروهای درون شهر و روستا را برای پیشبرد استراتژی خود سازمان دهند.

یکی از هشدارهای نامه شما این است که مبادا یکجانبه نگری شود و اهمیت شهر در نظر گرفته نشود، یا اینکه ویژگیهای ایران مد نظر قرار نگیرد. مسلماً سئوالات و مسائل زیادی در رابطه با کار در شهر و بطور کلی در رابطه با ایران موجود است، اما مسئله عمده آنست که باید به استراتژی آزموده شده و از نظر تئوریک صحیح چسبید و با بکار بست آن اولاً فهمید که کدامیک از سئوالات واقعیند (یعنی سئوالاتی هستند که باید به آنها جواب داد تا بتوان پیشروی کرد) و ثانیاً جوابهای واقعی را یافت. در غیر اینصورت حدسیات غیر علمی و حرفهای «من در آوردی» زیاد خواهد بود. برخورد صحیح ماتریالیست دیالکتیکی برای کشف ویژگیها آنست که سیاست پایه ای را به عمل بگذاریم و نسبت به آن، استثنائات را تعیین کنیم، وگرنه سوال اینجا است که «ویژه نسبت به چه چیزی؟» غیر از این روش نمی توان بجائی رسید، چون متد درست پایه ای منحل میگردد. باید سوال کرد «خاص نسبت به چی؟» و اصلاً بدون آنکه خط پایه ای را به عمل گذاشت چگونه می توان فهمید که فلان چیز در این کشور خاص است؟ در مورد راه انقلاب میگوئیم: «بطور عموم استراتژی جنگ خلق با ویژگیهای خودش» یعنی اینکه یک چیز عمومی داریم و ویژگیها را نسبت به آن می سنجیم. نمی گوئیم: «هم این را داریم و هم نداریم. یک ذره اش از این است و یک ذره اش از آن» اگر ما به این پایه نجسبیم نمی توانیم رابطه درست بین شهر و روستا را کشف کنیم و آنگاه تفاسیر و حدسیات غوغا خواهند کرد. اگر کار واقعی در رابطه با این استراتژی انجام ندهیم همیشه از این سئوالات تولید خواهد شد. متأسفانه پراتیک گذشته مائوئیستها در ایران پراتیک خط صحیح نبوده والا اکنون بسیاری از این سئوالات موجود نبود.

در عین حال باید توجه داشت که امروزه واقعی ترین و پراتیکی ترین سوال چیست، هستند کسانی که سئوالاتی طرح میکنند از قبیل این که «هنگام گسترش جنگ - یا برای گسترش جنگمان - با حاشیه نشینان شهری چه میکنیم؟» یا اینکه «وقتی دارای ارتش شدیم این ارتش چگونه و به چه شکلی در ارتباط با شهر عمل میکند؟» اینها هر چند سئوالاتی مهمند و نمیتوان از نظر دورشان داشت، با این وصف نه واقعی ترین سوال امروزند و نه مهمترین. بعلاوه طرح سئوالاتی اینچنین «بزرگ» نه خرج چندانی دارد و نه نیازمند مغزی بسیار متفکر و پیچیده است. این معمولاً عوام هستند که بهترین و کاملترین علم را با طرح «بزرگترین» سئوالات مساوی میدانند. از همین جهت است که یک فرد عامی با داشتن مختصر مغزی نیز میتواند به طرح و «فرموله»

بقیه در صفحه ۶

مناطق سرخ که واضح است تنها در روستاها و در مناطق دور از مراکز قدرت رژیم امکان پذیر است (مناطق که شامل شهرهای کوچک نیز می باشد). جمعیتی بنام «حاشیه» که مهاجران روستائی هستند فی الواقع نسبت به بافت شهر «حاشیه ای» اند، چرا که عمدتاً درون پرولتاریای شهر ادغام نشده و بطور موقت وارد مناسبات مزدوری شهر می شوند. تجربه حاشیه نشینان لیما که یکی از شهرهای بزرگ آمریکای لاتین است، نشان می دهد که آنها نه تحت تاثیر جنبش بسیار قدرتمند اتحادیه های کارگری لیما که تحت تاثیر جنگ خلق متشکل شده و مبارزه می کنند، کارگران درون شهرها اگر دارای خط استراتژیک روشن و صحیح و جنگ خلق نباشند نمی توانند اینها را بسیج و سازماندهی کنند. استراتژی هرکسی در واقع منعکس کننده آنست که چه اتحاد طبقاتی را پیشنهاد می کند. باید علیه رویزیونیستها و رفرمیستها که استراتژی شهری را مساوی «انقلاب کارگری» و روستا را مساوی «انقلاب دهقانی» قلمداد می کنند، افشاکاری کرد. مسئله انتخاب بین طبقه کارگر و دهقان نیست بلکه مسئله انتخاب بین دهقانان و بورژوازی ملی (و کمپرادور) است. مسئله آنست که طبقه کارگر باید بدنبال بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادور روان شود و یا اینکه دهقانان را تحت پرچم خویش بسیج کند. این را هرگز نباید فراموش کرد.

اینکه بپردازیم به نقل قول دومی که از نامه شما ذکر کردیم:

این درست است که کمونیستها باید هم در شهر و هم روستا کار کنند، اما مسئله این نیست. مسئله آنست که جنبه عمده چیست (منظورمان جنبه عمده در طول یک دوره است و نه امروز و فردا و یا در یکماه آینده)، فهمیدن و محکم گرفتن این جنبه عمده بالاخص در مرحله آغاز مهم است. جنبه عمده یعنی چه؟ یعنی آن جنبه از کار و فعالیت که کانون توجه ما را بخود مشغول خواهد کرد. اینکه ممکن است انقلاب آنجنان این اولویت را بما تحمیل کند که در دوره ای طولانی از جنگ خود، به شهر توجه کسی معطوف داریم، مسئله عجیبی نیست. مثلاً در دوران آغاز جنگ سرداران باید حداقلی از کل انرژی و توجه سازمان را به شهرها اختصاص می دادیم و این وضع را شاید تا زمانی که جنگ خلق گسترش یافته و از بین بردنی میشد عوض نمی کردیم، و سپس در پرتو قدرت جنگ خلق دست به گسترش کار انقلابی در شهر می زدیم. پس بحث بر سر کار در شهر خوبست یا بد است، نیست بحث بر سر استراتژی عمومی و کار عمده است. بحث بر سر ستون فقرات است. برای درست کردن این ستون فقرات به تهران نیاز نداریم، مگر پیشروی کردستان به تهران نیاز دارد؟ انصافاً کسی با دید گسترده تر به معضل کسب قدرت و ساختمان جامعه نوین نگاه کنید. با درکی که شما از استراتژی، چه نوع جامعه ای و غیره دارید هرگز نمیتوانید یک کار خوب در شهر انجام دهید و توده های کارگر را در مورد راه

چگونه سازمان یابد) طبقه کارگر تحت رهبری حزبش قدرت را بگیرد مسلماً یا سرنگون خواهد شد یا مجبور است که عهده دار حکومت همان سیستم - یعنی همان مناسبات تولیدی غالب بر جامعه و وابسته به امپریالیسم - بشود و پس از مدتی خود نیز منحل گردد. چرا که علیرغم نیات حسنه سیاست قوانین خود را دارد. تضادهای این جامعه بیشتر و پیچیده تر از آنست که با این نوع کسب قدرت بتوان آنها را حل کرد. شهرهای بزرگ ایران با شهرهای بزرگ کشورهای سرمایه داری متفاوت است. تحلیل طبقاتی درست از شهر و تضادهای شهر، ضرورت در پیش گرفتن جنگ دراز مدت را دو چندان روشن می کند. جنگی که در طول آن قدرت سیاسی سرخ ذره ذره ساخته می شود، طبقه کارگر بتدریج بصورت طبقه حاکم متولد می گردد، زیر بنای متناسب با آن قدرت سرخ بتدریج ساخته می شود و فاکتورهای ذهنی و عینی در طول همین جنگ دراز مدت بتدریج، ولی واقعا و ریشه ای، برای گذار به سوسیالیسم آماده می شود. این شهرهایی که در نتیجه تجاوز سرمایه امپریالیستی رشد کرده اند و یا بهتر بگوئیم باد کرده اند خود معضل اند. اقشار مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی، اکثریتی از اهالی آنجا را تشکیل می دهند و حال و هوای سیاسی شهرها را تعیین می کنند. بخش مهمی از جمعیت این شهرها «امزاد» هستند، یعنی بخشی از سوخت و ساز شهر نیستند. زیر بنای اقتصادی - اجتماعی شهر توان جذب اینها را ندارد و اصولاً کشور هم نیازمند چنین شهرهای بزرگی نیست. هر رژیم انقلابی بر سر کار بیاید باید با این معضل روبرو شود. اگر طبقه کارگر و حزبی «شانس» بیاورند و قدرت از طریق «قیامهای توده ای در چند شهر» بر دامانشان بیفتند، همین معضل می تواند موجب سرنگون شدنشان شود. اگر به مسئله از زاویه یک انقلاب ریشه ای بنگریم، و نه جابهجائی حکومتها، آنگاه عمیقاً درک خواهیم کرد که ما چنین «شانسی» را نمی خواهیم! کلید پیروزی طبقه کارگر در ایران، در این شهرها نیست؛ بلکه در روستاست. این شهرها منطبق بر آن نوع سرمایه داری هستند که امپریالیستها در این کشورها رشد می دهند و وزنه اصلی آن را اقشار بورژوا - از انواع و اقسام خرده بورژوازی تا بورژوازی متوسط و بزرگ - تشکیل می دهند. هم مطالعه تئوریک جامعه و هم تجربه عملی ثابت کرده که اتخاذ استراتژی شهری در این کشورها بدون شک مساویست با اتحاد طبقاتی با بورژوازی. طبقه کارگر برای پیشبرد استراتژی باید متحد داشته باشد. خودش به تنهایی نمی تواند. اگر طبقه کارگر کسب قدرت خود را عمدتاً با اتکاء به قیامهای شهری به پیش ببرد، بدین معناست که متحدانش عمدتاً اقشار درون شهرند و اینان عموماً متحدین خوبی نیستند. اینها فقط زمانی متحدینی با ثبات می شوند که طبقه کارگر، دهقانان فقیر و بی زمین را بسیج و متشکل کرده باشد؛ و این یعنی داشتن ارتش سرخ و

## نامه به یک رفیق

ساختن سئوالاتی همچون انگیز و حقیقتا بزرگ مانند اینکه «بالاخره انتهای کپکشان نوری کجاست؟» بپردازد، اما در حال حاضر چنین سئوالی نه میتواند سازماندهی پراتیک مقابل پا در حیطه هیئت و نجوم را پاسخ دهد و نه حقیقتا خرجی دارد. این تئورسین ها و پراتیسین های انقلابی هستند که دارای توانایی خوبی برای دریافتن سئوالات متمر ثمر و شدنی - بالاخص برای طرح سئوالات کوچکی - هستند که خیلی زود موضوعات بزرگ را از تفسیر صرف به عمل تبدیل میکند. بنابراین امروز زنده ترین و واقعی ترین سئوال مقابل پای سازمان ما اینست که چگونه جنگمان را آغاز کنیم؟ چگونه و با چه ویژگیهایی اولین دستجات چریکی ما شکل گرفته و حرکت میکنند، مختصات میدان عملیاتش چیست، محدودیت و دامنه فعالیتش با چه مشخصاتی تعیین میشود و ... تنها در شرایطی که ما چنین سئوالاتی را با اهمیت فی الفور پراتیکی و در عمل پاسخ گفتیم و مصالح گام نهادن به مراحل پیشرفته تر جنگ خلق را فراهم ساختیم، زمینه های مادی پاسخگوئی به سئوالات دیگر بوجود میآید و با مصالح شناخت بدست آمده در مراحل ابتدائی تر جنگ خلق و با پشتوانه آن قادر خواهیم شد مشکلات و موانع مراحل میانی و یا پیشرفته تر جنگمان را از مقابل پا برداریم.

متد درست برای یافتن سئوالات واقعی و جواب به آنها در رابطه با راه انقلاب، متد مائو است؛ یعنی مقدار شناخت فعلی را میگیریم و بکار می بندیم و در نتیجه آن، شناخت بیشتر کسب میکنیم. و باز هم طبق متد صحیح مائو باید جنبه عمده را تعیین کرد تا دچار التقاط نشد. یعنی نمی توان گفت که در استراتژی ما شهر و روستا به يك اندازه اهمیت دارند و غیره.

تئوریهای شهری طی دوره ای در جهان همچون سرطان در میان چپ رشد کرد، همه در پی آن روان شدند و آن را به اجراء گذارند و سپس ورشکستگی شان آشکار شد. شاید علت آنکه مقاله «ال سالوادور» حساسیت شما را برانگیخت به دلیل آنست که عملکرد یکی از همین تئوریهای شهری و ماهیت طبقاتی این خط را نشان میدهد و بی ثمری آن را از زاویه پیروز شدن بر دشمن آشکار میسازد.

یکی دیگر از هشدارها می تواند این باشد که در دوره های «گرهگاهی» که شهر مهم می شود، مبادا ما شهر را ول کنیم و به آن نپردازیم ولی ترس ما از چیز دیگریست. درست در همین دوره ها، خطر عبارتست از عدول از استراتژی و شیرجه زدن در آنجائی که «مرکز توفان» است بدون توجه به آنکه کلید استراتژی ما در نقاط دیگر خوابیده است. در چنین دوره هایی که شهرها به تلاطم سیاسی در می آیند - و ممکنست یکی از همین دوره ها در پیش رویمان باشد - معضل، فراموش کردن شهر نیست بلکه کشتی قدرتمند است که برای فراموش کردن استراتژی و چسبیدن به شهر

اعمال می شود. در چنین دوره هایی افراد و احزابی که خط التقاطی دارند در هم می شکنند و حتی افراد و احزابی که دارای خط عمومی درست هستند در معرض کشتی دور شدن از خط درست قرار می گیرند. بنابراین مهمترین کار آنست که بدون تردید روی استراتژی خود بایستیم و با کشتی عدول از آن، مقابله کنیم. آیا هرگز فکر کرده اید که چرا امروزه در دنیا فقط يك جنگ خلق مائوئیستی داریم؟ آیا بدلیل آنستکه حزب کمونیست پرو پیشاپیش به مسئله احتمالات گوناگونی که در جریان يك جنگ درازمدت در رابطه میان شهر و روستا میتواند پیش آید، پرداخت؟ خیرا دو چیز تعیین کننده بود: یکم، آنان در مورد اندیشه مائوتسه دون تردیدی بخود راه ندادند و حتی آنرا مائوئیسم خواندند تا هرگونه شبهه ای در این مورد که مائوئیسم مرحله سوم تکامل در علم انقلاب است را بزدايند. دوم، بطور «یکجانبه» نیروها و انرژی خود را برای حل معضلات آغاز جنگ خلق مائوئیستی مصروف داشته و این کار را بانجام رساندند. اینکه این جنگ، در طول عمر دراز خود، با افت و خیز روبرو خواهد بود را ما نفی نمی کنیم. اما اینکه آنان کردند و دیگران نکردند قابل تامل است. فکر نمی کنید؟ موضوع بسیار فزاتر از «مساعد بودن اوضاع عینی پرو» و یا اینکه «پرو فرق دارد» و غیره است. موضوع، فاکتور ذهنی است یعنی خط و عملکرد روشن و صحیح.

تصور یافت که نمی گفت: «اول باید اعتصاب عمومی راه انداخت بعد آن را به قیام سوق داد.» شما ظاهرا گمان می کنید اشکال عمده ما این است که می خواهیم بطور یکجانبه به روستا و دهقان بچسبیم و شهر و کارگر را فراموش کنیم؟ در حالیکه امکان وقوع غلبان سیاسی در شهرها در شرایط عدم وجود جنگ خلق و تبدیل شهر به صحنه اصلی سیاسی کشور، آن پایه مادی است که بیشتر امکان این انحراف را فراهم می آورد که استراتژی جنگ خلق را فراموش کنیم و به شهر و به فعالیت درون «جنبش طبقه کارگر» (که ناهش فریبنده اما اغلب جنبش رفرمیستی است) بچسبیم. این کار شما مانند این است که در مناسبات بین مرد و زن مرتبا در مورد خطر آنکه زن مادر شاهی کند هشدار دهید یا مرتب نگران آن باشید که در میان کمونیستهای فارس دنباله روی از ناسیونالیسم گرد رشد کند؛ که احتمال چنین گرایشاتی هم هست اما پایه مادی برای شونیسیم خیلی بیشتر است و ضرر دومی کیفیتا بیشتر از اولی است. چرا فکر می کنید در شرایطی که ما هنوز جنگ خود را آغاز نکرده ایم، اشکال ما در رابطه با آینده ای است که ممکنست «قیامها» را از کف بدهیم؟

آیا از اتهاماتی چون پوپولیست، دهقانی و غیر کارگری - اتهاماتی که برای ایزوله کردن مائوئیستها ایراد می شود - هراس دارید؟ پس بدانید اگر طبقه کارگر «دهقانی نشود» (یعنی

آیا هرگز فکر کرده اید که چرا امروزه در دنیا فقط يك جنگ خلق مائوئیستی داریم؟ آیا بدلیل آنستکه حزب کمونیست پرو پیشاپیش به مسئله احتمالات گوناگونی که در جریان يك جنگ درازمدت در رابطه میان شهر و روستا میتواند پیش آید، پرداخت؟ خیرا دو چیز تعیین کننده بود: یکم، آنان در مورد اندیشه مائوتسه دون تردیدی بخود راه ندادند و حتی آنرا مائوئیسم خواندند تا هرگونه شبهه ای در این مورد که مائوئیسم مرحله سوم تکامل در علم انقلاب است را بزدايند. دوم، بطور «یکجانبه» نیروها و انرژی خود را برای حل معضلات آغاز جنگ خلق مائوئیستی مصروف داشته و این کار را بانجام رساندند.

دهقانان را از طریق جنگ خلق بسیج نکند) بعنوان يك نیروی سیاسی مستقل ایزوله خواهد شد. از این باید هراس داشت!

این را تجربه دهسال گذشته نشان داد. این را حتی در پراتیک طبقات دیگر هم دیدیم و کردستان بازترین نمونه است. تنها نیروهای سیاسی کرد بودند که با وجود آنکه در مراکز قدرت حضور نداشتند دهسال تمام در سخت ترین شرایط - بویژه در سالهای اولیه - که رژیم با اتکاء به پایه توده اش در سایر نقاط کشور آنها را محاصره کرده و فشار و سرکوبی بیرحمانه را به پیش میبرد، دوام آوردند. حالا هم که دوام نمی آورند بدلیل رفرمیسم و اپورتونیسیم مفرطشان است. در اوج پشتیبانی توده های ناآگاه از جنگ ارتجاعی میان ایران و عراق، نیروهای سیاسی کرد جنگ خود را با اتکاء به روستا و حمایت دهقانان ادامه دادند و

در دو دهه گذشته انحراف عمده در رابطه با کمونیستهای کشورهای تحت سلطه اغلب نه روستاگرایی بلکه شهرگرایی، و در بسیاری مواقع جبهه گرایی بورژوازی ناشی از این استراتژی شهری بوده است. این جبهه گرایی معمولاً بورژوازی ملی و بخشهایی از بورژوازی کمپرادور را بجای دهقانان نشانند. اپورتونیسیم راست غالب بر اتحادیه در سالهای ۶۰ - ۵۷ نمونه بارز آنست. اتحادیه با اینکه می گفت ایران نیمه فئودال - نیمه مستعمره است، استراتژی قیام شهری را جلو گذارد و بجای «قیام شهری» یواش یواش امکان «پوست انداختن» دولت رامطرح ساخت. «تاز پوست انداختن» در واقع تز وحدت با اقشاری از بورژوازی ملی و یا کمپرادور بود. تز «قیام شهری» در واقع بیان رفرمیسم بود. بعدها هم این اپورتونیسیم راست در خط اقلیت سازمان

مراکز قدرت ارتجاع شهرهای بزرگ است و شما می‌گویید باید ارتجاع را نابود کرد، پس چرا باید رفت و جنگ را در روستا براه انداخت؟ مگر شما مارکسیست نیستید، مارکس در مانیفست گفته است که دهقانان ارتجاعی اند، شما می‌گویید در چین ساختمان

کشورهای تحت سلطه، طبیعا هرکس گسست اول را انجام نمی‌دهد، به دومی هم دست نمی‌یافت. در کشورهای امپریالیستی این گسست دوم در انجام تحلیل طبقاتی پایه ای درست (انشعاب در طبقه کارگر) و خط کشی با اکتونومیسم و شووتیسم متجلی شد. در کشور

از نظر خط ما و کسب قدرت توسط طبقه کارگر، اهمیت دهسال جنگ در کردستان بمراتب بیشتر از قیام ۲۲ بهمن در تهران است. بدین معنا که نشانه‌های بمراتب مهمتری را در مورد راه واقعی برای حل مسئله جنگ برای کسب قدرت توسط پرولتاریا بما عرضه می‌کند.

سوسیالیسم شده، این چه جور ساختمان سوسیالیسمی است که پایه مهمی از آن در روستا و توسط دهقانان گذارده شد در حالیکه سوسیالیسم یعنی کارگر و صنعت و شهر؟ اگر هدفان انقلاب سوسیالیستی است چرا از همان ابتدا همین را نمی‌کنید که یکباره از دست سرمایه دار و دهقان و اقشار میانی و غیره راحت شویم؟ اگر هم فاکتورهای عینی و ذهنی برای آن آماده نیست، چرا ما آماده کنیم؟ این کار سرمایه داری است و تا آن موقع هم ما باید زندگی را برای کارگران قابل تحمل تر کنیم. شما می‌گویید انقلاب دمکراتیک نوین انقلابی است بورژوا - دمکراتیک، پس چرا باید طبقه کارگر آن را رهبری کند؟ چرا باید طبقه کارگر، انقلابی بورژوائی را رهبری کند؟ شما چطور کمون و انقلاب ۱۹۱۷ و ۱۹۴۹ و انقلاب فرهنگی را قله‌های پیروزی خود و خود را وارث و ادامه دهنده همان راهها می‌نامید در حالیکه همه آنها شکست خوردند؟ شما می‌گویید ایران بخشی از جهان امپریالیستی است و امپریالیسم کشورهای تحت سلطه را در خود ادغام کرده است، چطور پیشنهاد می‌کنید که در یک کشور انقلاب شود و سوسیالیسم ساخته شود؟ اگر نظام جهانی است که انقلابش هم باید یکباره در جهان انجام شود؟ چرا می‌خواهید ایران را از زنجیره امپریالیسم جدا کنید و مستقل کنید و سپس آن را پایگاهی برای تسخیر جهان امپریالیستی کنید، می‌توانید صبر کنید و یکباره دژ را از درون تسخیر کنید؟ شما می‌گویید مسئله ملی فقط با انقلاب دمکراتیک نوین و بعد سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر در ایران حل می‌شود، اما می‌گویید مبارزه ملی علیه ستم ملی عادلانه و مترقی است و چطور ممکن است کاری که منجر به حل آن مسئله نشود، مترقی و مورد حمایت باشد؟ در نهایت دو جواب به این سئوالات داده می‌شود و از آنها دو نتیجه کاملا متضاد بیرون می‌آید: یکی تسلیم طلبی و یکی انقلاب! پس می‌بینید که اگر قرار به سئوال طرح کردن و شردن «تناقضات» استراتژی ما در سطح بین المللی و ایران باشد، و اگر قرار به گپیج شدن و التقاطی شدن باشد، سئوال زیاد است و بهانه هم برای التقاط و گپیج زیاد! جواب همه این سئوالات با اتکاء به خط بقیه در صفحه ۸

های تحت سلطه در خط کشی با تفکرات خوجه ایستی و کمینترنی و احیاء مبارزه مسلحانه مائوئیستی، جنگ خلق و ضرورت اتحاد کارگر - دهقان تجلی یافت. خط کشی ریشه ای با اکتونومیسم و تفکرات بورژوا دمکراتیک فقط با احیاء جنگ خلق مائو و تاکید بر اهمیت بسیج دهقانان از طریق جنگ، کامل می‌شد و امکان پذیر می‌بود. آن احزاب مائوئیستی دنیا که به «سلامت» از کودتای چین بیرون آمدند، لزوما همه شان مسئله خط سیاسی را حل نکردند. حزب کمونیست انقلابی آمریکا RCP و حزب کمونیست پرو PCP هر دو گسست را انجام دادند و بدین جهت پیشرفتهای چشمگیری کرده اند و ضامن بقای این پیشرفت - با فرض اینکه اوضاع عینی نامساعد عجیب و غریبی گریبانشان را نگیرد - تعمیق و تحکیم این گسست هاست، از این نظر اینها سرعشق می‌باشند. همانطور که گفتیم اوضاع سیاسی پرتلاطمی در ایران و در اغلب نقاط جهان در پیش رو است. لنین تاکید میکند که در ایندوره ها بیش از هر زمان باید بر اصول پافشاری کرد. در ایندوره ها نیروهای گوناگون طبقاتی دیگر با پرچمها و ماسکهای فریبنده در میدان فعال میشوند تا افکار عمومی را به نفع خود بچرخانند و برای ممانعت از اینکه پرولتاریا پرچم مستقل خود - یعنی عمدتا خط سیاسی - ایدئولوژیک بدون التقاط و روشن - را بیابد و بدور آن سازماندهی کند، دیوانه وار تلاش میکنند. در ایران بسیاری از سازمانهایی که خود را کمونیست می‌خواندند و می‌خوانند به رفرمیستهای علنی بدل گشته اند و این کار ما را راحت میکند؛ اما خیال باطل است که فکر کنیم آنان قاصر از پراکندن گیجی در میان کارگران هستند. آنان بروی جوانب «متناقضات» در استراتژی بین المللی ما و استراتژی محاصره شهرها، انگشت خواهند گذارند؛ مثلا خواهند پرسید، اگر سخن از کارگران و رهبری انقلاب توسط کارگران است پس چرا می‌گویید کارگران باید دهقانان فقیر و بی زمین را بسیج کنند؟ اگر کارگران اکثرا در شهر هستند، چرا باید رفت کارگران، و دهقانان فقیر و بی زمین روستا را سازمان داد و آن هم برای جنگ در جایی که محل کار و زیست کارگران نیست؟ اگر

ایزوله هم نشدند! اما همزمان دیدیم که سازمان نسبتا بزرگی مانند پیکار که درون «جنبش طبقه کارگر» و در مراکز قدرت پایه توده ای داشت از بین رفت. تازه در کردستان رهبری جنگ با نیرویی مانند کومه بود که با اکراه به روستا و روستائیان اتکاء می‌کرد و عمدتا نان میراث دوره اولیه فعالیتش را می‌خورد. این درسهای تاریخی را نباید فراموش کرد. «حزب کمونیست ایران» از همان اول که کارزار ضد «پوپولیستی»، «ضد دهقانی» و فریب کارگری را براه انداخت، برای آن بود که مبارزه مسلحانه کومه را منحل کند. نشریه «جهانی برای فتح» شماره ۵ بطرز داهیهانه ای این مسئله را در سال ۱۳۶۵ تحلیل کرد. امروز هم این حزب مسئله طبقه کارگر و شهر را براه انداخته تا وارد کار قانونی و در واقع وحدت با اقشار شهری بورژوازی شود. در همین زمینه میتوان به گذشته سازمان خودمان هم رجوع کرد. تعطیل تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان توسط رهبری اتحادیه در سال ۵۹ همزمان با طرح «کارگری کردن» سازمان پیش گذارده شد و بسیاری از پیشمرگه های کردستان را هم فرستادند به تهران و شهرهای دیگر که در کارخانجات بکار مشغول شوند. آیا این «حسن تصادفات» هیچ سئوال برانگیز نیستند؟ یکی از دلایل فرعی آنکه رفقای «شهری» تشکیلات در مقابل این مسئله مقاومت نکردند بینش طبقاتی و تمایل قلبی خودشان بود: بازگشت به محل «زیست و رشد و نمو خود» یعنی شهر! خلاصه کلام آنکه مفهوم اتخاذ یا عدم اتخاذ استراتژی «محاصره شهرها از طریق دهات» فراتر از مسئله هماهنگی کار ما در شهر و روستا و ایجاد توازن و ارتباط مناسب بین آنهاست و ربط دارد به اینکه چه جامعه ای می‌خواهیم برپا کنیم، چگونه به آن دست یابیم، با چه اتحاد های طبقاتی می‌خواهیم به نابودی دولت (و نه فقط عوض کردن حکومت) بپردازیم. ممکنست نیرویی با نیات حسنه طور دیگری بیآغازد، اما سیاست قوانین خود را دارد و این قوانین به تدریج آن نیات حسنه را هم شکل میدهد. \*\*\*\*\*

اوضاع نوینی در ایران فرا می‌رسد که همراه است با اوضاع نوین در جهان. در عین حال که خصوصیات این دوران بطور کلی به نفع ماست، اما پیچیدگی اوضاع فشار های عظیمی را بر تفکر و عمل وارد می‌کند. هر چقدر بیشتر در این دو عرصه التقاط داشته باشیم، فشارها بیشتر عمل خواهند کرد. اوضاع نوین آن احزابی را که مسائل ایدئولوژیک و سیاسی مقابل پایشان را درست حل نکرده اند، درهم خواهد شکست. پس از کودتا در چین دوگسست مهم در مقابل مائوئیستها بود که بدون تحقق آن به عاقبت اتحادیه در دوران انقلاب دچار می‌شدند: ۱ - دفاع از انقلاب فرهنگی و اندیشه مائوتسه دون که عمده بود ۲ - احیای لنینیسم و گسست از تفکرات کمینترنی (و خروشچفنی) در رابطه با راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی و در

## نابغه به یک رفیق

ایدئولوژیک - سیاسی روشن و صحیح امکانپذیر است. اگر بدرستی آگاه باشیم که چرا پاسخ غلط به این سئوالات به تسلیم در مقابل دنیای موجود و سازمان کنونی زندگی بشر منتهی میشود، و اگر با انگیزه ارائه راه حلی برای پایان بخشیدن به این نکبت، بدنیال پاسخگویی به مسائل باشیم و این پاسخهایی باشد که در عمل آزموده شده است، آنگاه باز کردن گره های ذهنی خودمان و دیگران ساده میشود.

خلاصه کلام آنکه کلید حل این تضاد که طبقه کارگر کم است و تمام زندگی اقتصادی ایران وابسته به امپریالیسم است و نیروهای مولده شدیداً عقب افتاده اند ولی راه حل در انقلابی به رهبری طبقه کارگر است، در تئوری انقلاب دمکراتیک نوین و استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات مائوتسه دون نهفته است.

حمله به جنگ خلق و مسئله دهقانی از سوی نیروهای اپورتونیست اغلب راهی برای باز کردن دریچه قانون گرائی بوده است. مسئله دهقانان و انقلاب ارضی پس از شکست انقلاب تقریباً در ذهن تمام نیروهای چپ (بغیر از اتحادیه) خاموش شد و مورد تحقیر قرار گرفت. امپریالیستها و مرتجعین هم نفس راحتی کشیدند. یکی از تحلیلگران غرب که «متخصص» ایران است با خوشحالی میگوید: «درحالیکه بسیاری از جنبشهای دهقانی پس از سال ۵۷ با «تحریک» نیروهای چپ براه افتاد (که راست میگوید)، اما امروز مسئله دهقانی دیگر جایگاهی مرکزی در خط و مشی آنان ندارد و این یکی از تحولات در چپ ایران است». خود این مسئله نشان میدهد که دشمنان ما چقدر از اینکه «چپی ها» به مسئله دهقانی اهمیت دهند وحشت دارند. رویزیونیستها روسی (مثل حزب توده) همیشه سعی کردند درک رفرمیستی از مسئله دهقانی (یعنی مجزا کردن آن از جنگ خلق) را درون چپ دامن بزنند. خوجه ایستها و ترسکیستها همیشه جنگ خلق و محاصره شهرها را تحقیر کرده اند تا خط تردیونیونیستی و رفرمیستی خود را جا بیندازند و برای آنکه پوششی فریبنده برای خط خود بسازند اینطور قلمداد کرده اند که گویا مسئله، انتخاب بین کارگر و دهقان است. مسخره تر از این نمیشود! وقتی میگوئیم محاصره شهرها از طریق دهات، یعنی داریم از یکسری تضادهای عمیق و روش حل آنها سخن میگوئیم، داریم عینیت معینی را بازتاب میکنیم، داریم میگوئیم که نقطه قوت دشمن کجاست و نقطه ضعفش کجا؛ داریم میگوئیم طبقه کارگر برای آنکه دشمن عمده و دشمنان دیگر را از نظر سیاسی، ایدئولوژیک، نظامی و اقتصادی مغلوب کند باید دهقانان را متحد کند، و اینکه اگر دهقانان را متحد کند باز چه مطامع و نوسانات و هوسهای افشار بورژوازی شهری (چه طبقه میانی عظیمی که در شهرها رشد یافته اند، چه بورژوازی متوسط و کمپرادور بخش خصوصی) نخواهد شد، یعنی

اینکه وقتی امپریالیستها فشار بیاورند، طبقه کارگر تنها نمانده و پشتوانه اش مناطق سرخ عظیمی است که در طول جنگ خلق ساخته است. وقتی میگوئیم محاصره شهرها از طریق دهات، یعنی این که ما قدرت سرخ خود را (دولت خود را) در مناطق روستائی و در نقاط ضعف دولت ارتجاعی خواهیم ساخت و قدرت دوگانه را اینگونه شکل خواهیم داد (وجود بحران دائمی و ماهیت دولت در ایران این را امکانپذیر می سازد و این از امتیازات انقلاب در ایران است). وقتی میگوئیم محاصره شهرها بمعنای آن نیست که هنگام رخداد خیزشهای توده ای ما از شهر فرار خواهیم کرد و یا اینکه تلاش نخواهیم کرد مبارزه توده ها را به عالیترین شکل آن یعنی مبارزه مسلحانه سوق دهیم. ما در شهر کار تبلیغ و ترویج انقلابی و سازماندهی و حتی کار نظامی خواهیم کرد، اما همه در خدمت تقویت کار عمده. «عمده» چیزی است که بقیه را تحت الشعاع قرار داده و در خدمت خود سازمان میدهد. محاصره شهرها بمعنای آن نیست که ما دست به ابتکار عمل برای سازمان دادن قیام در شهرهای معین نخواهیم زد. جمعیندی ما از قیام سربداران در آمل این نیست که چون قیام شهری بود غلط بود. جمعیندی ما این است که این قیام باید گام اول جنگ درازمدت می شد که عمدتاً در روستاها و با اتکاء به دهقانان فقیر و بی زمین با هدف برقراری مناطق سرخ جلو می رفت. در عین حال این جمعیندی بمعنای آن نیست که همیشه گام اول آغازیدن باید استفاده از فرصت قیام در يك شهر باشد. هنگامی که استراتژی روشن باشد با استفاده از تحلیل مشخص از شرایط مشخص میتوان بهترین تاکتیکها را برای آغازی خوب و پرقدرت بکار برد. وقتی استراتژی روشن باشد میتوان بهترین کار تبلیغی و ترویجی و سازماندهی را در شهرها در میان کارگران و نیمه پرولترها انجام داد. اگر استراتژی روشن نباشد اینها را هم نمی توان خوب انجام داد.

\*\*\*\*\*

با رجوع دوباره به نامه شما در مورد مقاله «السالوادور...»، نگاهی به درک تان از قیام بیندازیم؛

شما از یکطرف صحبت میکنید که کار فارابوندو مارتی (جنبه آزادیبخش ملی السالوادور FMLN) «قیام» نبود اما درک خودتان از قیام را با صراحت روشن نمیکنید. فقط زمانی که میگوئید «بدست گرفتن رهبری قیام»، کمی روشن میشود که قیام را چیزی می بینید که «براه می افتد» و باید نیروی آماده باشد که «رهبری آن را بگیرد» (مانند ۵۷ که رهبری آن را خمینی گرفت). اگر بخواهیم قضاوت کنیم که آیا این درک به مفهوم واقعی قیام (از آن نوع که منظور لنین بود) نزدیکتر است یا کار FMLN، باید بگوئیم که به دومی. چون قیام يك تعرض نظامی سازمان یافته و از پیش طراحی شده برای درهم کوبیدن اساسی ترین اهرمهای قدرت دولتی در یکی از مراکز دشمن بگونه ای است که منجر به کسب

قدرت در آن نقطه شود و سپس بصورت جنگ داخلی و نابود کردن کامل دستگاه دولتی و برقراری قدرت سراسری ادامه یابد. با کسب قدرت از طریق قیام در یکی از مراکز دشمن فی الواقع قدرت دوگانه برقرار میشود و به پشتوانه این قدرت، جنگ داخلی با دشمن در سراسر کشور ادامه می یابد. بنابراین قیام يك ابتکار عمل است و هدف آن برقراری قدرتی است بعنوان پشتوانه برای ادامه جنگ، نه چیزی که راه می افتد و باید آماده پریدن روی آن بود. با این تعریف درست از قیام آن موقع حرف شما در مورد اینکه FMLN صرفاً جنگ را به شهر کشاند، درست است. ما در صحبتهای معمولی به خیلی وقایع نام قیام میدهم - از آن جمله قیام ۵۷. روشن است که قیام ۵۷ به معنای بپاخواستن توده های مردم، يك قیام بود؛ اما آن معنای لنینی از قیام نبود. یعنی يك تعرض نظامی استراتژیک از سوی يك نیروی نظامی انقلابی که متکی است بر خیزش انقلابی توده هایی که آماده اند تا پای جان فداکاری کنند، نبود. قیام ۲۲ بهمن ۵۷ يك قیام خودبخودی بود. دقیقاً بدلیل آنکه قیامی (از آن نوعی که لنین میگفت) در کار نبود، ارتش به انقلاب «پیوست». امپریالیستها نیازی به استفاده از ارتش برای يك جنگ مرگ و زندگی ندیدند و در سرکوب خیزشهای توده ای توسط ارتش به نهایت احتیاط را بکار بردند و ارتش به اصطلاح «عقب نشینی» کرد تا اینکه با دست خودشان و خنامت اوضاع را بیشتر نکرده و موجب طولانی شدن بی نظمی انقلابی و فراهم شدن فرصتهائی بیشتر برای انقلابیون نگردند. مرتجعین جدید و امپریالیستها، همان تظاهراتهای توده ای بملاوه عملیات قهرمانانه خودبخودی توده ها را مساوی «قیام پیروزمند» جا زدند تا این درک خودبخودی که «تمام شد و پیروز شدیم» را تقویت کنند. اکونومیستها و رفرمیستها نیز به آن دامن زدند. کاریکاتوری از همین نوع «قیام» در رومانی پیاده شد. هیچکدام از اینها به معنای کم بها دادن به عظمت و اهمیت انقلابی قیام بهمن و فداکاریهای انقلابی توده ها نیست. غرض، مبارزه با درک ساده گرایانه و خودبخودی و جا انداختن درک صحیح از مبارزه مرگ و زندگی است که لازم است انجام شود تا مرتجعین و امپریالیستها سرنگون شده، قدرت کسب شود و جامعه زیر و رو گردد. این جمعیندی از قیام ۵۷ برای آگاهی انقلابی دادن به توده ها بسیار حیاتی است. امپریالیستها برای سرکوب انقلاب در مقطع بهمن ۵۷ عمدتاً راه حل سیاسی اتخاذ کردند. یعنی راه را برای خمینی و دار و دسته او باز کردند و گذاشتند که انقلاب «پیروز شود» و سپس قتل عام واقعی را بدست حکام ارتجاعی اسلامی به انجام رسانند. این یکی از تاکتیکهای مزورانه امپریالیستهاست که با یکدست «راه حل سیاسی» را جلو می گذارند تا تخم گیچی را در میان توده ها بپاشند و با دست دیگر قتل عام دست چین شده (یعنی از میان انقلابیون) را براه می اندازند. البته در شرایطی که «کار از کار گذشته



در ایران نیز عمدتا از بالا انجام شده و توسط ورود سرمایه مالی امپریالیستی صورت گرفته است. بر پایه چنین تحلیلی از ساختار اقتصادی - اجتماعی باید بر اهمیت تعیین کننده تحلیل طبقاتی پایه ای کارگر - دهقان تاکید کرد. طبقه کارگر باید از طریق جنگ و برپائی قدرت سرخ در روستاها دهقانان را بسیج کند و نه فقط برای کسب قدرت بلکه ساختن اقتصاد نوین نیز به آنان اتکاء کند. یکی از استنتاجات بسیار مهم از تحلیل ساختار اقتصادی، مربوط به مقوله دولت است.

بگیرد (با فرض اینکه بتواند) هرچند انقلابی باشد نخواهد توانست روستا را بسیج کند و در مقابل امپریالیستها و نیروهای بورژوازی درونی بایستد و خودش بالاچار در تضاد شهر و روستا، حامی شهر خواهد شد. قدرت در شهر باید با پشتوانه قدرت در روستا تسخیر شود (منظور فقط قدرت نظامی و سیاسی نیست، بلکه قدرت اقتصادی نیز هست. یعنی در طول جنگ باید تحولات زیربنائی پیش برده شود و زندگی اهالی بر پایه ای نوین گذارده شود - کاری بدرجه تکوین آن نداریم). با پشتوانه قدرت سیاسی و نظامی در شهر، نه می توان در روستا قدرت واقعی را گرفت، نه در شهر. (یعنی نمیتوان روستا و زیربنای آن را عوض کرد) و بالاخره قدرت سیاسی هرچند هم انقلابی باشد منطبق بر زیربنای موجود میشود و اگر امپریالیستها از آن حمایت (اقتصادی و سیاسی) نکنند، سرنگون میشود.

تحلیل صحیح از ماهیت دولت در ایران (بطور ساده یعنی اینکه چگونه دارد نفس میکشد) برای درک عمیق اینکه چرا جنگ خلق و برپائی قدرت در روستا قبل از کسب سراسری قدرت سیاسی تنها راه نابود کردن آن و برقراری دولت نوین میباشد، مهم است. همه اینها که گفته شد نه برای نفی لزوم کار و اهمیت کار در شهرها، و نه از برای قذف کردن دست زدن به قیام شهری است. مسئله روشن کردن استراتژی است و وقتی این روشن باشد و این محکم در دست گرفته شود در ارزیابی از اینکه در هر مقطعی از پیشروی مان در شهر چگونه باید کار کرد؛ در میان چه کسانی باید کار کرد؛ در کدام شهرها باید کار کرد؛ کمی و برای چه دست به قیامهایی می توان زد، راه خطا نرفته و خواهیم توانست آنچه کار در شهر انجام دهیم که نه به سود خطوط اکونومیستی، «قیامگرا» (و در نهایت رفرمیستی)، چریکی، ساندینیستی بلکه در خدمت و به سود جنگ خلق مائوئیستی باشد.

باشد» دست به قتل عام میلیونی هم میزنند. تحلیلگران امپریالیستی، جنگ ایران و عراق را عامل اصلی «خالی کردن» انرژی انقلابی توده های وسیع در ایران می دانستند و میگفتند مسئله انقلابیگری توده ها از این طریق حل شد. توجه به این نکات برای دستیابی به شناخت از دشمن و حيله گری هایش مهم است. آنچهائیکه سرکوبها و ترندها کمترین اثرات خود را داشت کردستان بود. چرا که جنگی مستقل از همه این بازیها جریان داشت و توده ها در آن درگیر بودند. در اینجا بود که عاملی

استراتژی هرکسی در واقع منعکس کننده آنست که چه اتحاد طبقاتی را پیشنهاد می کند. باید علیه رویزبونیستها و رفرمیستها که استراتژی شهری را مساوی «انقلاب کارگری» و روستا را مساوی «انقلاب دهقانی» قلمداد می کنند، افشاگری کرد. مسئله انتخاب بین طبقه کارگر و دهقان نیست بلکه مسئله انتخاب بین دهقانان و بورژوازی ملی (وکمپرادور) است. مسئله آنست که طبقه کارگر باید بدنبال بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادور روان شود و یا اینکه دهقانان را تحت پرچم خویش بسیج کند.

دولت شکل گرفته در ایران عمدتا به بازوی نظامی و اداری و اعمال یکپارشته ستمگری فوق اقتصادی (مانند ستم ملی) و غیره وابسته است. یعنی مانند دولت در کشورهای سرمایه داری - امپریالیستی نیست که به مناسباتی بافته شده بر پایه یک اقتصاد منسجم ملی وابسته باشد؛ (منظور ما از اقتصاد منسجم ملی، اقتصادی است که بر پایه تقسیم کار درونی خودش کار میکند و اینطور نیست که نبضش با قلب جایی دیگر بزند). مرکز قدرت اقتصادی و سیاسی ایدئولوژیک دولت در ایران در شهرهاست و هرچه از مرکز دورتر میشود نفوذ مالی، سیاسی و ایدئولوژیک و قدرت اداری و حتی نظامی ضعیف تر میشود. این ارزیابی از وضعیت دشمن هم برای استراتژی نظامی ما و مغلوب کردن دشمن تعیین کننده است و هم برای سازمان دادن قدرت دوگانه (قدرت نوین و جامعه نوین). ما دولت خود (قدرت سیاسی و مناسبات نوین) را بتدریج خواهیم ساخت و این از امتیازات ماست. دولت ما از درون جنگ خلق طولانی مدت در روستاها شکل میگردد و به همان اندازه که قدرت می یابد زیربنای اقتصادی را هم میسازد، متولد میشود، و هنگامی که قدرت سراسری را میگیریم دولت ما دولتی است که ریشه هایش در محرومترین نقاط کشور است و مثل دولت دشمن هیولائی که در مراکز ریشه داشته و بازوهایش را به اطراف دراز میکند، نیست. دولت ما، با بازوی نظامی و اداری، حکومت نخواهد کرد بلکه بر پایه بافت سیاسی و اقتصادی انقلابی که با اتکاء به توده ها، بدست خود آنان و در میان آنان از دورافتاده ترین نقاط تا نقاط مرکزی بافته شده و جلو میآید، اعمال دیکتاتوری پرولتاریا میکند و از این رو واقعا دموکراسی توده ای است. همین مسئله نقطه قوت دولت ما در مقابل محاصره و تجاوز امپریالیستی و خرابکاریهای بورژوازی و خرده بورژوازی شهری است. در ایران هرکسی در شهر قدرت را

متفاوت، روند تحولات را تعیین می کرد. از نظر خط ما و کسب قدرت توسط طبقه کارگر، اهمیت دهسال جنگ در کردستان بر مراتب بیشتر از قیام ۲۲ بهمن در تهران است. بدین معنا که نشانه های بر مراتب مهمتری را در مورد راه واقعی برای حل مسئله جنگ برای کسب قدرت توسط پرولتاریا بما عرضه می کند.

این را هم بگوئیم، بسیاری از کسانی که به جنگ خلق اعتقادی نداشته و در انتظار چیزی مشابه همان قیام توده ای سال ۵۷ می باشند؛ بعلت آنکه امروزه احتمال تکرار آنرا کم می بینند، روحیه مبارزه جوئی خود را از دست می دهند، این دیدگاه در ایران یا عموما به معنی سیاست صبر و انتظار پیشه کردن است یا بعضا بمعنی حرکات جنجالی و اینکه زود باشید فرصتها از میان رفت، از آنچهائیکه فعلا در حال حاضر امکان آن «فرصت طلایی» موجود نیست، قادر نیستند فرصتهای کوچک - اما بسیار پر اهمیت - مقابل پا را ببینند در نتیجه یک بند آیه یاس صادر میکنند و از مبارزه انقلابی نا امید می گردند.

\*\*\*\*\*

در خاتمه خاطر نشان می سازیم که تحلیل از ساخت اقتصادی - اجتماعی شهرها، بر لزوم جنگ خلق و تکیه به روستاها و مناطق دور از مراکز برای درست کردن منطقه سرخ، تاکید میگذارد. اکثر موارد مهاجرت روستائی مربوط به رشد سرمایه داری در کشاورزی - در رابطه با صنعت - و انتقال نیروی کار از یکی به دیگری نبوده، بلکه از داغانی کشاورزی و اقتصاد روستائی نشئت گرفته است. بطور کلی ماهیت دولت (دولت متمرکز و قدرتمندی که از اوائل قرن بیستم از بالا درست شده و برای اعمال قدرت عمدتا وابسته به بازوی اداری و نظامی خود است) نشانگر آنست که اضمحلال کشاورزی فئودالی ناشی از رشد سرمایه داری در روستا نبوده و رشد شهرها و سرمایه داری

### آدرس جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی  
BCM RIM  
LONDON  
WC1N 3XX,  
U.K.

آدرس پستی ما:  
S.U.I.C  
BOX 50079  
40052 GOTEBOG  
SWEDEN

کمک های مالی خود را به

آدرس زیر  
NAT WEST BANK  
ACC NO 27324958  
ARCHWAY BRANCH,  
LONDON, U.K. ارسال  
دارید

# یادداشتهائی بر برخی نظرات و طرح های "کمونیسم کارگری"

نوشته ای که پیش رو دارید، مجموعه یادداشتهائی است که همزمان با انتشار اعلامیه «خطاب به پیشمرگان کومه» - آذر ماه ۶۹ - بر سر جوانی از نظرات و طرح های عملی «فراکسیون کمونیسم کارگری»، خاصه در ارتباط با کردستان، نگاشته شد. هرچند تحولات جاری منطقه معضلات و مسائل نوینی را در مقابل کومه قرار داده، اما کماکان همین خط و برنامه بر این تشکیلات غالب است و طرحهای عملی جدید - و نیز انفعالی - را رقم میزند. از این رو، انتشار این یادداشته را ضروری و مفید میدانیم. «حقیقت»

بحرانی جدی صفوف «حزب کمونیست ایران» (حکا) را در بر گرفته است. ابعاد ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بحران چنان گسترده است که حکا را از لحاظ عملی فلج نموده است. در این میان، برخی به رهبری منصور حکمت، «فراکسیون کمونیسم کارگری» را تشکیل داده اند. این بحران، غیر منتظره نبود. حزبی که از یکسو بر بستر شکست انقلاب ایران و با انحلال آشکار اصول علم انقلاب پرولتری و نفی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و از سوی دیگر با سازش میان گرایشات متفاوت ایدئولوژیک - سیاسی شکل گرفت؛ طبعاً فاقد آن استحکام ایدئولوژیک - سیاسی بود که بتواند در مقابل سیر تحولات پرشتاب، در سطح ملی و بین المللی، تاب بیاورد. این بحران با شروع بحثهای تحت عنوان «کمونیسم کارگری» از جانب منصور حکمت و پیروانش ظاهر گشت. این جریان در ابتدا کوشید عدم موفقیت حکا در پیشبرد وظایف عملی را اینطور توجیه کند که اکثریت افراد حزب معنا و مفهوم نظرات امثال حکمت را نفهمیدند و به همین علت نتوانستند آنها را به اجراء گذارند. طرح این مسئله تقریباً همراه شد با تغییرات مهم در اوضاع جهانی بویژه تحولات بلوک شرق - که مشخصه اش فروپاشی رویزیونیسم مدل روسی بود. این خود زمینه ای شد که «فراکسیون کمونیسم کارگری» لزوم «تجدید نظر» در «مارکسیسم انقلابی» را اعلام نماید. بگفته حکمت: «بنظر من دهسال پس از انقلاب ۵۷ سوق یافتن چپ ایران به یک باز اندیشی اساسی امری اجتناب ناپذیر است»، «کمونیسم کارگری نیز حاصل یک بازبینی

است. اینهم جمعبندی ما از همین دوره و همین دنیاست»، «... سوسیالیسم کارگری دارد خود را از تاریخ چپ غیرکارگری و از تفکر و پراتیک آن جدا میکند. اوضاع جهانی این روند را در درون حزب کمونیست ایران بشدت تسریع کرده است.» «(کمونیسم کارگری) برنامه ای را جلوی خود میگذارد که اساساً در چهارچوب مارکسیسم انقلابی ایران نمی توانست طرح شود تا چه رسد به اینکه پاسخ بگیرد» (۱)

این حرفها چندان جدید نیست. چند سالی است که رویزیونیستهای توده - اکثریتی، بخشی از ساتریستهای نوع فدائی و امثالهم مداوماً صحبت از «بازبینی»، «نو اندیشی»، «نوسازی» می کنند. بکار برد چنین ترمهائی مد روز شده است و اگر کسی از این کلمات بزیان نیاورد، «امل» و «دگم» خطاب میشود. اما، نتایج چنین «بازبینی» ها و «نو اندیشی» ها چیزی جز تکرار پریشانگوییهای رویزیونیستی سابق - منتهی در اشکال جدید - نیست. امروز، رهبران حکا، که طی سالهای اخیر پرچمدار شك گرایی و انحلال طلبی در جنبش چپ بوده اند نیز به گم «نو اندیشان» میپوشند و این امری کاملاً طبیعی است.

از نقطه نظر ما، یاهه های گم خرج جریانات رویزیونیستی و ارتجاعی رنگارنگ چندان محتاج پاسخگویی نیست؛ اما در مورد حکا و «فراکسیون کمونیسم کارگری» مسئله متفاوت است. اینجا سرنوشت یک جنبش انقلابی در میان است. دیدگاه ها و طرحهای عملی اینان - بواسطه موقعیت کومه در کردستان - نتایجی بس مخرب را ببار می آورد. بهمین خاطر است که برخورد به چرخشهای اخیر حکا، افشاء و طرد و خنثی ساختن اثرات ایدئولوژیک - سیاسی مشی شکست طلبانه و تسلیم طلبانه «کمونیسم کارگری» در بین توده های انقلابی بویژه در کردستان، و درس آموزی از این نمونه منفی را برای پیشرویهای انقلابی آتی ضروری می بینیم.

انکار جایگاه مبارزه ملی و نفی دستاوردهای مبارزه مسلحانه:

حکمت میگوید: «بنظر من در عصر ما مبارزه ملی فاقد هرگونه پایه واقعی در مناسبات و زیر بنای اقتصادی جامعه است. عصر ما مدتهاست که عصر انقلاب کارگری است. مدتهاست که رهائی ملی فی النفسه مبین گذار به هیچ حلقه بالاتری در تکامل مناسبات

تولیدی در بهبود اوضاع توده مردم نیست.» (۲) اولاً، این نظریه تازه ای نیست؛ مشابهش را حداقل سی سال است از زبان تروتسکیستها و شبه تروتسکیستهای مشاطه گر استعمارنوین شنیده ایم. پیروی از این نظریه در دنیای امروز - دنیائی که به ملل مستمگر و ملل مستمدیده تقسیم شده - نتایج سیاسی معینی دارد: دور کردن پرولتاریای جهانی از رهبری متحدان بالقوه اش در انقلاب؛ بی اعتنا ساختن پرولتاریا نسبت به جنبشهای عظیم توده های مستمدیده؛ ناتوان ساختن پرولتاریا از تشخیص تضادها و ترسیم خط تمایز میان دوست و دشمن؛ تضعیف انقلاب پرولتری و تقویت ارتجاع و امپریالیسم. از سوی دیگر، نظریه مذکور در عرصه مبارزه با نظام حاکم بر جامعه، مفهومی جز حفاظت از ماشین کهنه دولتی در ایران - و حداکثر کشیدن دستی بسر و روی آن - نخواهد داشت؛ چرا که ستمگری ملی بمشابه بخشی مهم و برجسته از روبنای حاکم بوده و در ارتباط مستقیم و تنگاتنگ با زیربنای اقتصادی موجود قرار دارد، از آن تغذیه میشود و به حفظ آن یاری میرساند. دولت موجود با بخون کشیدن ملل کوچکتر زاده شده است. ستمگری ملی و نابرابری ملی در ایران کثیرالمله یکی از ارکان مهم دولت مدرن ساخته امپریالیسم است و ریشه در مناسبات نیمه فئودالی داشته و به انباشت سرمایه امپریالیستی خدمت میکند. از این رو، چگونگی برخورد به مسئله ملی سنگ محکی است برای تشخیص برخورد انقلابی و ضد انقلابی در رابطه با مسئله دولت. این اتفاقی نیست که کسانی که راه تسلیم و سازش با سیستم را در پیش میگیرند معمولاً به منجلا ب شوئیسم ملی نیز در می غلتند. «فراکسیون کمونیسم کارگری» میکوشد شوئیسم خود را با یکسان قلمداد کردن ناسیونالیسم ملل مستمدیده و ملل مستمگر بپوشاند. حکمت و شرکاء با بیان این که «ناسیونالیسم، ایدئولوژی رسمی امپریالیسم بوده است» (۳)، تفاوت آمال ملی گرایانه ای که از موقعیت تحت ستم بودن نشئت گرفته را با ناسیونالیسم امپریالیستی و شوئیسم ملت غالب که پرچم سرکوب و خونریزی و گشتار در سراسر جهان بوده و هست مخدوش میکنند. اینان در صحنه جنایت، فرق میان قاتل و مقتول را عملاً انکار میکنند و با ارائه این نظریات شوئیستی که به تقویت تعصبات ارتجاعی در میان توده های ملت مستمگر می انجامد، در امر وحدت میان

دارد که ماشین کهنه دولتی و در مرکز آن، دستگاه مسلح سرکوبگر ارتجاع را بطور مسلحانه در هم شکنند و برای نابودی نظم کهن نیز راه دیگری بجز این متصور نیست، این امر را رهبران پرولتاریای جهانی از زمان مارکس و انگلس تاکنون بروشنی درک کرده و مجدانه در راه پاسنگونی به آن کوشیده اند. تحریف آگاهانه آموزه های رهبران پرولتاریا، و مخدوش کردن رابطه قدرت با تفنگ توسط حکمت و شرکاء برخاسته از نیاز طبقاتی آنها و نشانه ای از رفرمیست بودن آنهاست.

حکمت میگوید: «اعلام جنگ ما به جمهوری اسلامی در کردستان بر سر جایش است. خصلت مسلح حزب ما دستاورد مهمی است که با محدود شدن دامنه عمل نظامی مان در آن تجدید نظر نمی کنیم، ما فشار نظامی و حتی در بدترین حالت پتانسیل یک اعمال فشار نظامی در کردستان را جزء مهمی از سیاست خود در کردستان قرار داده ایم» (۶)، «ما از پیش تاکید کرده ایم که مبارزه مسلحانه یک تاکتیک و روش مبارزاتی ماست که با تشخیص خود به آن دست برده ایم و به تشخیص خود درباره دامنه و ابعاد آن تصمیم می گیریم.» (۷) یک دروغ و عوامفریبی دیگر واقعیت آن است که مبارزه مسلحانه کومه در کردستان، پیشاپیش جریان داشت. برپائی این مبارزه بهیچوجه با تشخیص و صلاحدید امثال حکمت صورت نگرفت. تاریخچه حکما نیز نشان میدهد که چگونه حکمت و شرکاء همواره مبارزه مسلحانه را مزاحم دیگر عرصه های فعالیت دیده و در دفع این «شر» کوشیده اند؛ اما اینکه گماکان از مطلوبیت مبارزه مسلحانه صحبت می کنند و بقول خودشان فعلا لزومی نمی بینند بجز «تجدید نظر های فنی» تجدید نظری در مبارزه مسلحانه نمایند، از یکسو نشانه آنست که نمی خواهند در مقابل فشار افکار عمومی پیشمرگان کومه و توده های انقلابی کرد بیگبانه دست خود را رو کنند و از سوی دیگر نشان میدهد که طالبان رفرم و کسب امتیاز تحت نظام موجود میتوانند بر حسب شرایط از اهرم فشار نظامی نیز استفاده کنند.

حکمت ادامه میدهد: «ما تاکید کردیم که ولو با حفظ حضور نمایی نیروی مسلح مان پیوستگی مبارزه مسلحانه را بمنظور آمادگی سیاسی و عملی برای گسترش سریع این جنبه از مبارزه در شرایط مساعدتر حفظ کنیم.» (۸) این مستقیماً تمسخر و تحقیر مبارزانی است که سالهاست برای اهدافی انقلابی در کردستان میجنگند. از هر زحمتکشی که بپرسید: «نیروی نمایی» یعنی چه؟ خواهد گفت: یعنی مدرسه سر خرمن؛ وسیله ای که فقط کلاخ ها را میترساند. حکمت و شرکاء برای چه کسی میخواهند «نمایش» بدهند؟ تردیدی نیست که برای صاحب قدرتان، این جلوه دیگری از تفکر «اهرم فشار» است که سالهاست بر مبارزه مسلحانه کومه سایه افکنده است. بر پایه همین تفکر است که بسیاری نیروهای بورژوازی در کشورهای تحت سلطه

مبارزه مسلحانه را کم اهمیت جلوه دهد. در واقع، نقد حکمت و شرکاء از ناسیونالیسم ملل ستمدیده، حمله کینه توزانه ای است به احساسات ملی و محفانه توده ها. در این نقد، حتی یک جو احساسات انقلابی هم وجود ندارد. فرق کیفی است میان این حمله با نقدی که پرولتاریای آگاه به ناسیونالیسم انقلابی دارد. پرولتاریا میداند که پشتیبانی بی قید و شرط از مبارزه عادلانه ملل تحت ستم و مشخصاً طرح شعار حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدائی برای این ملل، ضامن وحدت طبقه کارگر و خلقها تحت پرچم انقلاب دمکراتیک نوین و ساختمان سوسیالیسم است.

چگونگی برخورد به مسئله ملی سنک محکی است برای تشخیص برخورد انقلابی و ضد انقلابی در رابطه با مسئله دولت. این اتفاقی نیست که کسانی که راه تسلیم و سازش با سیستم را در پیش میگیرند معمولاً به منجلاط شوونیسم ملی نیز در می غلتند.

مبارزه با ضعفهایی که در صفوف خلق وجود دارد، نقد محدودیت ناسیونالیسم ملل ستمدیده برای فروریختن حصارهای تنگی که توده های ستمدیده را در بر گرفته، و رجوع به تجارب شکست و پیروزی خلقها در عصر امپریالیسم از جانب ما برای نشان دادن آن است که این ایدئولوژی بلحاظ تاریخی حتی قادر به هدایت ستمدیدگان در کسب رهائی ملی نیست؛ چه رسد به چیزی فراتر از آن - یعنی ایجاد جامعه نوین عاری از ستم و استثمار.

نقش و جایگاه مبارزه مسلحانه از دید «کمونیسم کارگری»

منصور حکمت میگوید: «آروز که کارگر کرد تصمیم بگیرد ارتش و پاسدار یک لحظه نمی تواند در کردستان بماند» (۴) و می پرسد: «آیا آنها که هر اول ماه مه شهر سنندج را دست خالی به کنترل در می آورند و شعار «آزادی، برابری، حکومت کارگری» میدهند، اعضای طبیعی و صالح حزب نیستند؟» (۵)

این حرف هم مبین خطی رفرمیستی است، هم عوامفریبانه و هم خلاف تجربه کارگران و توده های کرد در سالهای دور و نزدیک این ادعائی است که هیچیک از پیشمرگان آگاه یا هیچیک از جوانان انقلابی که داوطلب پیوستن بصفوف پیشمرگ هستند آن را باور نمیکنند. هر آنکس که به اردوی خلق و انقلاب تعلق دارد باید این حقیقت را درک کند که «قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید» و نیروهای مسلح دولتی نقش ضامن و حافظ عمده ستمگری و استثمار را بعهده دارند، علت پیوستن توده های پیشرو بصفوف جنگ عادلانه در کردستان، جلوه ای از درک این حقیقت و بیان نیاز انقلابی توده هاست. پرولتاریا نیز برای برقراری دیکتاتوری طبقاتی خویش و رهبری جامعه و جهان بسوی نظام عاری از ستم و استثمار نیاز

طبقه کارگر و خلقهای کشور اخلال ایجاد مینماید. از سوی دیگر، این امر به تقویت موقعیت بورژوازی ملت تحت ستم پا میدهد و بطور عملی رهبری مبارزه علیه ستم ملی را به این نیرو واگذار میکند.

ثانیاً، حکمت این دیدگاه انحرافی را طبق معمول در قالب «چپ» ارائه میکند و چنین وانمود می سازد که انگار مساله اش دستیابی به «حلقه های بالاتر در تکامل مناسبات تولیدی» یعنی سوسیالیسم و کمونیسم است و به همین خاطر مساله ملی را مربوط به گذشته میداند. برای درک جوهر راست تزهائی «چپ» حکمت باید به برنامه رفرمیستی حکما تحت عنوان خودمختاری برای کردستان رجوع نمود که در آن رشد صنعتی کردستان بمناباه راه حل برطرف نمودن ستم ملی مطرح گشته است. این جریان در واقع حل مساله ملی را نه در انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا و با جهت گیری سوسیالیستی، بلکه در رشد سرمایه داری آزاد و شکوفان - تحت رهبری خود یا دیگران - می بیند.

نقی حقایق ناسیونالیسم انقلابی ملت کرد و سپس «سنت ناسیونالیستی» خواندن مبارزه مسلحانه پیشمرگان در کردستان، تلاشی است برای تخطئه این مبارزه توسط طراحان «کمونیسم کارگری». حکمت و شرکاء این کار را با ارائه یک ارزیابی تحریف آمیز از تاریخچه کومه و اینکه چگونه این جریان توانست از پایه اجتماعی بالنسبه گسترده ای برخوردار گردد، همراه میسازند. آنها بر این واقعیت پرده می افکنند که کومه اساساً بدلیل سازمان دادن مبارزه مسلحانه در کردستان بعد از استقرار جمهوری اسلامی بود که توانست ذهن بسیاری از توده های پیشرو کرد را فتح نماید. ایستادگی مسلحانه کومه در مقابل تعرضات ارتجاعی رژیم کاملاً در انطباق با نیاز توده های وسیع به برخورد قهرآمیز با دشمن قرار داشت و کومه با این کار هم پایه اجتماعی خویش در شهرها و روستاهای کردستان را بسنج کرد و هم علاقه و توجه توده های انقلابی سایر نقاط را بخود جلب نمود. حمایت فعال کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان انقلابی در کردستان و بسیاری از کارگران پیشرو و دانشجویان مبارز در سراسر ایران از کومه در آن سالها، ریشه در این واقعیت داشت. اینکه این سازمان با خط اکونومیستی و دنباله روی از جنبش قهرآمیز توده ای در کردستان به مبارزه مسلحانه روی آورد، یا اینکه بدلیل ناسیونالیسم نتوانست از فرصتهای مساعد برای گسترش خویش در سطح سراسری استفاده کند، نافی این واقعیت نیست که در کردستان و ایران همانند دیگر کشورهای تحت سلطه فقط از طریق مبارزه مسلحانه می توان ذهن توده های ستمدیده را در سطح وسیع فتح نمود و سازماندهی مبارزه مسلحانه کاملاً منطبق بر قانونمندی عینی مبارزه طبقاتی و ملی در این کشورهاست. «کمونیسم کارگری» این واقعیت تاریخی و تاریخچه واقعی کومه را آگاهانه مسکوت می گذارد تا نقش و تاثیر

## یادداشت‌هایی بر برخی نظرات

برای اعمال فشار دست به اسلحه برده اند تا شاید امتیازاتی بکف آورده و یا شریک در قدرت حاکم شوند. این، آن هدف سیاسی ای است که حکمت، پیشمرگان را به جنگیدن برای آن فرامیخواند.

ضرورت گسست از «سنت‌های ناسیونالیستی کار نظامی» برای حکمت و شرکاء اسم رمزی است برای جدائی بیشتر از توده ها و عدم اتکاء به آنان در زمینه مبارزه مسلحانه.

حکمت میگوید که خواهان «ادامه مبارزه مسلحانه» است، اما میباید از «سنت‌های ناسیونالیستی کار نظامی در کردستان» گسست کرد. باید گفت که حکمت به‌چونچه قصد چرخش از یک استراتژی به یک استراتژی کیفیتاً متفاوت را ندارد، بلکه فقط در پی اتخاذ شکلی جدید برای استراتژی رفرمیستی خویش است. ضرورت گسست از «سنت‌های ناسیونالیستی کار نظامی» برای حکمت و شرکاء اسم رمزی است برای جدائی بیشتر از توده ها و عدم اتکاء به آنان در زمینه مبارزه مسلحانه. این واقعیتی است که جنگ در کردستان با توجه به حدت ستم و استثمار و سابقه تاریخی جنبش در این خطه، و بواسطه محقانه و عادلانه و ضروری بودن مبارزه قهرآمیز، از کمک و پشتیبانی فعال توده های روستائی و شهری گرد برخوردار بوده و هست. هرچند خط رهبری کننده این جنگ، هیچگاه قادر به رها ساختن انرژی انقلابی توده ها بحداکثر نشد و کارگران و دهقان هیچگاه نقش و رسالت حقیقی خویش را در این جنگ بازی نکردند، اما همین حد از درگیری توده ها و حضور آنها در عرصه مبارزه انقلابی هم برای رفرمیست‌هایی نظیر حکمت، «دست و پا گیر» است. دیدگاه بورژوائی حکمت از توده ها و نقششان در مبارزه، اهداف رفرمیستی حکمت از مبارزه و چارچوب فوق العاده تنگ و «نمایشی» که او برای مبارزه مسلحانه ترسیم میکند، بناگزییر با درگیری گسترده توده ها در یک جنگ انقلابی در تضاد قرار دارد. بی جهت نیست که حکمت از لزوم «داشتن یک نیروی نظامی زبده، قابل مانور و ادامه کار» (۹) حرف میزند. این نیرو قرار است مانند دستجات تکاور از کیفیت نظامی بالا برخوردار بوده و هر از چند گاهی در عملیات تبلیغی مسلحانه - عمدتاً در شهرها - شرکت کند تا فرجی حاصل شود و گسترشی یابد و آن «پیروزی» را آسان و بی دردسر نصیبشان سازد.

مخالفت با انقلاب قهرآمیز توده ای، پیش گذاشتن اهداف رفرمیستی برای مبارزه مسلحانه و بالاخره عدم اتکاء به نیروی تاریخساز توده ها در جنگ، جوانب برجسته سیاستی است که خط نظامی و راه و روش جنگیدن حکما را تعیین

میکند. این خط و روش را با اهداف عالی و در دستور کار پرولتاریا یعنی پیشبرد جنگ خلق، تحقق یک انقلاب پیگیر و حاکم شدن توده ها بر سرنواخت خویش کاری نیست. این اهداف عالی فقط با اتکاء به علم و ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و بکار بست آن عملی خواهد شد؛ و این همان حقیقتی است که فکر کردن به آن در صفوف حکما جزء گناهان کبیره «پوپولیستی» محسوب شده و ممنوع اعلام گشته است.

طرح رفرمیستی تمرکز در شهر:

حکمت میگوید: «کارگر و شهر در فلسفه سیاسی کومله جای خود را یافت»، «ما گفته ایم حزب کمونیست ایران در کردستان معتقد به سازماندهی یک مبارزه هماهنگ اقتصادی، سیاسی و نظامی است. شهرها کانون اصلی فعالیت ما هستند»، «کومله باید با صدای بلند و از جانب عالیترین سطوح رهبری خود اعلام کند که آینده خود را در کار سیاسی و تشکیلاتی و در مبارزه کارگری در شهرها جستجو میکند. که این محور فعالیت آن است»، «...در عین حال موقعیت خود را بعنوان یک جریان مسلح و درحال جنگ با رژیم اسلامی حفظ کنیم. باید یک حزب سیاسی باشیم که قابلیت رزمی دارد» (۱۰)

کارگر - شهر اسم رمزی است که رفرمیست‌های «چپ» و رویزیونیست‌های کشورهای تحت سلطه از ۳ دهه پیش برای بیان استراتژی سازشکارانه خود برگزیده اند. «فلسفه سیاسی» مورد نظر حکمت نیز در همین چارچوب میگنجد. اینکه معمولاً در استراتژی این جریان‌ها شهر نقش استراتژیک پیدا میکند و با اینکه در بسیاری مواقع مبارزه مسلحانه خود را با استفاده از امکانات روستائی به پیش میبرند اما همیشه چشم به شهر داشته و بدنبال آند که شهر را به کانون اصلی فعالیت خویش مبدل سازند امری تصادفی نمی باشد، بلکه نشان میدهد که اینان در پی اتحاد با کدام اقشار و طبقات هستند. اگر پرولتاریای آگاه، تحقق انقلاب دمکراتیک نوین و پیشروی بر جاده سوسیالیسم را در گرو اتحاد مستحکم کارگر - دهقان می بیند و این اتحاد را در طول جنگ خلق متحقق میسازد، حکمت و شرکاء میکوشند نگاه طبقه کارگر را بروی شهر - و طبقات و اقشار بالنسبه گسترده و قدرتمند بورژوائی و خرده بورژوائی شهری - برگردانند.

اما تمرکز فعالیت در شهرهای کردستان، علاوه بر آنکه بیان یک تمایل طبقاتی آشکارا بورژوائی است، امروزه از نظر عملی نیز ممکن نمی باشد. شرایط مبارزه انقلابی در ایران و ساختار قدرت سیاسی ارتجاع بگونه ای است که شهرها نسبت به روستاها جزء نقاط قوت دولت محسوب میشوند. امکان فعالیت و حفظ ادامه کاری انقلاب در شهر بمدت طولانی بدون داشتن مناطق پایگاهی تقریباً غیر ممکن است. تجربه انقلابی کردستان و سایر کشورهای تحت سلطه که در آنجا استبداد و سرکوب عریان حاکم است، نشانگر این واقعیت است.

حتی مروری کوتاه بر تجربه کومله نیز صحت حکم فوق را نشان میدهد. کومله بواسطه پیشبرد مبارزه مسلحانه و نفوذ داشتن در مناطق روستائی نه تنها توانست خود را در مقابل یورش متمرکز ارتجاع بر نیروهای سیاسی در سالهای ۶۰ و ۶۱ حفظ نماید، بلکه بارها موفق شد دامنه ضرباتی که بر تشکیلات شهر کومله وارد آمد را محدود ساخته و جبران نماید. اینکه طراحان «کمونیسم کارگری» این قانونمندی را نمی فهمند، تنها گواه آن است که در پی انقلاب و فعالیت انقلابی نیستند و می خواهند فعالیت رفرمیستی، قانونی و اتحادیه ای را جایگزین مبارزه مسلحانه نمایند. اصرار حکمت و شرکاء بر اینکه رهبری کومله باید «با صدای بلند اعلام کند که آینده خود را در کار سیاسی تشکیلاتی و در مبارزه کارگری در شهرها جستجو میکند؛ که این محور فعالیت آن است» را میتوان نوعی صاف کردن جاده برای فعالیت قانونی و مجاز تحت جمهوری اسلامی بحساب آورد. شاید «فراکسیون کارگری» اطمینان خاطر دارد که در این حالت دشمن کاری بکارشان نخواهد داشت و اجازه تمرکز فعالیت در شهر را به آنان خواهد داد. اما، این خیال باطلی بیش نیست و نتیجه ای جز به مسلخ بردن نیروهای کومله ببار نخواهد آورد.

سران «فراکسیون» می گویند: «... در تحلیل نهائی هم این مبارزات (اعتراضات توده ای) است که کمر رژیم را خواهد شکست ...» (۱۱)، «این جنبشی (جنبش در کردستان) است که شروع آن هر تاریخی که داشته امروز بر محور مبارزه برای رفع مسائل، مشکلات، مضائب و بی حقوقی توده وسیع کارگران مزدی زنده است، تناسب قوای به مراتب بهتری از مناطق دیگر ایران را با دولت مرکزی شکل داده، توده کارگری با خودآگاهی سوسیالیستی برجسته ای را در بطن خود دارد و بالاخره نیروی سیاسی ای (کومله) هست که مبارزه کارگر و اساساً هر مبارزه دمکراتیک و ترقی خواهانه ای به آن گره خورد و عمیقاً از سیاست ها و تاکتیک های آن تاثیر میپذیرد. اگر این عوامل را در کنار هم در نظر بگیریم در آنصورت حتی اگر فاکتور مبارزه مسلحانه هم در شرایطی حذف شود، هنوز پیروزی با اتکاء به این دینامیسم و فاکتورها امکان پذیر است.» (۱۲)

این حرفها، خلط مبحثی بیش نیست و چنین جلوه میدهد که هدف طبقه کارگر به شکستن کمر رژیم خلاصه میشود. چنین احکامی در عین حال بیان دورنمای محدود حکمت و شرکاء از مبارزه نیز هست؛ رفتن یک رژیم، و آمدن رژیم دیگری. رفتن یک حکومت و جایگزینی حکومتی دیگر؛ بی آنکه دولت موجود در هم شکسته شود. بدون شک مبارزات اعتراضی توده ای - مانند سال ۱۳۵۷ - می توانند منجر به سقوط یک حکومت ارتجاعی شوند؛ اما این پیروزی پرولتاریا نیست. پرولتاریا نمیتواند پیروزی خود - که هیچ چیز کمتر از سرنگونی تمام و کمال نظم کهن

بیشتر بعنوان عامل منفی نگاه میکند تا مثبت. یعنی مراقب است که این نیرو در مهار بماند و نتواند قدمی از مبارزات صنفی کارگران پیشتر گذارد.

در واقع ارائه بحثهای اینچنینی، آب پاشیدن بر آتش شور و شوق پایان نیافتنی جوانان انقلابی کرد نیز هست. اما باید اذعان کرد که «فراکسیون» در این زمینه کار دشواری را در پیش دارد! آنهم در جهانی که حدت یابی تضادهایش هر روز نیروهای تازه نفس و شورشگر را از صفوف جوانان بصحنه مبارزه قهر آمیز میکشد. در این میان، مسلما جوانان کرد از یاران فلسطینی و آزانیانی و... خود مستثنی نیستند.

### طرح انتقال به اروپا:

طرحان «کمونیسم کارگری» از ارائه طرح برای به تسلیم گشاندن کلیه رهبران کومله در شرایط کنونی نیز غافل نمانده اند. آنها طرح انتقال رهبری کومله به اروپا را پیش گذاشته اند و میگویند که این طرح «نه يك

عقب نشینی امنیتی بلکه پیشروی سیاسی است و باید کاملا علنی و با اعتماد به نفس انجام شود» (۱۸)، و تاکید میکنند که «این يك تصمیم سیاسی است»، «محل استقرار يك رهبری حزبی معنای سیاسی مهمی دارد. رهبری حزب توده از تهران به ارزروم عقب نمی نشیند، بلکه به شوروی میرود» (۱۹) اولاً، در جریان هر مبارزه برخی اوقات عقب نشینی لازمست. اسم آن هم «عقب نشینی» است و نه پیشروی و مارکسیستها، برخلاف حکمت و شرکاء، دروغ نمی گویند. اما باید دلایل ایدئولوژیک - سیاسی و یا عملی عقب نشینی بررسی شود و مضافاً گفته شود که عقب نشینی برای چه؟ ثانیاً، ما نیز شك نداریم که طرح انتقال رهبری کومله يك تصمیم سیاسی است. این تصمیم بدان معناست که دیگر مبارزه مسلحانه اصلی ترین پراتیک این جریان نیست. در عین حال این تصمیم نشان میدهد که رهبران کومله - تحت هر عنوان و یا توجیه - به موج تسلیم طلبی تحت رهبری حکمت و همفکرانش تن داده اند. از این زاویه، عملی شدن طرح فوق برای «کمونیسم کارگری» يك پیشروی مهم محسوب میشود. ثالثاً، مثالی که حکمت در مورد «محل استقرار يك رهبری حزبی» میزند، قبل از هر چیز افشاگر جهت گیری سیاسی خود اوست. اگر رهبری حزب توده به شوروی عقب می نشیند و نه ارزروم - و ما هم موافقیم که این معنای سیاسی مهمی دارد - انگیزه حکمت و شرکاء از عقب نشینی به «پایتختهای سیاسی اروپا» چیست؟!!

«طرح انتقال» رهبران کومله به اروپا نشانگر جنبه دیگری از دیدگاه «کمونیسم کارگری» هم هست. «فراکسیون» تضمین میدهد که «در طول بیش از يك قرن اروپای غربی به کانون انقلابیونی تبدیل شده است که در کشور خود امکان ماندن و فعالیت ندارند» (۲۰)، و با این حرف، توهم خود نسبت به بقیه در صفحه ۱۹

خدمت آن قرار نگیرد، بخودی خود مبارزه در چارچوبی تنگ و محدود است و پا از دایره نظم موجود فراتر نمی نهد. از همین امروز میتوان بطور قطع اعلام داشت که میخ های کج و کوله پیروان این خط نخواهد توانست آنان را در مقابل امواج سرپا نگهدارد و این مساله در کردستان از همه جا برجسته تر نمایان خواهد شد؛ چرا که در این منطقه بیش از دهسال جنگی عادلانه جریان داشته و بسیاری از کارگران یا خود در جنگ انقلابی شرکت داشته اند و یا از نزدیک شاهد و حامی آن بوده اند. این مساله تا آن حد آشکار است که حکا در نشریاتش از مبارزه جوئی کارگران و زحمتکشانش کرد و خواستشان برای پیوستن به صفوف پیشمرگه و شرکت در مبارزه مسلحانه بعنوان يك مشکل یاد کرده و بدنبال آنست که بگونه ای بر آتش این اشتیاق آب سرد بپاشد و کارگران پیشرو را راضی به ماندن در محیط زیست و کار و سازمان دادن اعتراض اقتصادی کند.

### هراس از نیروی شورشگر

جلوه ای دیگر از رفرمیسم «کمونیسم کارگری»، محافظه کاری در برخورد به نیروی شورشگری است که بطور خودبخودی به صحنه میآید و در بسیاری موارد در صف اول جنبشهای توده ای قراز میگردد: جوانان، این قشر - بالخصوص جوانان طبقه کارگر و اقشار تحتانی - متهورترین و بی باکترین قشر درون جامعه اند. آنان عموماً جزء اولین کسانی هستند که پرچم افشای دشمن و مبارزه علیه آن را بدست می گیرند و گرایش به محافظه کاری و درجا زدن در روشهای کهنه را نیز ندارند. آنان میخواهند بر ارزشهای مسلط بر جامعه لگد بکوبند و میدانند که این ارزشها مفت هم نمی آزد. بدنبال چنین تمایل انقلابی است که جوانان کردستان - جوانانی که خود منبع مهم تامین نیروی پیشمرگه هستند - در پی یافتن راههای مبارزه علیه این نظام، داوطلب ورود به عرصه های جنگی که علیه جمهوری اسلامی در جریان است میشوند. حکمت هنگام اشاره به پتانسیل انقلابی موجود در جوانان کردستان، معتقد است که دارد ریسک میکند و بلافاصله هشدار میدهد که مبدا همه چیز «.....تحت الشعاع همین يك نکته راجع به فعال کردن جوانان قرار بگیرد و سازماندهی شهری به سازماندهی تحرك ضد رژیم جوانان شهری تنزل پیدا کند» (۱۶) و احتمالاً برای چرخاندن نگاه برخی فعالین حکا از روی این نیروی شورشگر و عدم تاثیرپذیری از رادیکالیسم خیزش های این چنینی است که تذکر میدهد: «حزب ما در مقیاس سراسری هنوز آتوریته سیاسی عمومی را بدست نیاورده است که بتواند نسخه ای برای اعتراض جوانان بطور کلی پیشنهاد کند» (۱۷) انگار آتوریته يك حزب انقلابی بطور خلق الساعه و بدون رابطه با مبارزه طبقاتی ساخته میشود. در واقع «کمونیسم کارگری» به نقش پویا و فعال، جسارت و میل جوانان به ویران کردن جهان کهنه - یا بقول حکمت، تحرك ضد رژیمی شان

و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد با دهقانان و ستمدیدگان نیست - را جز از طریق جنگ خلق بدست آورد. مبارزات اعتراضی توده ای، کلید این کار نبوده و حتی در گسترده ترین و رادیکالترین شکل هم هنوز محدودیتهای خاص خود را دارد. دم زدن از «دینامیسم و فاکتورهای» مساعدی که پیروزی را امکانپذیر میسازد، دروغی است که بقصد تخدیر پیشمرگان ادا میشود. خود این عوامل - که قاعدتاً مبارزات کارگری و توده ای را شامل میشود - فقط در صورتی که در چارچوب استراتژی کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ قرار گیرد، می تواند به پیروزی انقلاب یاری رساند. حکمت با توهم پراکنی خود هم هدف مبارزه را محدود میکند و هم ابزار اصلی نبرد را از چشم توده ها پنهان میسازد.

سران «فراکسیون» میگویند: «حذف احتمالی این عرصه از مبارزه (مبارزه مسلحانه) در اثر صلح میان ایران و عراق، هنوز مادام که فاکتورهای دیگر جنبش کردستان، که قبلاً به آن اشاره کردیم تداوم دارند، کماکان افق و امکان پیروزی را از میان نمیبرد. در چنین شرایطی مبارزه در کردستان بیشتر الگوی کلاسیک مبارزات کارگری و توده ای را بخود خواهد گرفت» (۱۳)، «...امروز با انقباض اجباری فعالیت مسلحانه مطلوبیت این عرصه فعالیت (سازماندهی حزبی در شهرها) برای عده بیشتری قابل پذیرش شده» (۱۴)

اولاً، همین جمله آخر نشان میدهد که سران فراکسیون نمی توانند انبساط خاطرشان را از «انقباض» فعالیتهای انقلابی، پنهان دارد! ثانیاً چه کسی مقدر کرده که پیامد تعطیل مبارزه مسلحانه در کردستان، ظهور جنبشهای کارگری و توده ای باشد؟ هیچکس! این صرفاً یکی از وعده های سرخرمنی است که حکمت و شرکاء مثل لالائی در گوش پیشمرگان کومله میخوانند تا آنان را وادار به تسلیم در برابر خط تسلیم طلبی ساخته، درد زمین گذاشتن سلاح را برایشان قابل تحمل نمایند. سران «فراکسیون» این وعده پوچ را با ادعاهای عوامفریبانه ای نظیر اینکه کومله الساعه شمار کثیری عضو کارگر «منتظر سازماندهی» در کارخانه ها و کارگاه ها دارد، همراه میسازند تا هم هواداران خودفربیب خویش را راضی نمایند و هم حربه ای برای مرعوب ساختن پیشمرگان ناراضی داشته باشند. آنها پس از سالها تبلیغ اکونومیسم و رفرمیسم و روشن شدن نتایج عملی آن، با هوچیگری بی مائندی اعلام میکنند که رمز خروج حکا و کومله از بحران و بن بست کنونی را یافته اند و میگویند: «... و تنها راهی که میتوان بسرعت از این مخمصه بیرون آمد و ارتباطی را با جامعه حفظ کرد اینست که در مقابل این امواج خودت را به مبارزه اقتصادی طبقه میخکوب کنی» (۱۵) این همان سیاست کهنه ای است که ما در گذشته آن را افشاء کردیم و خاطر نشان ساختیم که مبارزه اقتصادی کارگران تا زمانی که با مبارزه برای کسب قدرت سیاسی - یعنی تدارک و برپائی جنگ خلق - گره نخورد و در

# یادی از رفیق کارگر جوان رحمت‌الله چمن‌سرا

«فرودستان از همه هوشمندتر و نخبگان از همه نادان ترند» - مائو

انقلابی کشاند. رحمت بعلت تماس با روشنفکران انقلابی و با مطالعه آثار صمد بهرنگی با افکار چپ آشنا شد و خیلی سریع به یک فعال انقلابی در جنبش دانش آموزی تبدیل گشت. مبارزات و تظاهرات‌های توده‌ای در شهر آمل، حکومت مردمی، درگیری‌های خیابانی با گارد همه و همه زمین‌تمرینی بود که ذهن و عمل این پرولتر نوجوان را پالایش و تکامل داد. بعد از قیام ۲۲ بهمن مدتی به فعالیت برای تأسیس کتابخانه‌های دانش آموزی چپی در محلات پرداخت. کینه و نفرت طبقاتی رحمت را بسمت کمونیسم انقلابی سوق داد و او بیکی از فعالین دفتر دانشجویان و دانش‌آموزان مبارز (طرفدار خط ۳) تبدیل شد.

رحمت در ایندوران از آن روشنفکرانی - که معمولاً بدلیل عدم اعتماد به توده تحتانی، پذیرش و فهم همه جوانب حیات سیاسی جامعه و مسائل پیچیده تئوریک را برای آنان ناممکن می‌دانند - انتقاد می‌کرد و می‌گفت: «چرا سالهای قبل از انقلاب این حرف‌هایی را که می‌دانستید به من و امثال من نگفتید تا با چشمانی باز در انقلاب شرکت کنیم؟» او اهمیت نقش تئوری انقلابی در جنبش انقلابی و لزوم فراگیری‌اش را فهمید. اولین کتابی که در مورد کمونیسم و کمونیستها خواند، زندگینامه سوردولف از رهبران انقلاب اکتبر بود - رهبری که از سنین نوجوانی به صفوف بلشویکها پیوست و به یکی از برجسته‌ترین سازمان‌دهندگان قیام اکتبر بدل گشت و در همان دوران بر اثر خستگی ناشی از فعالیت بی‌وقفه درگذشت. این کتاب تأثیر عمیقی بر وی گذاشت، تا آن درجه که می‌توان گفت پرولتر انقلابی جوان ما راه و رسم زندگی خویش را یافت و آگاهانه آنرا انتخاب نمود، او تا پایان عمر کوتاهش سوردولف را الگوی زندگی خویش قرار داد.

با یورش ارتجاع به دفاتر نیروهای سیاسی در ۲۸ مرداد ۵۸ و بسته شدن دفتر دانشجویان و دانش‌آموزان مبارز، رحمت با اتحادیه کمونیستهای ایران سست‌گیری نمود. دلیل خاص جذب وی به این سازمان در آنزمان عملیات نظامی تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان در کردستان بود. این امر از یکسو نشان‌دهنده نیاز توده‌های انقلابی به برخورد قهرآمیز با

خواهرش در اثر گرسنگی و بیماری در گذشت، رحمت نیز به دلیل سوء تغذیه از رشد طبیعی و مناسب محروم ماند و تا چهار سالگی قادر به راه رفتن نبود و زنده ماندنش مانند اغلب کودکان توده‌های تحتانی و بی‌پیشتر در اثر شانس و تصادف بود.

مادر رحمت مانند بسیاری از زنان فقیر شهر و روستا مجبور شد به خدمتکاری در خانه توانگران روی آورد تا در ازای فروش نیروی کارش، از غذاهای اضافی خانواده‌های مرفه برای سیر کردن شکم خود و بچه‌هایش چیزی بدمت آورد و هراز چندگاهی زندگی محقرانه خود را از خانه‌ای به خانه دیگر منتقل نماید. رحمت در شرایط و جوی رشد کرد که مشخصه اش روابط و برخوردهای ارباب منشانه، مردسالارانه، ریش‌سفیدی، امر و نهی‌های زشت و احقرانه و رفتار متفرعنانه و توهین‌آمیز رایج در میان خانواده‌های مرفه و نیمه مرفه شهر، نسبت به ستم‌دیدگانی چون خانواده رحمت بود. رحمت از همان کودکی از یکسو مجبور به شرکت در کار خانگی بود و از سوی دیگر هر از چند گاهی به کارهایی از قبیل پادوئی بازار و کارهای ساختمانی و باغبانی و غیره می‌پرداخت. شدت فقر و بی‌توجهی یحیی بود که رحمت به مدت ۲ سال بدلیل یک شکستگی ساده استخوان پا مجبور به لنگیدن و درد کشیدن بود. در اثر فقر و تنگدستی او بزحمت توانست تا سوم راهنمایی به تحصیل ادامه دهد. بعدها زمانی که به یک انقلابی کمونیست بدل گشت و بدلیل نیاز به مطالعه ضرورت آنرا دید که سواد بیشتری بیاموزد، می‌گفت: «بسیاری فکر می‌کنند من به دلیل بی‌استعدادی و تنبلی نخواستم به امر تحصیل و آموزش بپردازم حال آنکه دقیقاً بخاطر شرایط زندگی‌ای بود که در آن قرار داشتم، شرایطی که جامعه طبقاتی موجباتش را فراهم آورده بود.»

رحمت این شرایط تحقیرآمیز را با غرور طبقاتی خویش بمصاف طلبید؛ او هیچگاه مجیز بالادستی‌ها را نگفت، در پی جلب «ترحم» آنان بر نیامد و همواره نسبت به آتوریت‌های ارتجاعی موجود با روحیه تعرضی برخورد کرده، بطوری که بسیاری وی را گستاخ می‌خواندند. امواج انقلاب ۵۷ چنین افرادی را از اصاق جامعه به صحنه مبارزه

از پس نمره‌های گوشخراش بورژوازی و رویزیونیسم بین‌المللی مبنی بر اینکه «کمونیسم مرد» یک مسئله اساسی قابل رویت است؛ مسئله‌ای که همواره موجب وحشت آنان می‌گردد و تمامی تلاشها برای پنهان نگاه داشتنش نیز بی‌ثمر می‌ماند و آن‌اینکه: آنها برای ادامه حیات انگلی‌شان مجبورند گورکنان خود یعنی پرولتاریا را در هر لحظه بیافرینند. در نتیجه نیاز به سازماندهی جامعه نوین، نیاز به کمونیسم، از لابلای تضادهای جامعه طبقاتی و در زندگی روزمره پرولتاریا و توده‌های تحتانی بیش از پیش حس شده و خود را به اشکال گوناگون بروز می‌دهد. از همین رو است که ایده کمونیسم و «سرنوشتی قهرآمیز تمام شرایط اجتماعی موجود»، بیرون کشیدن جهان از چنگال غاصبان کنونی و از بین بردن تمامی اشکال ستم و استثمار و تمایزات طبقاتی همواره زنده می‌باشد. فشرده‌ترین و بارزترین بیان مادی این امر را زمانی می‌توان دید که پیشروانی از صفوف پرولتاریا و توده‌های تحتانی - از میان آنها که بواقع چیزی برای از دست دادن ندارند - به ایدئولوژی و علم کمونیسم دست می‌یابند و در راهش به نبرد می‌پردازند و به بهترین نحوی قدرتمندی کمونیسم انقلابی را به نمایش می‌گذارند.

\*\*\*\*\*

یکی از پرولترهای جوانی که زندگیش تبلور نیاز عاجل طبقه کارگر برای مبارزه در راه جامعه نوین بود، رفیق رحمت‌الله چمن‌سرا (تقی) نام داشت. رفیق رحمت در سال ۱۳۴۳ در یکی از روستاهای جنوب آمل و در خانواده فقیر دهقانی چشم به جهان گشود. روستای مادریش بنام «آلشرو» بر اثر زلزله ارضی شاه و اربابان امپریالیستش در سال ۴۲ و خانه خرابی دهقانان، از صحنه گیتی حذف گشت. پدرش چوپان فقیری بود که به‌مراه خیل دهقانان فقیر منطقه مجبور به فروش نیروی کار خود برای احداث جاده هراز و کندن کوهها و ایجاد تونل بود. رحمت دو ساله بود که پدرش در اثر کار سخت و طاقت فرسا و بواسطه نبود هیچگونه امکانات درمانی در اثر بیماری ساده‌ای در گذشت. خانواده رحمت مجبور به مهاجرت به شهر گشت تا با فقر و فلاکت زندگی شهری دست و پنجه نرم کند.

نمود و سعی در برطرف نمودن آن اشکالات می کرد. او بارها کسانی که به امور لیبرالی برخورد می کردند را به زیر انتقاد برد. رحمت بدلیل صلاحیتهای ایدئولوژیکی در زمستان سال ۵۹ به عضویت کمیته شهر آمل درآمد و در ایندوران گامهای اولیه ولی مهمی را برای تبدیل شدن به یک انقلابی حرفه ای برداشت. هر چیز تازه ای را با ولع می آموخت و پیرامون مشوالاتی که با آن روبرو می شد فکر و مطالعه می کرد. یکروز که از بحث با یکی از هواداران رویزیونیستهای سه جهانی باز گشت، مطرح نمود: «مگر ما تو متعلق به طبقه ما نیست، مگر از رهبران ما نیست، چرا ما از ما تو دفاع نمی کنیم و می گذاریم آنها از اسمش سوءاستفاده کنند؟»

رحمت همواره خواهان فعالیت بیشتر و سطح بالاتری از فعالیت بود. او نقشی فعال در مبارزات ضد حزب جمهوری اسلامی و تظاهراتهای توده ای و پخش اعلامیه های سازمان در بهار ۶۰ ایفا نمود. در خرداد ماه ۶۰ آموزش ویژه نظامی در زمینه انفجارات دید و با شوقی بسیار در تدارکات و جابجائی امکانات نظامی شرکت جست. در تابستان ۶۰ به کار در بین کارگران ساختمانی در سد لار پرداخت. او که برای مدتی ارتباطش با تشکیلات قطع شده و از برنامه های سازمان بیخبر بود، اعتراض می کرد که چرا از فرصتهای انقلابی استفاده نمی کنیم، تنها چیزی که او را رنج می داد بیکار نشستن و فعالیت نکردن بود. سختتر شدن اوضاع و جا زدن برخی افراد منززل هیچ تاثیری بر روحیه

آنجا پرداخت. او سریعاً توانست با کارگران بسیاری روابط انقلابی برقرار نماید و درک عمیقتری از شرایط زندگی، خصلتها و روحیات کارگران از نزدیک بدست آورد. رحمت علیرغم جوانیش مورد احترام بسیاری از کارگران قدیمی قرار داشت. در همین دوران مسئولیت تیم تبلیغات شهر را نیز بعهده داشت. در آن دوران که کارعلنی برای بسیاری از فعالین گروههای سیاسی جذبه خاصی داشت (که این امر عمدتاً بخاطر انحرافات ایدئولوژیکی - سیاسی حاکم و جدی نگرفتن مسئله کسب قدرت سیاسی بود) رحمت داوطلبانه در فعالیتهای غیر علنی سازماندهی گشت. وی بدلیل مخفی ماندن و لو نرفتن، توانست خدمات ارزنده ای در دوران قیام سریداران انجام دهد. در همین دوران توسط سازمان آموزش نظامی دید و مسئولیت کار تدارکاتی آموزش نظامی رفقا را بعهده گرفت؛ او اسلحه و وسائل آموزش نظامی را در رختخوابی می پیچید و تحت پوشش کارگر مهاجر از یک نقطه به نقطه دیگر می برد.

شرایط زندگی رحمت و تماس دائمیش با توده های تحتانی و مبارزات انقلابی، خصلتهائی را در وی پرورش داد که هر عنصر پیشرو طبقه کارگر می باید دارا باشد. گذشتن از منافع شخصی، تحمل سختیها، نهراسیدن از مرگ، اعتماد استراتژیکی به آرمان پرولتاریا، جرئت و جسارت در مقابل دشمن، شهامت و شجاعت در ابراز نظر خویش، تطابق حرف و عمل و صراحت و رک گوئی، خصوصیات بود که وی در ایندوران کسب

دشمن بود و از سوی دیگر اهمیت و نقش مبارزه مسلحانه را در فتح اذهان زحمتکشانش بیان می کرد. رحمت فعالیت خود را در بخش دانش آموزی تشکیلات (ستاد) تحت مسئولیت رفیق حشمت اسدی پور ادامه داد. او در ایندوران برآستی یکپارچه انرژی بود. هر چیزی را که یاد می گرفت سریع به عمل می گذاشت. در همین دوران علیرغم کم سوادى با خواندن داستانهای کوتاه تلاش کرد داستانهائی برای کودکان بنویسد. او در زندگی خویش یاد گرفته بود که قبل از هر چیز یک تولید کننده باشد تا صرفاً مصرف کننده زحمات دیگران. او این خصوصیت توده های تحتانی را در مبارزه انقلابی نیز حفظ نمود. مبارزه جوئی، توانائی عملی، صداقت انقلابی و قابلیت تاثیر گذاری بر محیط خیلی سریع او را بعنوان یکی از رهبران جنبش دانش آموزی در شهر شناساند. او مظهر آتوریته انقلابی دانش آموزان مدرسه راهنمایی طالب آملی در مبارزه علیه آتوریته های بجا مانده از رژیم شاه و رژیم ارتجاعی جدید بود. او بارها توده های دانش آموز را علیه بوروکراسی و اطاعت کورکورانه و تبعیضات سیستم آموزشی شوراند. او دانش آموزان را برای مصادره زمینی در جوار مدرسه که متعلق بیکى از مالکان شهر بود بسیج کرد و آنجا را تبدیل به زمین ورزش مدرسه نمود. میزان محبوبیت و نفوذ وی چنان بود که هیچ تظاهرات و آکسیون بدون رهبری و ره نمود های وی و هیچ تصمیمی در مورد مسائل گوناگون مدرسه بدون حضور وی صورت نمیگرفت. جرئت و جسارتش در مقابل آتوریته های کهن چنان بود که اطمینان انقلابی را به محیط القاء می نمود. تاثیر گذاری شخصیت قوی و مبارزه جوی وی از چارچوبه دانش آموزان فراتر رفته و بسیاری از معلمان انقلابی را نیز تحت تاثیر قرار داد. در همین دوران رحمت یکی از دبیران مترقی خویش را بنام جمشید اصالت که از رهبران جنبش معلمان شهر در آن زمان بود جذب اتحادیه نمود. (جمشید اصالت در بهار ۶۲ بجرم همکاری با سریداران توسط مزدوران جمهوری اسلامی تیرباران شد.)

رحمت نمونه برجسته و سمبل آن روحیه شورشگری بود که در میان جوانان توده های تحتانی موج می زند و مظهر آن روحیه سازش ناپذیری که علیه نظامی که آینده پوسیده و تاریکی را برای جوانان تهیه دیده است سر به طغیان بر می دارد. او بخوبی فهمید تنها آینده ای که برای طبقه او و جوانانش متصور است، نه کار کردن تحت این نظام و تلاش برای «رساندن خود بجائی»، بلکه فقط در واژگونی تام و تمام نظام بردگی می باشد. این روحیه شاداب، پویا و جسور زمانی که در کوره پراتیک انقلابی آیدیده شده و با آگاهی طبقاتی صیقل می خورد، جایگاه و نقش مهمی را در انقلاب و سازمان دادن آن ایفا میکند.

رحمت در پائیز سال ۵۹ مدرسه را ترک کرد و مدتی بعد با صلاحدید تشکیلات به کار در کوره پزخانه و فعالیت در بین کارگران

او در زندگی خویش یاد گرفته بود که قبل از هر چیز یک تولید کننده باشد تا صرفاً مصرف کننده زحمات دیگران. او این خصوصیت توده های تحتانی را در مبارزه انقلابی نیز حفظ نمود. مبارزه جوئی، توانائی عملی، صداقت انقلابی و قابلیت تاثیر گذاری بر محیط خیلی سریع او را بعنوان یکی از رهبران جنبش دانش آموزی در شهر شناساند. او مظهر آتوریته انقلابی دانش آموزان مدرسه راهنمایی طالب آملی در مبارزه علیه آتوریته های بجا مانده از رژیم شاه و رژیم بوروکراسی و اطاعت کورکورانه و تبعیضات سیستم آموزشی شوراند.

انقلابی رحمت نداشت. زمانی که طرح قیام سریداران و مبارزه مسلحانه با وی مطرح گشت، گوئی دروازه دنیای جدیدی برویش باز شده است. او هرگز خود را به اندازه آن دوران - دوران تکانهای انقلابی - آزاد و شاد حس نمی کرد. گسست تاریخی سریداران از اپورتونیسیم راست غالب بر تشکیلات موجب شد که رفقائی چون رحمت بیش از پیش پا بجلو گذاشته، و مسئولیتهای خطیرتری بعهده گرفته و تمامی ویژگیهای انقلابیشان جهشی کیفی نماید.

در پائیز و زمستان ۶۰ رحمت مسئولیت بقیه در صفحه ۱۶

نمود. برای رحمت، مانند بسیاری از زحمتکشانه، فاصله یادگیری هر چیز انقلابی و کمونیستی تا بعمل در آوردنش محتاج زمان طولانی نبود. او زمانی که می فهمید فلان خصوصیت، رفتار و یا عادت کهنه منطبق بر منافع پرولتاریا نیست با تمام قوا تلاش می نمود که خود را سریعاً از شرشان رها سازد. او این حکم مارکس را بخوبی دریافته بود که طبقه کارگر در مبارزه علیه جامعه طبقاتی خود نیز از کشفیات آن رها می گردد و پالایش می یابد. در عین حال او بیرحمانه و بدون ذره ای ملاحظه کاری هر انتقاد و سستی که در کار رفقای دیگر می دید را بصراحت مطرح می

## رحمت‌الله چمن‌سورا

تیم تبلیغات در شهر و کسک به کارهای تدارکاتی و شناسایی در شهر را بعهدہ گرفت. نقش رحمت بعلت لو نرفتگی در برخی مواقع تعیین کننده بود. او از تمامی امکانات شخصی بدون ذره ای محافظه کاری برای پیشبرد امر سربداران استفاده می کرد. رحمت از فعالیت دوشادوش رفقائی چون مراد (رفیق جانباخته غلامعباس درخشان - عضو رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران و سربداران) لذت می برد و با شور و شوقی وصف نشدنی از خصوصیات کمونیستی، ابتکار عمل و توانائی های انقلابی چنین رفقائی می آموخت. او بارها رفیق مراد را با دوچرخه به حاشیه جنگل سر قرار با رفقای سربدار رساند یا بسته های جاسازی شده فشنگ و اطلاعاتی های نظامی سربداران را جابجا نمود. در همان دوران اولیه تجمع نیروهای سربدار روزی برای انجام ماموریتی بجنگل رفت و قرار بود که سریع برگردد؛ اما حاضر به بازگشت نبود و رفقا بسختی و با کار توضیحی وی را قانع نمودند که چرا وی در تشکیلات شهر می تواند مفید تر باشد. رحمت تا مدتها به این تصمیم گیری معترض بود. او از چنان روحیه ای برخوردار بود که فقط شرکت در عالیترین شکل مبارزه - یعنی مبارزه مسلحانه - تمایلات انقلابی او را ارضاء می کرد.

سازماندهی تبلیغات سربداران و پخش اطلاعاتی های نظامی سربداران در شهر آمل مدیون تلاش و ابتکار عمل رفقا، رحمت و امید قماش بود. آنها با همکاری رفقائی چون منیر نورمحمدی، فرشته ازلی و علی اصغر آیت الله زاده (کارگر نجار جوانی از هواداران اتحادیه که در قیام سربداران شرکت جست و در روز ۹ بهمن ۶۰ همراه چند تن دیگر از رفقا در استادیوم شهر در سن ۱۷ سالگی تیرباران شد) در شرایطی کاملاً نظامی به پخش اعلامیه مبادرت می ورزیدند. بارها هنگام پخش اعلامیه، محله توسط دشمن محاصره نظامی شد، ولی دشمن از ترس اینکه آنها مسلح باشند، جرئت نزدیک شدن نداشت و آنها هر بار با ابتکار انقلابی از محاصره خارج شدند. خط انقلابی سربداران آنچنان انرژی انقلابی این رفقا را رها ساخته بود که از پس هر مشکلی بر می آمدند. این امر بوضوح در حجم کار تبلیغی توسط آنها خود را نشان می داد. در دوره های قبل تیم تبلیغات با تعداد افرادی بمراتب بیشتر و در شرایطی سهل تر بزحمت يك چهارم حجم ایندوران کار تبلیغی می کرد.

رحمت در ایندوران در بسیاری از ماموریتهای پرخطر تدارکاتی و شناسایی از مقرهای دشمن شرکت جست. در شب قبل از قیام پنج بهمن او جزء رفقائی بود که در جاده کمربندی آمل - بابل در زیر پلی انتظار رسیدن دسته های مسلح سربدار را می کشیدند. رحمت با پوشاندن چهره خود فعالانه در قیام آمل شرکت جست و تماس بین گروههای مختلف نظامی سربداران را در شب و روز قیام

برقرار می کرد. بعد از عقب نشینی نیروهای سربدار او در شهر ماند. پاسداران بمدت کوتاهی او را بازداشت نمودند ولیکن با هوشیاری توانست آنها را فریب دهد و آزاد گردد. رحمت به همراه برخی از رفقای تشکیلات شهر تا چند روز بعد از قیام در کوچه ها و خیابانهای شهر گشت می زدند تا برخی رفقائیکه قادر به عقب نشینی نشده و در شهر مانده بودند را پیدا کرده و امکاناتی فراهم نمایند که از شهر خارج شان سازند. آنها توانستند تعدادی از رفقا را بدینگونه از محاصره خارج کنند. آن روزها، روزهای سخت تکان دهنده در زندگی رحمت بود، روزهای که بر مغز و قلب او عمیقترین تاثیرات را حک نمود. رحمت، تنها رفیقی از تشکیلات بود که از نزدیک شاهد تیرباران رفقای اسیر در شهر آمل شد. در پیش چشمان وی رفقا فرهنگ سراج، حمید راج پوت، علی اصغر آیت الله زاده، تورج علی ملایری، شکرالله احمدی، مجتبی سلیمانی و اسعد شرفانی نژاد، اعدام گشتند. در همان روز رحمت پیکر خونین رفقائی چون کاک اسماعیل، کاک محمد، یوسف گرجی و حشمت را بچشم دید. یادآوری چنین صحنه هائی برای رحمت همیشه با خشمی آکنده از کینه و نفرت بی پایان نسبت به دشمنان طبقاتی همراه بود. رحمت در آن روزهای تلخ نزد خود سوگند یاد نمود که در راه آرمان و اهدافی که آن رفقا در راهش جان باختند شرافتمندانه انجام وظیفه کند. او تا لحظات آخر زندگی خویش به این سوگند وفادار ماند.

در اثر ضربات وارده به سربداران موقعیت رحمت نزد دشمن توسط افرادی متزلزل لو رفت. او مجبور به ترك شهر و روی آوری به زندگی کاملاً مخفی گشت. دشمن که اهمیت نقش رحمت را فهمیده بود با تمامی توان و امکانات بدنبال دستگیری وی بود. دشمن فقط اسم کوچک او و محدوده ای که او زندگی می کرد را می دانست. تا مدتها عوامل دشمن در کوچه و پس کوچه ها از بچه ها، جوانان و مردم محل سراغ رحمت را می گرفتند. تلاشهای دشمن با هوشیاری او خنثی شد. با اینحال رحمت تا اواخر سال ۶۱ برای وصل کردن ارتباطات و تهیه امکانات هر از چند گاهی به شهر رفت و آمد می کرد. در ایندوران او به کار و فعالیت به همراه رفیق جانباخته ابراهیم جوانبخت (نادر) پرداخت. او فرصت و امکان اینرا بدست آورد که بیشتر مطالعه کند و عمیق تر به چگونگی پیروز شدن بر دشمن بیندیشد.

شکست قیام سربداران برای او همانند بسیاری از رفقای انقلابی دیگر نه پایانی در خود بلکه آغازی برای گام نهادن در مسیر پیروزی بود. رحمت با چنین روحیه ای به ضربات وارده بر سازمان از سوی دشمن در تیرماه سال ۶۱ و اثرات روحی ناشی از آن برخورد نمود. برای او ضرورت بازسازی تشکیلات پیشاهنگ و ادامه راه رفقای جانباخته

بدون کمترین شك و تردیدی يك اصل پایه ای بود. او کسی نبود که هنگام شکستها ندبه و زاری راه بیندازد و با ظاهر شدن شرایط دشوار مبارزه طبقاتی، ایمان به نیروی خویش و ایمان به پیروزی را از دست بدهد. زمانیکه خبر منفعل شدن برخی از کادرها و رفیقان تیمه راه را شنید، نفرت خود را از عملشان اعلام داشت و گفت: «مهم نیست، ما راه خود را ادامه می دهیم. ولی اینگونه افراد باید زمانی در پیشگاه طبقه و خلق حساب پس بدهند، آنها نه تنها با کنار کشیدن از مبارزه انقلابی غیر مستقیم به دشمن خدمت می کنند، بلکه ما را از تجارب انقلابی طبقه مان که به بهای خون یارانمان بدست آمده، محروم می سازند» رحمت فعالانه انرژی و توان خود را برای بازسازی سازمان در اختیار کمیته موقت رهبری قرار داد. این واقعیتی است که بار بازسازی سازمان در آن دوران عموماً بدوش رفقائی چون رحمت که بلحاظ منشأ طبقاتی از اقشار پرولتری و تحتانی جامعه بودند، افتاد. شرایط جدید مبارزه انقلابی افرادی با عزمی راسختر، با سماجت، سرمختی و استقامت بیشتر را می طلبید و این اتفاقی نبود که جریان حوادث کسانی را به پیش راند که از قبول مسئولیت وحشت نداشتند. کسانی که قابلیتها و توانائی هایشان در پروسه مبارزات انقلابی گوناگون شکوفا گشته و قوام یافته بود.

رحمت در چارچوبه نظرات و اقدامات کمیته موقت رهبری در اسفند ماه ۶۱ عازم جنگلهای آمل شد. او به همراه رفقائی چون بهروز غفوری و محمد توکلی و رفقای دیگر دلیرانه در درگیری مسلحانه ۱۲ اسفند ۶۱ شرکت جست. آنها با جرئت و جسارت بی نظیر علیرغم جانباختن و زخمی شدن ۴ تن از رفقا، با نیروئی بسیار اندک، محاصره قوای دشمن را درهم شکستند و در نقطه ای دیگر بر سر راه دشمن کمین گذاشته و تعداد زیادی از نیروهای دشمن را بهلاکت رساندند. این درگیری شور و امیدی وصف ناشدنی در مردم شهر بویژه خانواده های شهدا دمید. رحمت در این درگیری زخمی سطحی برداشت. شرکت در این نبرد روحیه انقلابی و انقیاد ناپذیر وی را آبدیده تر ساخت. رحمت بعدها در تشریح جزئیات این درگیری در حالیکه چشمانش از شادی برق می زد با شوری زائد الوصف از قهرمانی رفقا و داغان شدن دشمن می گفت: «نگهبان بودم که دیدم پاسداران مانند گله ای دارند می آیند. صبر کردم تا نزدیکتر شوند، بعد نشانه گرفتم و گلوله ای بسینه پاسدار اول خواباندم، دلم خنک شد، هوش بیاد رفقا البرز جابر انصاری و فرزاد ستوده بودم که صبح آنروز شهید شده بودند. آن لحظه به هیچ چیز جز انتقام از دشمن فکر نمی کردم.»

پس از آن درگیری، رحمت برای شرکت در شورای چهارم عازم کردستان شد. در شورا ابتدا طرفدار نظراتی بود که به اقلیت شورای چهارم معروف گشت. او فعالانه در مباحثات شورا شرکت جست و بعد از تعمق درباره اختلافات و پس از سنجیدن همه چیز، زمانی



تبلغاتی و غیره شاید ثمره اش زود رس نباشد ولی در درازمدت ثمره آن خیلی پر بار خواهد بود. در همین پروسه ها می توانیم تشکیلات آهنینی بسازیم که همیشه آماده مبارزه بر علیه ارتجاع باشد. در انقلاب ۵۷ یکی از اشکالات مهم کمونیستها نداشتن تشکیلات مستقل بود.

... اگر ما بتوانیم چنین تشکیلاتی را در جریان کار توده ای سازمان دهیم در آن صورت می توانیم کارهای وسیعی انجام دهیم و همیشه آماده جواب دادن درست به شرایط باشیم. فی المثل ما می توانستیم با داشتن تشکیلات در جاهای مختلف و جواب صحیح به شرایط سیاسی از همان روزهای بعد از ۱۴ اسفند ۵۹ دست به اسلحه برده و ایستادگی کرده و توده ها را بدنال خود می کشیدیم و کودتای حزب جمهوری اسلامی را در می خرداد بشکست می کشانیدیم.

... ما بایستی دارای تشکیلاتی استوار باشیم. ما در حین کار توده ای هم از نظر نیرو توده ای تقویت می شویم و هم از نظر آگاهی م - ل - ل آبدیده می گردیم.»

او در مقابل تأثیرات شکست انقلاب ایران و رشد گرایشات غلط و زیانبار در بین توده ها سر فرود نمی آورد. در نامه ای خطاب به یکی از رفقا نوشت: «گرایشات عقب مانده در محیط بدنال این هستند که بخیال خود بفهمند چه کسی مرا به این راه کشانده، آنها نمی خواهند بفهمند که زندگی مرا به این راه کشانده.»

طی سالهای بعد از قیام آمل، رحمت ضمن تماس و فعالیت در بین توده های تحتانی بسیاری از خصوصیات يك انقلابی حرفه ای را کسب نمود. او تمامی تلاشش این بود که به خصوصیات که لنین در توصیف سوردولف بیان کرده بود دست یابد: «در طول انقلاب ما و پیروزیهایش، رفیق سوردولف بهتر و کاملتر از هر کس دیگری در انجام مهمترین و اصلی ترین جنبه های انقلاب پرولتاریائی موفق بوده است.

عمیق ترین و مداوم ترین جنبه این انقلاب و شرط پیروزیش همواره متشکل کردن توده های پرولتره، متشکل کردن مردم زحمتکش بوده است. این سازمان دادن میلیونها مردم کارگر است که حساس ترین شرایط را برای انقلاب و عمیق ترین منبع پیروزی آنرا تشکیل می دهد. این جنبه انقلاب بود که فردی مانند سوردولف را که سازماندهی فوق العاده بود، بجلو سوق داد.» لنین، سوردولف را «بازترین نوع انقلابی حرفه ای» توصیف نمود. کسی که هیچگاه تماس با توده ها را از دست نداد، هیچگاه روسیه را ترک نکرد و فردی انقلابی بود که «نه تنها رهبر محبوب کارگران، رهبری که به بهترین وجه و وسیما با کار عملی آشنا بود، بلکه متشکل کننده پرولتاریای پیشرو بود. آنچه که ما امروزه بدان افتخار می کنیم، همانا توانائی فوق العاده وی در امر سازماندهی است. او مجال کافی برای کار حقیقتاً تشکیلاتی و کار گروهی منطقی که در خور توده های متشکل پرولتاریا و برآورنده احتیاجات پرولتاریای انقلابی

کارآموز در مغازه اش بکار مشغول شد. در فاصله کوتاهی نه تنها فن مهر سازی را بخوبی فراگرفت بلکه امکانات فنی این کار را نیز به طرق و ابتکارات گوناگون فراهم نمود و با اجاره نمودن اتاقی در جنوب شهر بخش جعلیات را روبراه ساخت. رحمت بدون داشتن هیچ امکانات اولیه ای، در شرایط فقدان آشنائی کافی با محیط شهر بزرگی چون تهران و علیرغم اینکه همیشه خطر دستگیری تهدیدش می کرد و دشمن عکس او را در اختیار گشتیهای خیابان قرار داده بود، با پشتکار فراوان وظایف محوله را بخوبی انجام داد. رحمت در این دوران بگونه ای عمل می نمود که از هیچ، همه چیز می ساخت و یا بقول معروف از آب هم می توانست کره بگیرد. او می گفت ما بیهیچوجه نباید بگروئیم نمی شود و یا نمی توانیم کاری را انجام دهیم؛ نتوانستن در بسیاری مواقع می تواند يك دلیل داشته باشد، عدم رغبت ما در بزحمت انداختن خود. این ویژگی رحمت از موقیعت طبقاتی بر می خاست. او از مشکلات فرار نمی کرد و عمیقاً اعتقاد داشت که: توده ها سازندگان تاریخند و ثروت تمامی جهان توسط کارگران و دهقانان و توده های ستمدیده بوجود می آید، بشرط آنکه آنان خط کمونیستی داشته و سرنوشت خود را در دست گیرند؛ بطور جدی و بشیوه ای ماتریالیست دیالکتیکی به امور برخورد کنند می توانند بر هر مشکلی فائق آیند. او نه تنها در آن شرایط امکانات پوششی برای خود فراهم آورد بلکه برای رفقای دیگر نیز امکانات گوناگونی از قبیل لباس، آذوقه، کتاب، خانه، مکانی برای جلسات و غیره را فراهم میساخت و تمامی اینگونه فعالیتها را با درآمیختن با توده های زحمتکش و اتکاء به آنان انجام می داد. روحیه او در نامه ای درون تشکیلاتی بتاریخ ۱۶ آبان ۶۲ منعکس است. نامه او چنین است:

«... بیائیم از گذشته خود درس بگیریم و راهمان را روشن سازیم ... دلیل شکست جنبشهای انقلابی در ایران عدم وجود رهبری قاطع و مرکزیتی منسجم که از تشروری صحیحی برخوردار باشد، بود.

... آیا ما ضربه ای نمی خوریم؟ چرا ممکن است ضربه هم بخوریم ولی اگر ما واقعا بتوانیم در میان توده جا بگیریم، تا آنجا که از دست ما بر می آید در محیط خود خط سازمان را تبلیغ کنیم و با بردن آگاهی سیاسی در قلب توده جا بگیریم، علاوه بر آنکه ضربه کمتری را متحمل می شویم بلکه می توانیم به نیروی خودمان هم بیفزاییم در آن صورت حتی اگر دستگیر شویم در محیط اثرات ما باقی می ماند.

... امروزه ما می توانیم درمیان کارگران و طبقات انقلابی، در میان خانواده هائی که فرزندانشان تیرباران شده یا اسیر رژیم خیمینی هستند، ... و همچنین در میان روستائیان و اقشار دیگر جامعه که ضربات فراوانی از این رژیم ارتجاعی خورده اند، نیرو بگذاریم و در میان آنها فعالیت انقلابی نمائیم. فعالیتهای

که نادرستی نظرات خویش را فهمید، صادقانه بدانها انتقاد کرده و جانب رهبرانی چون بهروز فتحی و بهروز غفوری و اکثریت شورا را گرفت. او تلاشی می کرد که روابط عاطفی اش با رفقا مانع درست دیدن قضایا توسط وی نگردد. او با آن کارگران و افراد باصطلاح «پیشرو» که خود را، بقول رفیق امثالین، «کمونیست مادر زاد» می دانند و از روی نادانی و بسبب خنده داری داد می زنند: «ما کارگریم، ما احتیاج به شناخت نداریم!» کوچکترین وجه اشتراکی نداشت. یکی از صفات مشخصه رحمت این بود که تصببات احمقانه را طرد می کرد، دنباله روی کورکورانه را تحقیر می نمود، مرعوب سابقه، سن و سواد ثشوریک دیگران نمیشد و می خواست همه چیز را با اتکاء بفکر خودش و با استفاده از علم مارکسیسم دریابد. از همین رو زمانی که پس از شورا به تهران بازگشت علیرغم شرایط نامساعد امنیتی، وظایف خطیر و سنگین، نداشتن ابتدائی ترین امکانات و کار طاقت فرسای ۱۲ ساعته در قنادیها و کارگاههای مختلف، شرایطی را فراهم آورد که به مطالعه دائمی بپردازد تا بدین ترتیب دانش ثشوریک انقلابی خود را افزایش دهد. این روند بویژه زمانی که مباحث جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درون سازمان مطرح گشت، شتابی بیشتر گرفت. رحمت هفته ای يك یا دو کتاب پیرامون موضوعات مختلف مطالعه می نمود.

او در مقابل تأثیرات شکست انقلاب ایران و رشد گرایشات غلط و زیانبار در بین توده ها سر فرود نمی آورد. در نامه ای خطاب به یکی از رفقا نوشت: «گرایشات عقب مانده در محیط بدنال این هستند که بخیال خود بفهمند چه کسی مرا به این راه کشانده، آنها نمی خواهند بفهمند که زندگی مرا به این راه کشانده.»

او سرشار از عشق بیکران به رفقای خویش بود و به همان اندازه که از روشنفکران منزلق سابقا انقلابی نفرت داشت، ارزش روشنفکران کمونیستی چون رفقا بهروز فتحی و بهروز غفوری و نیاز طبقه کارگر به چنان رهبرانی را بخوبی می دانست و حاضر به انجام هرگونه فداکاری برای حفظ این رفقا بود. دستگیری و جانیاختن این رفقا برای او ضربه ای ناگوار بود.

در دوران پس از شورای چهار، بخشی از کارهای تدارکاتی و سازماندهی جعلیات سازمان بعهده رحمت گذاشته شد. او برای سازماندهی بخش جعلیات بسراغ يك مهر سازی که صاحبش حزب الهی بود رفت و بعنوان

## رحمت‌الله چمن‌سرا

است، برای ما تامین کرده است - کار گروهی سازمان یافته ای که بدون آن نمی توانستیم به يك موفقیت نائل شویم، کاری که بدون آن قادر نبودیم حتی تنها به یکی از مشکلات بیشمار فائق آئیم.» (بمنقل از کتاب یادها اثر کرویسکایا)

متأسفانه رفیق رحمت در ضربه وارده بر سازمان در شهریور ماه ۶۴ به اسارت دشمن در آمد و موفق نشد گامهای بیشتری در این راه بردارد؛ ولیکن زندگی کوتاهش نشانه تلاش در این سمت و مهمتر از همه نشانه وجود نیروی عظیم نهفته در میان پرولتاریا و خلق می باشد که برای هدایت انقلاب خویش نیاز عاجل به رهبران کمونیستی چون سوردلف را با صدای بلند اعلام میکنند.

رحمت در اسارت، مدتی تلاش نمود با مدارک جعلی هویت واقعی خود را پنهان سازد و دشمن را فریب دهد؛ ولیکن نام و اعمال او کاملاً برای دشمن شناخته شده بود. او در زندان آنچنان عمل کرد که شایسته هر کمونیستی است. رحمت با مقاومت در برابر دشمن اسرار و امکانات سازمانی را از گزندشان حفظ نمود و بهمره بسیاری از رفقای دستگیر شده که در زندان اوین به «بچه های شورای چهار» معروف بودند، علیرغم شکنجه های وحشیانه حاضر به سازش با دشمن نگشته و بر اصول اعتقادی خویش مصرانه پافشاری کردند. این امر چندان هم دور از انتظار نبود، آنها از یکسو با جمعبندهائی که در شورای چهار و پس از آن صورت گرفته بود از انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی گسست بیشتری کرده بودند و از سوی دیگر در کوران مبارزات حاد و گوناگون آبدیده تر گشته بودند. رحمت بعد از آنکه به یکی از بند های زندان اوین منتقل شد در مدت کوتاهی، به چهره سرشناس آن بند بدل گشت. روحیه بالا، شجاعت، نهراسیدن از مرگ، خونگرمی و جوشیدن با زندانیان دیگر و شوخ طبعی اش، مداوما ورزش کردن، همه و همه خصوصیات بود که احترام دیگر زندانیان سیاسی را نسبت به وی بر می انگیزت. برای او و رفقای چون امید قماشى زندان چیز عجیب و غریبی نبود، رفتار شان در داخل زندان با خارج از آن تفاوتی نداشت؛ زیرا آنها تفاوتی ماهوی بین زندان اوین با زندان بزرگتر یعنی زندان جامعه طبقاتی نمی دیدند بجز آنکه از انجام مهمترین وظیفه خویش یعنی مبارزه و بسیج توده های انقلابی محروم گشته بودند.

رحمت در زندان در مقابل کسانی که در جمعبندهی از شکست قیام سربداران می گفتند نمی بایست دست به اسلحه می بردیم ایستادگی میکرد و میگفت: «اشتباه می کنید، حتی اگر ما دست به اسلحه نیز نمی بردیم آنها هر زمانی که ما را می گرفتند از بین می بردند، پس چه بهتر که کاری کردیم و حداقل تعدادی از دشمن را کشتیم. از این بابت خیالم راحت است.»

برای رحمت زندان خاتمه فعالیت انقلابی

برای رحمت زندان خاتمه فعالیت انقلابی محسوب نمی شد. او با دیدی استراتژیک و درازمدت به این مسئله برخورد نمود. او می دانست که رفقای بازمانده و بویژه نسل جدید دنبال کار را خواهند گرفت و مهم است که چه میراثی برای آنها بجا گذاشته می شود؛ بهمین جهت بدرستی به تأثیرات عملکرد خویش توجه داشته و مرتباً سعی می کرد روحیه انقلابی و مبارزه جوئی را با استفاده از هر وسیله ممکن به خارج از زندان منتقل نماید. او در پیامهائی که بخارج از زندان میفرستاد از تلاشهای بیدریغ یاران سربدار در دوران نبرد آمل و وفاداری آنان یاد میکرد و بر لزوم رازداری در برابر دشمن و پایداری بر آرمانهای انقلابی تأکید میگذاشت. آخرین پیامش از زندان چنین بود: «زندگی زیباست!»

محسوب نمی شد. او با دیدی استراتژیک و درازمدت به این مسئله برخورد نمود. او می دانست که رفقای بازمانده و بویژه نسل جدید دنبال کار را خواهند گرفت و مهم است که چه میراثی برای آنها بجا گذاشته می شود؛ بهمین جهت بدرستی به تأثیرات عملکرد خویش توجه داشته و مرتباً سعی می کرد روحیه انقلابی و مبارزه جوئی را با استفاده از هر وسیله ممکن به خارج از زندان منتقل نماید. او در پیامهائی که بخارج از زندان میفرستاد از تلاشهای بیدریغ یاران سربدار در دوران نبرد آمل و وفاداری آنان یاد میکرد و بر لزوم رازداری در برابر دشمن و پایداری بر آرمانهای انقلابی تأکید میگذاشت. آخرین پیامش از زندان چنین بود: «زندگی زیباست.»

رحمت از واپسین نبرد خویش نیز سرفراز بیرون آمد. او بهمره رفقای دیگر، زندان را به سنگر درخشان نبرد تبدیل نمودند و اعتصاب غذای معروف سال ۶۵ را در زندان اوین سازمان دادند. دشمن دیگر تحمل چنین روحیه تعرضی را در «دژهای تحت کنترل» خویش نداشت و سرانجام زبونه در اسفند ماه سال ۶۵ رفیق رحمت را بهمره دیگر رفقای رهبری و کادرهای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بدار آویخت. دشمن يك هفته بعد از اعلام خبر شهادت رفیق منصور قماشى، خبر شهادت و محل مزار رحمت و امید که در کنار یکدیگر بخاک سپرده شده بودند را به خانواده هایشان داد. اما این جنایت، درد دشمن را درمان نکرد که هیچ بر آن افزود. بسیاری از خانواده های شهدا و مردم آمل به سوگ این فرزندان راستین خلق نشستند و اندوه خود را به خشمی سوزان نسبت دشمن بدل نمودند. بسیاری که این دو جوان دلاور را از نزدیک می شناختند در خلوت خانه های خویش گریستند و شمشیر انتقام را صیقل دادند. مزار این رفقا معیادگاه هفتگی خانواده های شهدا و توده های هواخواه انقلاب گشت. دشمن که از وحشت بخود می پیچید، اینرا نیز نتوانست تحمل کند و محل خاکسپاری آنها را صاف نمود تا بخیال خود هر گونه اثری از این رفقا را از بین ببرد. حال آنکه دلاوری و قهرمانی شان برای همیشه بر ذهن توده های ستمدیده نقش بست.

چنین بود حماسه زندگی کوتاه ولی توفنده

کارگر جوان رفیق رحمت چمن سرا. او نه «دانشمند» بود، نه تحصیلمکرده دانشگاهی، او کارگری بود که در تماس با روشنفکران انقلابی با مارکسیسم آشنا شد و با تلاش خود و شرکت در پراکندهای انقلابی و با مطالعه به آگاهی طبقاتی دست یافت. بدینگونه او به مبارزی سرسخت بدل شد و بمشابه يك پیشاهنگ کمونیست در صف اول نبرد قرار گرفت. عشق عمیق به انقلاب، نفرت شدید از دشمن، انرژی تمام نشدنی، اراده قوی و حس تحقیر نسبت به مرگ از خصائل رفیق رحمت بود. یاران سازمانی رحمت تا مدت‌های مدیدی هیچگونه اطلاعی از سرنوشت او، از دستگیری و از اینکه چگونه بمشابه يك قهرمان در نبرد با دشمن کشته شده، نداشتند. او مانند کسانی جان باخت که چیزی در زندگی برای از دست دادن ندارند جز زنجیرهایشان، ولی جهانی را می خواهند بکف آورند. او می دانست امری که زندگیش را وقف آن ساخته هرگز نخواهد مرد و توسط دهها، صدها، هزارها و میلیونها انسان روی کره زمین به پیش رفته و متحقق خواهد گشت: امر کمونیسم او می دانست که باز هم انقلابیون دیگری بخاطر این امر به خاک خواهند افتاد اما نبرد تا پیروزی نهائی ادامه خواهد داشت. رحمت به هنگام اعدام ۲۲سال بیشتر نداشت و بیش از يك سوم این عمر کوتاه به رویارویی آشکار با دشمنان طبقاتی، تلاش برای تبلیغ و ترویج و سازماندهی انقلابی توده ها و براه انداختن جنگ انقلابی مصروف گشته بود. زندگی او اذعاننامه ای علیه دنیای کهن بود؛ و مضمون و شیوه زندگی اش، برای هر کارگر آگاه و جوان انقلابی منبع الهام و سرمشقی است که چگونه باید زندگی کرد و چگونه باید عمل نمود.

مبارزه و تلاش انقلابیونی چون رحمت بواقع عزم و اراده طبقه کارگر و توده های ستمدیده را برای رهائی از یوغ بردگی و بندگی بنمایش می گذارد؛ عزم و اراده ای که آمیخته به رنج و خون و عرق می باشد. پرولتاریای آگاه با اتکا به چنین عزمی که هر روزه در بطن توده ها زاده و پروراند می شود می تواند جامعه را از نکتب و بدبختی نجات دهد و در راه کمونیسم جهانی گام بردارد.

با دداشتهائی بر برخی نظرات

# رهبران حکا، بحران خلیج و جنگ

بورژوازی بین المللی را آشکار میسازد. حکمت و همفکرانش فکر می کنند که دشمنان انقلاب از پراتیک مبارزه ملی و طبقاتی در قرن بیستم - خصوصا در زمینه چگونگی سرکوب جنبشهای انقلابی - جمع بندی ندارند. این یعنی بستن چشم خود و توده ها بروی دم و دستگاه عریض و طویل پلیس سیاسی در سطح بین المللی و طرحها و عملکرد و تجارب ضد انقلابی آنها. نه فقط انقلابیون آگاه و هشیار که حتی هر فرد حساس یا وقایع سیاسی روز در کشورهای امپریالیستی می تواند دهها نمونه از همکاری پلیس سیاسی اروپا با دولتهای ارتجاعی در زمینه کنترل نامه ها، سفرها، ارتباطات جریانات سیاسی (بویژه با داخل کشور خودشان) و مشخصا همکاری با تیمهای اعزامی از سوی جمهوری اسلامی برای ترور مخالفان را ببیند. چه کسی فراموش کرده که همین اروپای مورد علاقه «کمونیسم کارگری»، حتی فردی مانند رجوی که بخود چوب حراج زده بود را هم نتوانست تحمل کند. تنها کسانی می توانند چشم خود را بر این واقعیات ببندند و توهم نسبت به اروپای «ماوای انقلابیون» را در میان توده ها بپراکنند که مطمئن باشند خط و عملکردشان ضروری برای این سیستم ندارد و نتیجتا مورد پیگرد و سرکوب هم قرار نمی گیرند. فقط آن روشنفکرانی که اسیر توهمات بورژوا - دمکراتیک هستند، می توانند چنین درگی از دمکراسی های بورژوائی موجود در کشورهای امپریالیستی، که تنها شکلی از دیکتاتوری بورژوازی، است را ارائه دهند؛ و تنها آن کسانی که توده را به فعالیت حول حقیرترین ایده ها، فعالیت برای خود و منافع خود و آمیختن با تشکلاتی که شعارهای سرمایه داری را میان کارگران رواج میدهند، فرا میخوانند، میتوانند چنین خزعبلاتی را موعظه کنند.

حکمت و شرکاء برای به گرمی نشانیدن طرح انتقال، هرگونه اقدامی از جانب مخالفان خود را تحت عناوین «مقاومت اخلاقی عقب مانده و محدودنگرانه» و «ناخدهائی که با گم کردن قطب نما و یا خیس شدن عرشه تدارک قهرمانی آخرشان را می ببینند» (۲۱) تخطئه میکنند. این یعنی بسخره گرفتن کوچکترین نشانه ای از انقلابیگری؛ یعنی ارائه «راه حل» کمترین مقاومت، در منطق فرار طلبی امثال حکمت نمی گنجد که تاریخ جنبشهای انقلابی با حرکات خلاف جریان انقلابیون پیگیر رقم خورده است - کسانی که تسلیم شرایط نشده و راه جریانات هرچند کثیر العده اما گنج سر و روحیه باخته را دنبال نکرده اند. در تاریخ کردستان نیز نام انقلابیون شریف و از جان گذشته ای چون شریفزاده، کاک فواد و دکتر آرام و ... بواسطه چنین حرکتی ثبت گشت. در مقابل، نام آندسته رهبرانی که راه تسلیم و سازش و فرار در پیش بگیرند مانند برقی در مقابل خورشید مبارزه جوئی توده های خواهان انقلاب، آب خواهد شد و از آنان هیچ اثری

برخی از مواضع «حزب کمونیست ایران» در قبال بحران و جنگ خلیج، با توجه به خط سیاسی - ایدئولوژیک این حزب تعجب آور نیست، اما کماکان تاسف برانگیز است. در این زمینه، نخست به مصاحبه منصور حکمت رهبر این حزب در نشریه کمونیست شماره ۵۹ میپردازیم. این مصاحبه که کمی بعد از اشغال کویت توسط عراق صورت گرفت حاوی نقطه نظرانی بس انحرافی بود که مواجهه یک خط اپورتونیستی با واقعیات ستر و پیچیدگی تضادها در جهان عینی را بیان میکرد. در این رویارویی بار دیگر تئوریهای «چپ» در جیب رهبران حکا پنهان شد و در عوض راست ترین مواضع و سیاستها در مورد وقایع خلیج و نقش کمونیستها در آن ارائه گردید. منصور حکمت چنین گفت: «از نظر عملی فکر میکنم باید تمییز تکلیف کویت به خود جهان عرب سپرده شود. باید راه حل غیر نظامی و سیاسی برای این بحران جستجو بشود.» این حرف هیچ معنائی نداشت مگر واگذار کردن حل بحران خلیج به امثال ملک فهد، حسنی مبارک و ملکه حسین. نظر لطف رهبر حکا درست موقعی متوجه سگان زنجیری امپریالیسم شد که این حزب علیه ناسیونالیسم ملت ستمدیده ای مانند ملت کرد تیغ کشیده، آن را همدریف ناسیونالیسم ملل سلطه گر قرار داده و از آن بعنوان ضد «پایه وحدت بشری» یاد میکرد. البته حکا میتواند ادعا کند که چون بحران خلیج «موضوع کار» کمونیسم کارگری نبود، آن را به «جهان عرب» حواله دادیم. در اینصورت سؤال اینجاست که اصلا چرا خود را ملزم به اظهار نظر و ارائه راه حل و حتی دخالت تا حد «تقسیم کار» در مورد چیزی که موضوع کارتان نبود، دیدید؟ واقعیت آنست که حکا در قبال تحولاتی که میلیونها نفر از ستمدیدگان را بیدار کرده و به زندگی سیاسی کشانده، به «آلترناتیو» ارائه راه حل توسط جهان عرب، رضایت داد، چرا که هیچ رسالت و توانی برای دخالتگری طبقه کارگر در وقایع مهمی که میتواند مبارزه طبقاتی را در ابعاد تاریخی - جهانی رقم زند، قائل نیست. حال آنکه نگاه پرولتاریای انترناسیونالیست متوجه ابعاد گسترده و جوانب گوناگونی است که مبارزه طبقاتی و ملی در این منطقه بخود گرفته، و فرصتهای مساعدی که جهت بسیج نیروی انقلابی عظیمی علیه نظام بردگی در این

گوشه از جهان بظهور رسیده است. وظیفه پیش پای پرولتاریا اینست که سیاست و برنامه عملی انقلابی خود برای دخالتگری در این اوضاع و حداکثر استفاده از فرصتها جهت تحقق اهداف خویش را به پیش بگذارد. منصور حکمت در ادامه همان بحث اظهار داشت که: «لااقل در میان مدت ناسیونالیسم و بدرجه کمتری اسلام، اینبار بیشتر بمشابه یکی از رگه های پان عربیسم، دوباره به پیش رانده میشوند. مبارزه مستقیم طبقات بار دیگر تحت الشعاع کشمکشهای کشوری و ملی و مذهبی و امثالهم قرار میگیرد. این یک عقبگرد جدی از نقطه نظر تکامل مبارزه طبقاتی در خاورمیانه است که میتواند نسلهای کارگر در این منطقه را دنبال ایدئولوژیها و جنبشهای غیر کارگری و عقب مانده بکشاند و امر وحدت و مبارزه سوسیالیستی کارگران را دچار موانع جدی کند.» این حرف زمانی زده شد که تدارک جنگی امپریالیستها در خلیج، توده ها بالاخص کارگران و جوانان شهری را در بسیاری از کشورهای عربی سیاسی تر ساخته بود. روحیه نوینی از خشم و تمایل به عمل انقلابی در آنان بیدار گشته بود. آنها در محل کار، محله و کوچه و خیابان شبانه روز در مورد مسائل سیاسی روز بحث و جدل می کردند، دلایل لشکرکشی آمریکا و دیگر امپریالیستها را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدادند و پیشروان میخواستند بدانند چگونه میتوان ارتش امپریالیستها را مغلوب کرد و در عین حال به مرتجعین عرب باج نداد؛ و در صورتیکه دولتی انقلابی در این خطه موجود بود چگونه میتواند یاریگر انتفاضه شود و غیره. رهبران حکا در مواجهه با این اوضاع - اوضاعی که شور انقلابی توده های منزجر از امپریالیسم بالا گرفت و لاجرم همه نیروهای سیاسی وابسته به طبقات گوناگون فعال شدند تا انرژی رها شده مردم را در جهت منافع طبقاتی خود کانالیزه کنند - بهراس افتادند و اعلام کردند: دورنا بد است، بسیار بد است! این درست زمانی بود که کمونیستهای راستین از دورنمای غلیان سیاسی خلقهای خاورمیانه بوجد آمده و گفتند: عالی است، بسیار عالی است!

اکنون چند ماه بعد از موضعگیری اولیه رهبری حکا در مورد بحران خلیج، آغاز جنگ تجاوزکارانه امپریالیستها علیه عراق انگیزه ای بقیه در صفحه ۲۰

مگر بعنوان نمونه های منفی در تاریخ باقی نخواهد ماند.

دام قانونی گرائی:  
طراحان «کمونیسم کارگری» موعظه میکنند که: «یک خلاء جدی در کارما فقدان بعد قانونی مبارزه است. سازماندهی سیاسی و توده ای بدون شرکت در عرصه قانونی میسر نیست.» (۲۲) و برآستی که اگر چنین نمی

## یادداشت‌هایی بر برخی نظرات

## رهبران حکما، بحران خلیج و جنگ

مبارزه مسلحانه در کردستان جرئت ابراز نظرات خویش را بصورت وقیحانه کنونی نداشتند. بعلاوه کار قانونی در شرایط وجود مبارزه مسلحانه، برای جمهوری اسلامی هم احمقانه بنظر می‌رسید. امروزه «فراکسیون» با حمله به مبارزه مسلحانه کومله و انگشت گذاشتن بر محدودیت‌هایش میکوشد تا شاید برای خود جایگاهی قانونی - حتی بطور غیر رسمی - دست و پا کند. شاید اگر جمهوری اسلامی هم اهل پارلمان و پارلمانتاریسم بود، رفرمیسم و اپورتونیسم حکما چهره زشت خود را آشکارتر به نمایش می‌گذاشت؛ اما رژیم حاکم در چنین موقعیتی نیست و حتی به دوستان خود (امثال بازرگان و غیره) نیز حق فعالیت قانونی را نمیدهد و بواسطه وضعیت شکننده‌اش قادر نیست ذره‌ای پا پس بکشد.

شک نیست که تحت شرایط مشخص یک نیروی انقلابی میتواند از امکانات علنی فعالیت نیز بعنوان عرصه‌ای تبعی استفاده کند، اما همه مساله بر سر اینست که این کار در چارچوب کدام استراتژی، با چه درجه اهمیتی و به بهای چه چیزی انجام می‌پذیرد. حکمت و شرکا فعالیت قانونی را در چارچوب یک استراتژی رفرمیستی، با درجه اهمیتی بالا و به بهای تحدید یا تعطیل مبارزه مسلحانه در کردستان میخواهند بدست آورند. «کمونیسم کارگری» در کشوری صحبت از دادن «مکان مهمی به اشکال قانونی مبارزه» میکند که همه میدانند استفاده از سلاح نقد یا نقد سلاح مطلقا غیرقانونی است؛ ولی معلوم نیست که چه چیزی قانونی میباشد! در کشوری که یکی از ویژگیهای سیاسیش، زیر پا نهادن روزمره قوانین بدست تصویب کنندگانش می‌باشد، صحبت از کار قانونی و قانونی گرائی توهمی آشکار بیش نیست.

به این نکته باید اشاره کنیم که این توهمات منحصر به فراکسیون «کمونیسم کارگری» نیست. حتی مبارزینی قدیمی در صفوف کومله که شخصا واقفیت دو رژیم استبدادی را تجربه کرده‌اند نیز قادر به درس آموزی از تجارب خود در این زمینه نیستند. عینک تسلیم طلبی، خسته شدن، بدبینی در مورد امکان انقلاب و در مورد توانائی نهفته در توده مردم برای دست زدن به مبارزه‌ای پیگیر، نمیگذارد که این تجارب بصورت درس‌هایی زنده در خدمت آنان در آید. وگرنه مثل روز روشن است که دشمنی اینچنین زخم خورده از مبارزه عادلانه خلق کرد دست از انتقام کشی از کردستان بر نخواهد داشت.

## مسئله رادیو:

برای حکما، رادیو در طی این سالها - بویژه در خارج از کردستان - حکم جعبه جادویی را داشت که قرار بود با امواج خود بسیاری از کارها را انجام دهد، توده‌ها را آگاه و هدایت و بسیج نماید و تشکیلات بسازد. اینکه دهها نفر در خدمت به کار رادیو قرار بگیرند و وظایف استراتژیکی چون «پیشبرد امر تبلیغ

شده برای صدور اطلاعیه مورخ بیستم ژانویه ۹۰ حکما. در این اطلاعیه آنچه‌ان تصویب تیره و تاری از جهان و منطقه ترسیم گشته و آنچه‌ان هراسی بر صفحه کاغذ نقش بسته که در ادبیات این حزب بیسابقه می‌باشد. حکما از وقوع «کابوسی که برای مدت ۵ ماه نفس را در سینه جهان حبس کرده بود» میگویند؛ اما کلامی در مورد ضعف و معضلات بیشمار و فزاینده امپریالیست‌های تجاوزگر قبل و بعد از شروع این جنگ به زبان نمی‌آورد. حکما حتی اشاره‌ای به این واقعیت آشکار نمیکند که نفس در سینه سران ایالات متحده و متحدان اروپائیشان حبس شده بود و اتفاقا ترس از بهانه‌گیری شورش‌های توده‌ای علیه تجاوز امپریالیستی یکی از نگرانیهای عمده آنها و دلیلی برای به تاخیر افتادن جنگ بود. حکما با این روحیه باختگی مشکل بتواند کارزاری موثر را علیه امپریالیست‌های تجاوزگر و جنگشان سازمان دهد.

از سوی دیگر، شعار اصلی و در واقع یگانه شعار حکما در مواجهه با جنگ خلیج، قطع فوری و بدون قید و شرط آن است. این شعار هرچند تلاشی برای مقابله با اهداف جنگ افروزان امپریالیسم آمریکا بحساب می‌آید اما بتنهائی قادر به فعال کردن توده‌های انقلابی و طالب رهائی در نبرد علیه سلطه امپریالیستی نیست. محدود شدن به این شعار یعنی تقاضا از تجاوزگران امپریالیست که به ندای افکار عمومی کشورهای خود گوش فرادهند و باصطلاح سر عقل بیایند. بدین ترتیب نه میتوان نیرو و انرژی ستم‌دیدگان را علیه جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی بحداکثر رها ساخت و نه آنان را در اشکال متنوع و رادیکال مبارزه‌ای انقلابی و ضد امپریالیستی درگیر نمود که لازمه ضربه زدن به این قدرتهای جنایتکار، تضعیف آنها و بدین ترتیب کمک به مغلوب ساختن این جنگ و نزدیک ساختن مرگ آنهاست. محدود کردن چارچوب مبارزه به «قطع بیدرنک جنگ» راه را برای نفوذ رفرمیسم در صفوف توده‌ها و دنباله روی آنها از دعوای جناح‌های رقیب در حکومت‌های امپریالیستی باز میکند. بدون دلیل نیست که شعار اصلی بسیاری از تظاهرات‌های گسترده نیمه رسمی اروپا که در آن حتی احزاب پاسیفیست، سبز و حتی سوسیال دموکرات شرکت دارند، همین است.

و ترویج»، «تغذیه سیاسی افراد در داخل» و مهمتر از همه «سازماندهی تشکیلات» بعهدده وسیله‌ای گذاشته شود که دقیقاً بدلیل محل استقرارش کانونی قانونی محسوب میشود، مبین یک استراتژی رفرمیستی است. مشخصه این استراتژی، راحت طلبی، ساده نگری و دنباله روی از میان‌برهای رایج بورژوازی می‌باشد. رهبران «فراکسیون». بدنبال صلح میان ایران و عراق، در ارتباط با مسئله رادیو چهره «انتقادی» بخود گرفته، میگویند: «اگر دورتمای ما اینست که احتمال اینکه دیر یا زود

طرح مجرد شعار قطع بیدرنک جنگ از سوی حکما نشانه‌ای از این واقعیت است که این حزب از جنبشها و اعتراضات انقلابی توده‌ها هر چه بیشتر فاصله میگیرد و در عوض «مبارزات کارگری» در اروپا و آمریکا که چیزی جز اعتراضات اتحادیه‌های رسمی به این یا آن گوشه سیاست جنگی دول امپریالیستی نیست را مرکز توجه خویش قرار میدهد. وقتی در اطلاعیه حکما میخوانیم که: «حزب کمونیست ایران بعنوان بخشی از جنبش بین‌المللی طبقه کارگر خود را به تلاش برای شکل دادن به یک صف قدرتمند کارگری در برابر این جنگ و کل دورنمایی که بورژوازی در برابر جهان امروز قرار میدهد متعهد میداند»؛ یعنی این حزب خود را به یکی از ضعیفترین، موقتی‌ترین و غیر رادیکال‌ترین صفوف موجود در مبارزات جاری متعهد ساخته است. این را هم اضافه کنیم که رجوع حکما به اتحادیه‌های موجود - علیرغم ادعای رهبرانش - تلاشی برای دامن زدن به مبارزه از «پایین» علیه جنگ نیست؛ چرا که این اتحادیه‌ها بواقع بخشی از نهادهای مورد استفاده «بالائی‌ها» برای کنترل توده‌هاست.

تصویری که در اطلاعیه حکما از جنبشهای ضد امپریالیستی جاری در نقاط مختلف جهان ارائه گشته نیز کاملاً منقوش و گمراه کننده است. این حزب به سبک پاسیفیست‌های کهنه کار غربی اعلام میدارد: «این جنگ جهان را در همه ابعاد به عقب میکشد. اگر جلوی اینها گرفته نشود، جهان به میدان تعصبات جاهلانه مذهبی و میهن پرستانه، تروریسم کور، قومی‌گری و نژادپرستی تبدیل میشود. عقب‌گرد سیاسی و سقوط فرهنگی و اخلاقی در یک مقیاس جهانی نتیجه محتوم این جنگ خواهد بود.» این حرفها عملاً تبلیغ دل بستن بوضع موجود است و نقد قدرتهای جهانی از این زاویه که چرا صلح و تمدن و فرهنگ موجود را بهم میزنید. معلوم نیست از نظر حکما این جنگ، جهان کنونی را نسبت به چه مناسبات و موقعیتی «در همه ابعاد به عقب میکشد»؟ معلوم نیست که نسبت به چه موقعیت سیاسی، فرهنگی و اخلاقی در جهان امپریالیستی، عقب‌گرد صورت میگیرد؟ انگار حکما خواب

بقیه در صفحه ۲۳

بنظر می رسد که دارند به عیب و نقص کوچکی در کارشان اشاره میکنند. رهبری يك حزب یعنی حساس ترین بخش آن، چگونگی استفاده حكا از ابزار رادیو هم نشان می دهد که همه جای کارشان ایراد داشته است.

هنگامی که برای سازمان ما امکان استفاده از رادیو پیش آمده، این مساله را برای خود روشن ساختیم که ما کمونیستها همیشه باید روشهایی را برای پیشبرد مبارزه اتخاذ کنیم که منافع خلق و انقلاب را بازیچه دست انواع و اقسام نیروهای بورژوازی و سیاستهای آنان نکنند، و بخاطر منافع کوتاه مدت کاری نکنیم که ابزار و متدهای افواگرانه باعث به باد دادن منافع استراتژیک انقلاب، خلق و سازمانمان گردد. برای ما مشخص بود که رادیو ابزاری در کار تبلیغ و ترویج است که نه تنها هیچ نقش استراتژیک در هیچ يك از انقلابات و به پیروزی رساندنشان ندارد بلکه خود می تواند موجب تضعیف دیگر ماهیچه های يك نیروی انقلابی گردد. ما همچنین بطور مشخص به درس آموزی از تجربه منفی حكا که عمده امور هدایت تشکیلات خود را (طبق اعتراف رهبرانش) از این کانال پیش می برد پرداختیم. و با تاکید به مخاطبین رادیوی خود اعلام کردیم: «این رادیو نه جایگاهی معادل با ابزار ضروری انقلاب، یعنی تشکیلات مخفی و آهنگین کمونیستی و ارتش سرخ کارگران و دهقانان دارد و نه میتواند در امر برانگیختن، بسیج و سازماندهی پیشروان و توده های طالب انقلاب، جایگزین آن ابزار گردد. بکار انداختن «صدای سربداران» صرفا استفاده از فرصتی موقتی است که در هم پیچیدگی تضادهای گوناگون جهان در این منطقه توفانی، فراهم آورده است.»

امروز سیلی وقایع حکمت و شرکا را مجبور به اعتراف کرده است: «رهبری ما به رادیو گره خورده است.» اما این حرف را نباید بحساب گسست از رفرمیسم گذاشت. همان تفکری که رادیو و امواج آن را به بنیانگذاری و رشد يك شبکه تشکیلاتی مخفی از انقلابیون ترجیح داد، امروز به تعریف و تمجید از فعالیت در عرصه قانونی می پردازد. اینبار میخواهند رهبری خود را به عرصه های قانونی دیگر گره بزنند تا شاید بتوانند از این طریق خلاء را پر کنند. یعنی فقط شکل دیگری از همان روش بورژوازی و «سهل الوصول» مورد علاقه سران «فراکسیون».

#### اپورتونیسم در مسائل تشکیلاتی:

طراحان «کمونیسم کارگری» در عرصه تشکیلاتی نیز عملکردی متناسب با خط ایدئولوژیک - سیاسی خود دارند. خط اپورتونیستی آنها بناگزیبر عملکرد تشکیلاتی اپورتونیستی را نتیجه داده است. حکمت زمانی که حزبی را ساخت، خود را مجری دمکراسی درون حزبی اعلام کرد و به اصطلاح نقاد «چپ سنتی»، «شیوه های پوپولیستی» و خواهان «گسست از روشهای استالینی» شد. در آنزمان آقای حکمت صحبتی بر سر اینکه حزیشان باید «تک گرایشی» یا «يك بنی» باشد

نیکرد. اما زمانی که حكا در بحران افتاده و توده های حزبی میبایست بیش از هر وقت دیگر فعالانه در کلیه امور و در تمهین سرنوشت حزبشان شرکت می جستند، حکمت به شیوه های ارعاب دست یازیده، فراکسیون خود را ساخته و بحث «این حزب باید تک پایه و تک گرایشی بشود» (۲۴) را علم کرد. او میگوید: «وقتی ما از یکپارچه کردن حزب و کنار راندن گرایشات دیگر حرف میزنیم شکل دادن يك جدائی سیاسی و لاجرم يك جدائی تشکیلاتی آزادانه و آگاهانه را مد نظر داریم.» (۲۵) او از «جدائی تشکیلاتی آزادانه و آگاهانه» سخن میگوید و این را چیزی متفاوت از اخراج جلوه میدهد، هرچند که برای همگان روشن است که این همان اخراج است منتهی بگونه ای «دمکراتیک» و «داوطلبانه»! اعمال امروزین «فراکسیون» هشدار است که به کادرهای کومه که برگردند و دمکراسی مآبی گذشته آقای حکمت را موشکافی کنند.

امروز حکمت و همفکرانش با توجه به رشد اعتراضات در میان بدنه حزب در کردستان و برای سوار شدن بر روحیات انفعالی و فردگرایانه، از «بالا بردن حرمت فردی و برسمیت شناسی شخصیت فعالین حزب کمونیست، جلوگیری از هر نوع دخالت اخلاقی در زندگی خصوصی افراد، برسمیت شناسی تعلقات عاطفی خانوادگی و مشکلات اجتماعی رفقای حزبی» (۲۶) سخن میزنند؛ یا اینکه قول «کسب امکان اقامت و اوراق معتبر هویتی از کشورهای مناسب برای همه رفقای تشکیلات کردستان» (۲۷) را میدهند. این شیوه جلب نیرو، جزئی از دستگاه فکری کلی حكا است که بسیج توده ها را بر مبنای محدودترین منافع شخصی و تحت شعار «به من چه می ماسد؟» ممکن می داند. مسلما پیشمرگان و مبارزانی که قلبشان همچنان برای انقلاب میتند و خط رفرمیستی هنوز قوه تشخیص را از آنان سلب نکرده، باید به منطق بورژوازی و غیر انقلابی چنین شیوه های تهوع آوری پی ببرند. آنها باید بخاطر آورند که رهبران انقلابی و احزاب انقلابی در شرایط سخت و نامساعد، کل حزب و بدنه آن را به فداکاری بیشتر در راه انقلاب و گذشتن از منافع شخصی فراخوانده اند. این فقط رهبران تسلیم طلب هستند که بخاطر پیشبرد اهداف حقیرشان محتاج عوامفریبی بوده و لاجرم به دادن وعده های پوچ و بی ارزشی چون برسمیت شناختن حقوق فردی - در ازای برسمیت نشناختن و لگد مال کردن آمال و آرزوهای توده های ستمدیده - و تهیه پاسپورت پناهندگی و غیره توسل میجویند.

رهبران «کمونیسم کارگری» در زمره آن روشنفکران بورژوازی از خودراضی اند که مدعی هستند توده ها هیچ چیز ندارند که به آنها یاد بدهند. مبارزه ای که دهسال در مقابل جمهوری اسلامی ایستادگی کرد و به همه مردم امید بخشید، به آنها هیچ نیاموخته است. آنها هنگامی که میخواستند متاع پوسیده و کهنه خود را به رزمندگان خطه کردستان بفروشند،

شروع به تعریف و تمجید از کومه کردند. البته چیزهایی که میگفتند واقعیت هم داشت: پیوند نزدیک کومه با بسیاری توده های زحمتکش کردستان، مبارزه مسلحانه و غیره. اما اکنون که دیگر این مبارزه را در چارچوب خط تسلیم طلبانه خود مزاحم میدانند، با تفرعن و با يك اشاره قلم آن را بدور می افکنند. تزه های آنها حتی مبتنی بر پراتیکی که حزیشان به پیش برده و سنتز تجارب توده های این حزب نمی باشد. آنها به پراتیک توده های حكا با دیده تحقیر مینگرند و اساس آینده هایشان را از کتب لیبرال مارکسیستی و مجلات بورژوازی میگیرند. هزاران پیشمرگه دهسال در صفوف کومه جنگیدند و به این لحاظ مواد خامی از پراتیک سیاسی در عالیترین سطح آن یعنی جنگ، در اختیار آنها گذاردند. اما رهبران «فراکسیون» پشیزی ارزش برای این پراتیک قائل نیستند و برای ارائه تزه های جدید خود به همه جا نگاه میکنند، بغیر از این پراتیک کارگری که به منافع طبقه خود و خلقهای ستمدیده ایران می اندیشد وقتی می بیند که حكا اینچنین به پراتیک هزاران پیشمرگه خود، به دهسال جنگ کومه در کردستان با دیده حقارت مینگرد، هرگز يك لحظه هم از مغزش خطور نخواهد کرد که این حزب میتواند ذره ای منافع طبقه کارگر را برآورده سازد.

تجارب تاریخی جنبش ها در ایران و جهان نشان میدهد که وقتی کسانی راه تسلیم و سازش را به پیش می گیرند از آنها باید انتظار هر نوع فرومایگی را داشت. دمیسه چینی و تفرقه افکنی شیوه ای است که تسلیم طلبان بناگزیبر بدان آلوده خواهند شد، زیرا بدین طریق است که می توانند جان بگیرند. اتخاذ این شیوه های سخیف از سوی «فراکسیون» مسلما باعث بروز خشم و اعتراض درون حكا خواهد شد، اما خطاست اگر گمان برده شود با مبارزه صرفا تشکیلاتی میتوان بر اینان پیروز گشت. همانطور که گفتیم، این شیوه ها خود برخاسته از يك خط ایدئولوژیک - سیاسی اپورتونیستی است. عدم برخورد به این خطه و در واقع داشتن وجوه مشترک با آن، همچون زنجیر بر پای قربانیان شیوه های اپورتونیستی تشکیلاتی سنگینی میکند و امکان تحرك و مقابله را بکلی از آنان سلب میکند. این زنجیر باید شکسته شود.

\*\*\*\*\*

شك نیست که تمصیق رفرمیسم و اپورتونیسم رهبری حكا، غلبه خط تسلیم طلبانه «کمونیسم کارگری» و موقعیت کومه از زاویه مصالح و منافع جنبش انقلابی در کردستان و ایران تاسف بار است؛ اما اینهم حقیقتی است که مسیر انقلاب با جمع بندی و تجربه اندوزی از چنین شکستها و عقیگردها و مواضعی است که میتواند هموار شود. نمونه حكا - هرچند تجربه خط و تشکیلاتی غیر پرولتری است - لیکن برای پرولتاریا و توده های تحتانی درسا دارد. این تجربه حرکات و افت و خیزهای نمایندگان سیاسی طبقات میانی، بقیه در صفحه ۲۲

یادداشت‌هایی بر برخی نظرات

میانی اتحاد و سازش این جریان‌ها، پوچی تلاش‌هایشان برای رنگ و لعاب «کمونیستی» زدن بخود، ناتوانیشان در مشاهده و ارزیابی فرصت‌های انقلابی و نتیجتاً از کف دادن آنها و بالاخره ناپیگیری و تزلزل طبقاتشان را بخوبی در برابر چشمان طبقه کارگر ترسیم میکنند. پرونده‌های انقلابی با رجوع به این تجربه دقیقتر به وظایف و مشاغل مقابل پا مینگرند و چه نباید کرد و چه باید کرد را بار دیگر از نظر می‌گذرانند. آنها می‌بینند که چگونه دو جریان با دو سرمنشاء تاریخی متفاوت - یکی انحلال طلب و شبه ترسکیست، و دیگری دمکرات و ناسیونالیست انقلابی همراه با تعلق خاطری به انقلاب چین و مائوتسه دون - با هم بوحدت رسیدند. آنها در می‌یابند که چگونه سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا در چین توسط کودتای رویزیونیستی، ساتریسم کمونیست‌های انقلابی در ایران بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و شکست انقلاب ایران، زمینه مساعدی را برای ایجاد حزبی پدید آورد که براساسی محصول انحلال اصول و شکست بود. دو شیوه تفکر متفاوت اما با ریشه‌های ایدئولوژیک مشترک بهم پیوستند. انحلال طلبان شبه ترسکیست با تجربه گرایان تنک نظری همراه شدند که دیدگاه مستقلانه و سیستماتیکی از مسائل نداشتند. کومله در «اتحاد مبارزان کمونیست» تئورسین‌های پوروکراتی را میدید که می‌توانستند پرخ تشکیلاتش را بگردانند، آنها را در مقابل بحران جنبش حفظ نمایند و در عین حال - بقول رهبران کومله - متحدی برای روزهای آتی باشند، متحدی که «حقوق حقه خلق کرد را برسمیت بشناسند... و در فردای تغییر و تحول قدرت سیاسی هم پیمان و همراه ما باشند. کسانی در تهران، خوزستان، اصفهان، فارس، شمال و آذربایجان که اگر هم نتوانستند سرکار بیایند، حداقل آنقدر نیرومند و با نفوذ باشند که نگذارند بار دیگر ارتش حکومت مرکزی بسهولت و بدون اینکه با موج جنبش‌های اعتراضی توده‌ای روبرو شود، بدون اینکه در آنجا نیز کسی سینه خود را سپر گلوله کرده باشد، بسوی کردستان روانه شود.» (۲۸) - و چنین شد که این متحد نه تنها سپر نشد، بلکه تا آنجا که توانست تلاش نمود که از درون هر آنچه که نشانی از انقلابیگری دارد را بپوساند. «اتحاد مبارزان کمونیست» نیز در کومله، نیروئی اجتماعی و مستعد را می‌دید که میشد رنگ خواب اکونومیستیش را بدست آورد، زهر رفرمیسم را از طریقش درون جنبش انقلابی تزریق نمود و انرژی و توان و اعتبارش را برای پیشبرد منافع طبقاتی خویش مورد استفاده قرار داد. سیر تحولات بگونه‌ای بود که این ابن‌الوقت‌ها و آن تجربه گرایان بدون هم کارشان بجلو نیرفت و البته در این همکاری، دومی‌ها نقش درجه دوم را بعهده داشتند.

بهر حال حزبی که با ادعای تبدیل به هسته

امروز پرولتاریای انقلابی با تلاش عوام‌فربانه رفرمیست‌های روبروست که گماکان چهره «چپ» بخود می‌گیرند و برای پیشبرد خط سازشکارانه و مخرب خود بروی ضعف‌های واقعی ناسیونالیست‌های انقلابی کرد انگشت می‌گذارند. اما با این چهره سازی، نه حقانیت ناسیونالیسم انقلابی ملت کرد زیر سؤال می‌رود و نه اعتباری انترناسیونالیستی نصیب «کمونیسم کارگری» میشود. فراخوان پرولتاریای انترناسیونالیست برای جنبش انقلابی کردستان و پیشمرگان انقلابی و توده‌های پیشرو، ضرورت ایستادگی در مقابل این حملات خائفانه است تا راه پیشرفت جنبش در شرایط خطیر کنونی هموار گردد.

با درخشش این یگانه ایدئولوژی رهائیبخش روشن گردد، قله‌های رفیع پیروزی را در پیچیده‌ترین و دشوارترین شرایط میتوان بچشم دید.

بعداالتحریر

اندکی پیش از آنکه این شماره «حقیقت» به چاپ سپرده شود، نشریه «کمونیست» شماره ۶۰ را دریافت کردیم. در این نشریه، منصور حکمت از سوی دفتر سیاسی حکما بحث مطولی را تحت عنوان مبارزه مسلحانه در کردستان ارائه نموده است. سخنان حکمت بر صحت تحلیل‌های ما از رفرمیسم مفرط سران «فراکسیون» و سیاست تحدید یا تعطیل مبارزه مسلحانه از جانب آنان، تاییدی دوباره می‌نهد. در عین حال، این مصاحبه نشان میدهد که چگونه حکمت و شرکاء در مواجهه با انتقادات و حملات ایدئولوژیک - سیاسی قدرتمند - مشخصاً از سوی ما - و روحیه عمومی توده پیشرو و طالب انقلاب در کردستان، به لاک دفاعی خزیده اند. حکمت بشکل محسوس لحن متفرعانه همیشه‌گی خود را از دست داده است. او که بحق متهم به کمرنک کردن مبارزه مسلحانه در سیاست و عمل کومله شده، میخواهد ثابت کند که موضوع چیز دیگری است! شگرد وی مثل گذشته، انگشت گذاشتن بروی معضلاتی واقعی است که مبارزه مسلحانه در کردستان با آن روبروست - معضلاتی که عمدتاً ناشی از عملکرد خط رفرمیستی - اکونومیستی امثال حکمت در این جنبش می‌باشد. حکمت نه تنها کلامی از مسئولیت خود و خطش در سرنوشت کنونی کومله بپیمان نعیارود، بلکه اصولاً همه تقصیرها را به گردن «سنت ناسیونالیستی مبارزه مسلحانه»، «پیشمرگایستی»، «سبک کار» کومله و امثالهم می‌اندازد. او برای محق جلوه دادن خود چاره‌ای ندارد جز آنکه ادعا کند، هیچکس راه حلی برای این معضلات ندارد! سپس با یک زمینه چینی نه چندان ماهرانه، «طرح عملی» حقیری را برای باصلاح ادامه مبارزه مسلحانه در کردستان ارائه میدهد که در واقع هیچ نیست مگر ادامه همان خط به بن بست رسیده محدود کردن نیروی پیشمرگه به تعدادی واحد زبده کوماندوئی که در صورت لزوم نقش اهرم فشار را در مجموعه فعالیت‌های رفرمیستی حکما بازی

مرکزی انترناسیونال کمونیستی نوین تشکیل شده بود، خیلی زود ناتوانی و ضعف طبقاتی خود را در برابر اوضاع متحول جامعه و منطقه و جهان بنمایش گذاشت. حکما حتی از تفسیر تحولات عاجز ماند، چه رسد به تغییر اوضاع. زمانی که اوضاع نامساعد تاکتیکی با خط ایدئولوژیک - سیاسی غلطی همراه گردد، باید انتظار عقب‌گردهائی جدی را داشت. چنین عقب‌گردی درون حکما با قانونی گرائی، علنی گرائی، شهرگرائی، رد مبارزه مسلحانه و اشاعه توهمات رفرمیستی مشخص گشت و نام «کمونیسم کارگری» بخود گرفت. تحولات شرق و برپائی کارزار بورژوازی بین‌المللی تحت عنوان «کمونیسم مردا» زمینه مساعدی شد برای تعرض طراحان «کمونیسم کارگری» درون تشکیلات حکما. فشاری که آنها برای تحدید یا تعطیل مبارزه مسلحانه در کردستان بروی کومله گذاشتند، در واقع ترسیم یک خودکشی سیاسی برای ناسیونالیست‌های انقلابی درون حکما بود و نمی‌توانست مقاومت بخشی از آنان را موجب نشود.

امروز پرولتاریای انقلابی با تلاش عوام‌فربانه رفرمیست‌های روبروست که گماکان چهره «چپ» بخود می‌گیرند و برای پیشبرد خط سازشکارانه و مخرب خود بروی ضعف‌های واقعی ناسیونالیست‌های انقلابی کرد انگشت می‌گذارند. اما با این چهره سازی، نه حقانیت ناسیونالیسم انقلابی ملت کرد زیر سؤال می‌رود و نه اعتباری انترناسیونالیستی نصیب «کمونیسم کارگری» میشود. فراخوان پرولتاریای انترناسیونالیست برای جنبش انقلابی کردستان و پیشمرگان انقلابی و توده‌های پیشرو، ضرورت ایستادگی در مقابل این حملات خائفانه است تا راه پیشرفت جنبش در شرایط خطیر کنونی هموار گردد. ما در این شرایط حساس، طالبان انقلاب در صفوف کومله را به مبارزه‌ای محقانه علیه تسلیم طلبی و سازشکاری فرامیخوانیم، و مسلماً در این مبارزه پشتیبانی تزلزل ناپذیر توده‌های انقلابی و کمونیست‌های ایران را خواهند داشت. تاریخ مبارزه ملی و طبقاتی در کردستان سرشار از تجارب و درس‌هایی است که نشان میدهد چگونه انقلابیون بدفعات در مقابل تسلیم طلبی ایستادگی نموده و پرچم‌رهای را به اهتزاز درآوردند. مسلماً زمانی که به آن تجارب انقلابی در پرتو علم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نگاه شود و مسیر انقلاب

کنند و دشمن را برای دادن امتیاز سر «عقل» آورند.

سخنان حکمت از سوی دفتر سیاسی حکا حاوی پکرشته مواضع عمومی در افشای دیدگاه بورژوازی «کمونیسم کارگری» نیز هست. در اینجا حکمت بشیوه روشنفکران غیر انقلابی شهر نشین به تحقیر روستا و روستائی می پردازد و کمونیستها را از رفتن و ماندن در مناطق روستائی بر حذر میدارد. او با تلاش برای دور ساختن پرولتاریا از متحد عمده و استراتژیکش یعنی دهقانان بار دیگر ثابت میکند که بهیچوجه در پی انقلاب کردن در این جامعه نیست. حکمت که خود هیچ اعتقادی به ضرورت و امکان ایجاد و گسترش مناطق سرخ پایگاهی نداشته و ندارد، اینک برای تخطئه مبارزه انقلابی پیشمرگان طی ۱۲ سال گذشته مطرح میکند که این نیرو از نظر اجتماعی و سیاسی چیزی برای افزودن به زندگی مادی و معنوی مردم نداشته و در مناطق آزاد شده نظم موجود را دست نخورده باقی گذاشته است. انگار کسانی غیر از او و همفکرانش عامل و مشوق اصلی رها ساختن آخرین مناطق تحت نفوذ و کنترل قوای پیشمرگه بوده اند؛ انگار کسان دیگری بودند که خطی اکونومیستی - رفرمیستی و طرحهای منتج از آن را به پیشمرگان حفته کردند، به مائوئیستها به سیاق تمام رویزیونیستها و تروتسکیستها اتهام «غیرکارگری»، «دهقانی» و غیره وارد آوردند، به نیروهایشان رهنمود ترک روستا و چسبیدن به شهر را دادند و با این خط باعث شدند که تحول اساسی در زندگی مادی و معنوی روستائیان ایجاد نشود و نظم موجود همچنان باقی بماند؛ اینکه حکمت و شرکاء امروزه میکوشند بار سنگین مسئولیت به بن بست رسیدن و وضعیت کنونی کومله را از دوش خود بردارند، بیان عدم صداقت و اپورتونیسم محض آنهاست که فقط برای فریب ساده لوحان بکار میآید.

حکمت به طرح یک تز بی پایه و - و خلاف تجارب انقلابات مسلحانه توده ای در جهان معاصر - میپردازد مبنی بر اینکه، توده های کارگر و زحمتکش نمیتوانند بطور درازمدت در جنگ شرکت کنند. گوئی تا بحال کلمه میلیشیا (چریک نیمه وقت) بگوش حکمت نخورده است و نمیداند که در انقلاب چین و تا حدودی در روسیه، چگونه توده ها با مشکل شدن در میلیشیا مستقیماً در جنگ انقلابی نقشی پر اهمیت ایفاء نمودند. بعلاوه ارتش خلق در گسترش خود مرتباً کارگران و دهقانان بیشتری را در صفوفش جای میدهد. اما مسئله حکمت این چیزها نیست؛ او که اعتقادی به ضرورت پیشبرد مبارزه مسلحانه انقلابی با اتکاء به توده ها ندارد، با این تز میکوشد یک جدائی و تقسیم کار دائمی بین نیروی مسلح و توده های کارکن بوجود آورد و طرح ایجاد نیروی زیده گماندوئی اش را تئوریزه و توجیه نماید.

منصور حکمت از یکسو، روحیه انقلابیگری موجود در میان پیشمرگان و

خواست محقانه پیشروان کرد - خصوصاً جوانان - برای پیوستن به جنگ انقلابی را با مهر «کیش اسلحه» میکوبد و از سوی دیگر، برای پیشمرگان با سابقه نسخه می پیچد که بهتراست بیش از این در بخش نظامی نماینده حکمت سم انفعال را به جنگجویان کردستان تزریق میکند و برای توجیه این عمل خود بحث «روانشناسی نیروی مسلح» را پیش میکشد و باصطلاح ضرورت انتقال پیشمرگان قدیمی به «یک محیط متعارف اجتماعی» - لابد در اروپا - را گوشزد میکند. اینکار دقیقاً فرموله کردن عقب مانده ترین روحیات و احوال افساری است که «چیزی برای از دست دادن دارند» و به جنگ انقلابی نه بمثابة تنها طریق رهایی، بلکه بعنوان اقدامی تاکتیکی نگاه میکنند که در مجموع ضررش بیش از منفعتش است.

خلاصه آنکه پاسخ دفتر سیاسی حکا از زبان منصور حکمت، پاسخی است از موضع ضعف به انتقادات محقانه ای که از جوانب گوناگون در مورد خط رفرمیستی «فراکسیون» و نتایج تسلیم طلبانه آن مطرح گشته است. در عین حال، حکمت و شرکاء با این پاسخ قصد سر دواندن بدنه حکا را هم دارند تا شاید شرایط و «تناسب قوای سیاسی» در آینده آنچنان گردد که بتوانند بصراحت مخالفت پایه ای خود با جنگ انقلابی و مبارزه مسلحانه در کردستان را ابراز دارند. در برخورد به این ترهات رفرمیستی، فعلاً به همین مختصر بسنده میکنیم؛ تا فرصتی دیگر

منابع:

۱ - کلیه نقل قولها از نشریه «بسوی سوسیالیسم» - نشریه تئوریک «حزب

### رهبران حکا بحران خلیج و جنگ

است و نمیبیند که نظم حاکم بدت یک قرن مروج ایدئولوژی و فرهنگ «نژاد برتر، ملت برتر، مین برتر» بوده و این ایدئولوژی و فرهنگ بمثابة یکی از حافظان عمده نظام ستم و استثمار امپریالیستی عمل کرده است؛ و نمیبیند که در مقابل، ناسیونالیسم ملل ستمدیده و تلاش ستمدیدگان برای حفظ هر آنچه مورد تهاجم و تحقیر حکام امپریالیست و نوکران بومیشان قرار میگردد و ابراز خشم و نفرت از ستگران بهر شکل ممکن، عکس العملی طبیعی به این موقعیت اسارت باز است. کسانی که به مبارزات ضد امپریالیستی امروز توده های محروم عرب و غیر عرب در آفریقای شمالی و آسیا و حتی در قلب دژهای امپریالیستی چنین بدبینانه می نگرند و آنها را با مهر «تصبات جاهلانه مذهبی»، «قومی گری» و «تروریسم کور» می گویند، نشان میدهند که هیچ چیز از تضادهای عصر امپریالیستی و چگونگی تکوین مقاومت و نحوه پیشرفت پروسه انقلابات در این عصر نفهمیده و لاجرم عاجز از سمت و سو دادن و

کمونیست ایران»، شماره ۴ - ترتیب صفحات: ۵۶۷، ۵۶۸، ۸۳

۲ - «درباره فعالیت حزب در کردستان - اسنادی از مباحثات درونی حکا» - از انتشارات کانون کمونیسم کارگری، صفحه ۱۹

۳ - «بسوی سوسیالیسم»، شماره ۴ صفحه ۵۰

۴ - «بسوی سوسیالیسم» شماره ۳ صفحه ۷۸

۵ - «درباره فعالیت حزب در کردستان» صفحه ۴۳

۶ - همانجا صفحه ۵۳

۷ - همانجا صفحه ۵۳

۸ - همانجا صفحه ۵۳

۹ - همانجا صفحه ۵۳

۱۰ - نقل قولها از همان منبع، ترتیب صفحات: ۴۱، ۴۲، ۴۳

۱۱ - همانجا صفحه ۴۸ - داخل پرانتز از ماست.

۱۲ - «بسوی سوسیالیسم» شماره ۵، صفحه ۴۵ - داخل پرانتز از ماست.

۱۳ - همانجا، صفحه ۴۷ - داخل پرانتز از ماست.

۱۴ - «درباره فعالیت حزب در کردستان» صفحه ۴۱ - داخل پرانتز از ماست.

۱۵ - «بسوی سوسیالیسم» شماره ۳، صفحه ۵۷

۱۶ - «درباره فعالیت حزب در کردستان» صفحه ۴۸

۱۷ - همانجا، صفحه ۴۸

۱۸ - همانجا، صفحه ۵۵

۱۹ - همانجا، صفحه ۵۵

۲۰ - همانجا، صفحه ۵۵

۲۱ - همانجا، صفحات ۵۷ و ۵۰

۲۲ - همانجا، صفحه ۴۵

۲۳ - همانجا، صفحه ۵۶

۲۴ - «بسوی سوسیالیسم» شماره ۴، صفحه ۹۶

۲۵ - کمونیست ۵۹

۲۶ - همانجا

۲۷ - همانجا

۲۸ - عبدالله مهدی - «جایگاه و موقعیت کومله در حزب کمونیست ایران»، اردیبهشت ۱۳۶۲

۲۹ - همانجا

۳۰ - همانجا

۳۱ - همانجا

۳۲ - همانجا

۳۳ - همانجا

۳۴ - همانجا

۳۵ - همانجا

۳۶ - همانجا

۳۷ - همانجا

۳۸ - همانجا

۳۹ - همانجا

۴۰ - همانجا

۴۱ - همانجا

۴۲ - همانجا

۴۳ - همانجا

۴۴ - همانجا

۴۵ - همانجا

۴۶ - همانجا

۴۷ - همانجا

۴۸ - همانجا

۴۹ - همانجا

۵۰ - همانجا

۵۱ - همانجا

۵۲ - همانجا

۵۳ - همانجا

۵۴ - همانجا

\* بحث درباره جمع بندی از حق تعیین سرنوشت

# خطاب به پیشمرگان کومله

اینهاست، مگر همینها نبودند که در نخستین گام برای «اثبات» حقیقت خود و هویت بخشیدن به تزه‌های کهنه شبه تروتسکیستی خود، میراث گرانبها و عظیم جنبش بین‌المللی کمونیستی را بزیر سؤال کشیدند؟ مگر همینها نبودند که برای باصطلاح «احیای بلشویسم»، به جعل تاریخ پرداخته و تصویری غیر واقعی و مخدوش از دو تجربه پرولتاریای جهانی در امر ساختمان سوسیالیسم در شوروی تحت رهبری لنین و استالین و چین تحت رهبری مائوتسه دون ارائه کردند؟ البته همه اینکارها تحت پوشش تئوری باقیهای «چپ» صورت گرفت تا ساده دلان سطحی نگر را بفریبد و بدنبال خود بکشانند، و مخالفان و ناراضیان را نیز مرعوب ساخته و از مبارزه موثر باز دارد، حکمت و همفکرانش همانهایی هستند که با تردستی عبارت دیکتاتوری پرولتاریا را «غیر ملموس» اعلام کرده و بجایش عبارت نامشخص و باب طبع رویزیونیستها و سوسیال دمکراتها یعنی «حکومت کارگری» را نشانند؛ و سپس وقیحانه به جعل آموزه های اساسی مارکسیستی پرداخته و این توهم زهرآگین را پراکندند که کسب قدرت سیاسی از نقطه نظر طبقه کارگر امری حیاتی و تعیین کننده در پیشروی بسوی سوسیالیسم و کمونیسم جهانی نیست، اینها فریبکارانه پرچم «احیای مانیفست کمونیست» را در هوا تکان میدادند، ولی همزمان این حقیقت اساسی تاکید شده در مانیفست را میپوشاندند که، اولین گام طبقه کارگر در انقلاب خویش عبارت است از تبدیل خود به طبقه حاکمه، بنابراین حرکت «فراکسیون کمونیسم کارگری» جهت تسویه حساب با هر آنچه در پرونده کومله نشان از انقلابیگری دارد، امری طبیعی است و نباید مایه تعجب باشد.

ممکن است بپرسید که چرا «فراکسیون» چنین پر شتاب دست بکار دفن میراث انقلابی کومله شده است؟ پاسخ را باید عمدتا در فشار تحولات جاری جهان بویژه براه افتادن کارزار بورژوازی بین‌المللی تحت شعار «پایان کار کمونیسم» جستجو کرد. امروز تمامی جریانات بورژوا رفرمیست «چپ» و طیف رنگارنگ اکونومیستها و شبه تروتسکیستها میکوشند هرگونه اتهام «غیر منطقی»، «غیر واقع بین» و «فئاتیك» بودن را از خود رفع نمایند و در مقابل صاحب قدرتان بیش از پیش «معقول» جلوه کنند. اعلام مخالفت شدید و علنی با کمونیسم انقلابی (که هیچ چیز غیر از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نیست) اولین و اصلی ترین برائت نامه آنها در دادگاه بورژوازی بین‌المللی است؛ همصدا شدن با نمره های گوشخراش ضد دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم که تحت پرچم حمله به مائو و استالین و یا باصطلاح «انتقاد» به لنین صورت میگیرد دومین گواه آنهاست؛ و بدنبالش اعلام مخالفت با قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه می آید والی آخر... می بینید که طراحان «فراکسیون» همه این کارها را یکی پس از دیگری بانجام رسانده اند. درست وقتیکه انجام ضد حمله علیه کارزار ضد کمونیستی بورژوازی جهانی به معیار و محکی اساسی برای تشخیص کمونیستها و انقلابیون راستین بدل گشته است و مائوئیستهای انقلابی متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی جهت افشای این کارزار، با تمام قوا به تبلیغ و ترویج اصول و آرمانهای پرولتری در کشورهای مختلف - منجمله درون جوامع بلوک شرق - مشغول بوده و بتوان مرکز کار خود به ایجاد و تقویت احزاب مائوئیست در سراسر جهان یاری میرسانند، منصور حکمت بعنوان رهبر و نماینده «حزب کمونیست ایران» در مصاحبه با رادیو بی بی سی اعلام میدارد که: «حزب ما هیچگاه خود را مارکسیست - لنینیست

در جریان هر مبارزه لحظاتی سرنوشت ساز وجود دارد؛ لحظاتی حساس و خطیر که تنها با جهت گیری صحیح، تیزبینی و ابتکار عمل، پایداری، جرات کردن و فداکاری میتوان آنها را پیروزمندانه پشت سر نهاد. بدون شك بسیاری از شما در جریان نبرد مسلحانه علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و مزدوران مسلحش بارها با چنین موقعیتی مواجه گشته اید. در تندپیکهای تاریخی، بارها جهت گیری اساسی و سرنوشت یگ جنبش یا انقلاب مورد سؤال قرار میگیرد و انقلابیون با مسئله انتخابی قطعی روبرو میگردند و بسیار اتفاق می افتد که باید خلاف جریان حرکت کنند. اگر آنان توان ایستادگی در برابر امواج را نیابند شکست در انتظارشان خواهد بود، و اگر استوارانه راه پیشروی را بگشایند افق پیروزی را نزدیکتر خواهند ساخت. مسئله ای که امروز در برابر جنبش انقلابی در کردستان و مشخصا شما پیشمرگان کومله قد علم کرده نیز از این دست است. دقیقا همین اهمیت، حساسیت و حیاتی بودن موضوع است که ما را وامیدارد به اضطراب و با صراحت و تاکید فزونیتر از هر زمان، با شما سخن بگوئیم.

آیا در میان شما هنوز کسی هست که بوی تعفن تسلیم طلبی را از جانب خط و برنامه طراحان «فراکسیون کمونیسم کارگری» احساس نکرده باشد؟ آیا کسی هست که آب سرد پاشیدن آنها بر آتش مبارزه مسلحانه را ندیده و صدای ناهنجار شیپور «ناش به تال» را از اردوی «فراکسیون» نشنیده باشد؟ میدانیم که زنگ خطر برای بسیاری از شما مدتهاست که بصدا درآمده است. کسانی هم که طی یک دو ماله اخیر بخواب خرگوشی فرو رفته، میکوشیدند از واقعیات تلخ فرار کنند امروز بواسطه تعمیق و آشکار شدن بحران درون تشکیلاتی، ناگزیر به اتخاذ موضع و تعیین جهت گیری گشته اند. تحت این شرایط، طبیعتا از خود میپرسید: چرا تشکیلات شما به چنین وضعی دچار شد؟ واقعیت این است که کومله بروی پیکرشته اصول ایدئولوژیک - سیاسی با طراحان «فراکسیون» اتحاد کرد و حزبی واحد ساخت. اگر بدنبال سرچشمه ناپسامانیهای امروز میگردید به اصول و مبانی آن اتحاد رجوع کنید، نطفه تسلیم طلبی کنونی از همان روز اول در خط ایدئولوژیک - سیاسی پایه ای حزب شما گذاشته شده بود. آنچه اینک میبینیم، بیان انحطاط و تکامل و تحمیق منطقی همان خط در اوضاع و شرایطی دیگر است. این حرف ممکن است بر بسیاری از شما گران بیاید؛ خصوصا آندسته پیشمرگان انقلابی که در مقطع ۱۳۶۱ فریب چهره نمائی «چپ» امثال منصور حکمت را خوردند و پنداشتند که میروند تا یک حزب کمونیست واقعی را بسازند. اما واقعیت غیر از این بود. طراحان «فراکسیون کمونیسم کارگری» امروز و «مارکسیسم انقلابی» دیروز تئوریهای رویزیونیستی را به ارمان آورده اند. آنها بر ضعفها و انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی تشکیلات شما سوار شدند، از دستاوردهای مبارزه مسلحانه سالهای ۵۸ تا ۶۱ کومله در کردستان برای حزب خود اعتبار خریدند و همزمان زهر رفرمیسم بورژوازی را در کامتان چکانند و آن دستاوردها را مستهلک ساختند.

امروز زیر سؤال رفتن میراث انقلابی کومله توسط «فراکسیون» بسیاری از شما را شوکه کرده است. لیکن ما مائوئیستها از این امر اصلا متعجب نیستیم. اینان قبلا مقولاتی بسیار اساسی تر و تعیین کننده تر را منحل کرده بودند، ما از روز اول دست این انحلال طلبان اپورتونیست قهار را خوانده بودیم و میدانستیم که تلاش برای دفن میراث انقلابی پرولتاریا و دیگر طبقات انقلابی بخشی از رسالت



توده های ستمدیده است. طراحان «فراکسیون» دائماً درباره «بی ثمر» بودن راه های «سنتی» مبارزه موعظه میکنند. آنان بشیوه همیشگی اپورتونیستها دورنمای مبارزه قهرآمیز را تیره و تار تصویر میکنند تا نسخه تسلیم طلبانه خود را مقبول جلوه دهند. نمونه بارز این روش را همگی شما در روزهای بعد از بمباران هوایی اردوگاه و ضرباتی که کومله در سال ۶۷ - ۱۳۶۶ متحمل شد بچشم دیدید. در آن شرایط تکان دهنده، طرح مبهم این ایده در ذهن بسیاری از پیشمرگان انقلابی شکل گرفت که نحوه جنگ ما طی چند ساله اخیر اشتباه بوده، اتکاء به مرز و اردوگاه ثابت اشتباه بوده، دل بستن به رادیو اشتباه بوده، اتکاء به مرز و نیرو را بدون کشید و جنگ پارتیزانی درازمدت را به پیش برد. در مقابل این ایده انقلابی، گسترش روحیه سرخوردگی و احساس ضعف و سردرگمی را هم شاهد بودیم. حکمت و همفکرانش آگاهانه بر چنین روحیه و احساسی سوار شدند تا آن ایده انقلابی را از ذهن پیشمرگان بیرون کنند و موفق هم شدند. دلیل موفقیت آنها، نه توانائی خط و برنامه شان بود و نه حقانیت راهی که پیش گذاشتند. علت اصلی، دور افتادن و محروم ماندن پیشمرگان طالب انقلاب از مبانی جنگ انقلابی درازمدت و مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون بود.

ما مائوتیستها بارها این مباحث حیاتی را مطرح ساخته، شما را به بحث و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی بر سر این مسائل فراخواندیم. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» - جنبش متشکل از احزاب و سازمانهای مائوتیست چارگوشه جهان - نیز از طریق نشریه «جهانی برای فتح» شماره ۵، کلیدی ترین مسائل پیش پای جنبش کردستان را مشخص نمود و مورد بحث قرار داد و راه غلبه بر معضلات - راه کسب پیروزی - را ترسیم نمود. عکس العمل شما و رهبرانتان چه بود؟ جز آنکه بی توجه از کنار این مباحث گذشتید و ترجیح دادید در بیراهه گام زدید و از چاله به چاه رفرمیسم و اکونومیسم روان شوید؟

امروز بسیاری از شما با توجه به حملات علنی «فراکسیون» به ناسیونالیسم انقلابی ملل ستمدیده - منجمد ملت کرد - و معادل قرار دادن آن با ناسیونالیسم ارتجاعی ملل ستمگر امپریالیستی، به جنبه شوونیستی این خط و دیدگاه پی برده اید و میکوشید بحران درون تشکیلات خود را با این موضوع توضیح دهید. ممکن است گفته شود «فارس ها آمدند و کردها را فریب داده، کومله و دستاوردهایش را ربودند.» اما این تحلیل منعکس کننده حقیقت نیست و بیشتر عکس العملی ناسیونالیستی و زیانبار است که از لحاظ نظری و عملی، سد راه اتحاد انقلابی پرولتاریا، دهقانان و ستمدیدگان در کردستان و کل ایران میشود. قضیه اینست که تشکیل «حزب کمونیست» نتیجه یک اتحاد بر مبنای خطی غیر پرولتاری، انحلال طلبانه و سرشار از اکونومیسم و رفرمیسم بود. از همان آغاز در بطن این اتحاد، تضاد میان دو کوشش - یکی شوونیستی متعلق به ملت غالب و دیگری ناسیونالیستی متعلق به ملتی تحت ستم - وجود داشت. اگر چه حکمت و همفکرانش در ابتدا شعار خودمختاری را برای جنبش کردستان مطرح ساختند که شعار رهبران کومله نیز بود، اما زاویه برخورد این دو جریان به این شعار تفاوت داشت. طرح این شعار از جانب کومله نشانه تمایلی ناسیونالیستی برای دستیابی به خواسته های ملی خود بدون ربط دادن آن با ضرورت سرنگونی دولت مرکزی در کلیت خود و در سراسر کشور بود. اما وقتی همین شعار از جانب حکمت و همراهانش طرح میشد بدین معنی بود که از نظر آنها، توده های تحت ستم و استثمار در کردستان این لیاقت و ظرفیت را ندارند که طلایه دار جنگ خلق برای رهائی خلقهای سراسر ایران باشند و لاجرم باید در محدوده ملی و تحت شعارهای خاص ملی مبارزه نمایند. این شوونیسم زشت و مودی، امروز در بحثهای «فراکسیون کمونیسم کارگری» بشکل فرموله و تئوریزه شده و با پوشش دروغین «انترناسیونالیستی» عرضه میشود و به پایه گیری و رشد ناسیونالیسم در عکس العمل بخود خدمت میکند. همین شوونیسم است که به حربه ای در دست امثال «حزب دمکرات کردستان ایران» بدل گشته تا به توجیه سیاستهای آشکارا ضد انقلابی و ضد کمونیستی خود بپردازند و به پایه های خود و مردم کردستان «اثبات» کنند که هرکس در این منطقه از کمونیسم و طبقه کارگر حرف زد، عنصر فریبکاری از جانب ملت غالب است که بقیه در صفحه ۲۶

نخوانده است!» بله، بورژوازی خوب میداند که این روزها امثال حکمت را در چه زمینه ای باید امتحان کند و اینها نیز خوب میدانند چه پاسخی مورد قبول بورژوازی است.

اینکه از شما سؤال میکنیم: آیا خط بطلان کشیدن بر میراث انقلابی کومله یک شبه صورت گرفت؟ به حافظه خود رجوع کنید زیرا بازبینی سیر تکاملی حزبتان میتواند نکاتی حیاتی را بشما خاطر نشان سازد. طراحان «فراکسیون کمونیسم کارگری» در ابتدا از جنبش کردستان بمشابه «تنها نمونه اجتماعی شدن مارکسیسم انقلابی در سراسر جهان» یاد میکردند، اما همزمان این واقعیت را پنهان ساختند که مبارزه مسلحانه پیشمرگان عامل اصلی نفوذ کومله در میان توده های ستمدیده کرد در روستا و شهر میباشد و عمده دستاوردی که کومله طی ۱۱ سال گذشته در خطه کردستان بدست آورده نتیجه همین مبارزه بوده است. البته آنها در آن دوره جرات زیر سؤال بردن مبارزه مسلحانه را نداشتند و برایشان صرف نمیکرد خود را در مقابل کارگران و دهقانان پیشرو و حامی نبرد قهرآمیز در کردستان و پیشمرگان انقلابی و پر شور قرار دهند که با رجوع - هرچند ناقص - به آموزه های نظامی مائوتسه دون، نهال جنگ عادلانه در کردستان را نشانده و آبیاری کرده بودند؛ اما بیکار هم ننشستند. بیاد بیاورید که چگونه تحت پوشش باصطلاح مبارزه ضد شوونیستی، «شش اثر نظامی» مائو را از شما گرفتند و در واقع آن معدود بندهای ارتباطی کومله با آموزه های مائوتسه دون را نیز از هم گسستند. برآستی اگر چنین نمیکردند، اگر مبارزه مسلحانه پیشمرگان را بعداً کتر بی دورنما نیساختند و آن را بسط یک تاکتیک تنزل نمیدادند، چگونه میتوانستند برای اکونومیسم عربان و قانونی گرائی زشت امروز خود فضای تنفس ایجاد کنند؟ چگونه میتوانستند مانند امسال دست رد به سینه جوانان شهری و روستائی مشتاق پیوستن بصنف پیشمرگانی بزنند؟ چگونه میتوانستند فضای مسموم کنونی را بوجود آورند و وقیحانه به طالبان ادامه مبارزه مسلحانه بگویند که پایان کار پیشمرگانی، حزب دمکراتی شدن است؟

بنابراین، نخستین کار طراحان «فراکسیون کمونیسم کارگری» محروم کردن شما از تئوریهای جهانشمول تدوین شده توسط آموزگاران پرولتاریای جهانی بود. از اینجا بود که دستشان در تهاجم گام بگام به هر آنچه نشان از انقلاب و انقلابیگری داشت بازتر شد. آنها که مبارزه مسلحانه را مزاحم فعالیت مطلوب خویش میدیدند در آن کارشکنی کرده و به بهانه «مبارزه با سنت» و «ناسیونالیسم» به انتقاد از آن پرداختند. آنها با هرگونه طرح و ایده ای مربوط به ایجاد مناطق آزاد شده بمخالفت برخاسته و آن را بعنوان ذهنیگرائی مائوتیستی کوبیدند. این درست زمانی بود که شرایط برای ایجاد مناطق پایگاهی در کردستان مهیا بود و توده های زحمتکش روستائی با جان و دل حاضر بشرکت فعال در انجام این مهم بودند. هراس رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز از همین امر بوده و هست. برای جلوگیری از رها شدن کردستان است که طی یک دهه دهها هزار نفر از مزدوران مسلح اشغالگر در این خطه مستقر شده و وحشیانه ترین سرکوبها را به پیش برده اند. اینکه تا مدتها بسیاری از مناطق روستائی کردستان، خارج از کنترل دولت مرکزی قرار داشت و بدین مفهوم آزاد شده بود یک واقعیت انکار ناپذیر است. اما بعد از پیشروی قوای رژیم و از دست رفتن مناطق، رهبران شما آیه یاس خواندند و این عقب نشینی را بنوعی ابدی جلوه گر ساختند. آنها هیچ اعتقادی به امکان حفظ مناطق نداشتند، چه رسد به گسترش آنها! آیا از خود پرسیده اید که چرا درست در همان مقطع، در گوشه دیگری از جهان، مائوتیستهای پروتئ با شماری کمتر از نیروی جنگنده کومله جنگ خلق را آغاز کردند و موفق به ایجاد مناطق پایگاهی سرخ و سپس گسترش آن شدند؟ آیا تا بحال به قانونمندی جنگ آنها و به خط ایدئولوژیک - سیاسی راهنمای آن جنگ اندیشیده اید و این عوامل را با شرایط جنگ خود در کردستان مقایسه کرده اید؟

شگرد دیگری که حکمت و همفکرانش بارها برای تعطیل مبارزه مسلحانه در کردستان بکار بسته اند، انگشت گذاشتن بروی کمبودها و دشواریها و معضلات واقعی جنبش کردستان و کل منطقه، بزرگ کردن آنها و «یادآوری» فشارهای ملی و بین المللی به پیشمرگان انقلابی و

## خطاب به پیشمرگان کومله

برای زیر پا نهادن حقوق حقه ملت کرد و انکار ستم و سرکوب ملی وارد بر شما بمیدان آمده است. اینهم یکی دیگر از خدمات «فراکسیون» به بورژوازی است که با ارائه کاریکاتورهای از انترناسیونالیسم و با اشاعه رسواترین تزه‌های ضد لنینیستی تحت نام کمونیسم، میکوشد اعتبار جنبش کمونیستی را خدشه دار نماید. اینک با توجه به تمامی نکاتی که بر شمرده‌ام و با تاکید دوباره بر حساسیت اوضاع، به پیشمرگانی که واقعا قصد حل انقلابی مسائل گریبانگیر خود را دارند هشدار میدهیم: مصلحت‌گرایی و تلاش برای حفظ چارچوب منزلت‌تشیکیات موجود و یا اتخاذ تاکتیکهای منفعل و «مبارزه منفی» علیه «فراکسیون کمونیسم کارگری»، نوعی وقت تلف کردن است که باقیمانده انرژی و نیروی طالبان انقلاب در صفوف تشکیلات شما را به هز میبرد. سیاست «فراکسیون» چنین است که از یکسو بر شما قاطعانه شمشیر میکشد و از سوی دیگر، مخالفتش را به ترمش و خونسردی دعوت میکند. بدانید که مصلحت جوئی هیچ نیست مگر همان ترمش و خونسردی مطلوب حال «فراکسیون».

در میان شما افرادی نیز هستند که از چندی پیش قصد مقابله علنی با این جریان را کرده اند؛ اما همسوئیهای اساسی ایدئولوژیک و نقاط اشتراک سیاسی با این جریان امکان مقابله موثر و صحیح را از آنان سلب کرده است. باید آگاه بود که در زمین حریف و با معیارهای تعیین شده از طرف حریف نمیتوان با وی به نبردی جدی برخاست و پیروز شد. اگر تلاش شما بر آن باشد که اختلافاتتان را صرفا تشکیلاتی جلوه دهید و جرات به نقد کشیدن خط ایدئولوژیک - سیاسی غالب بر حزب خود - در گذشته و حال - را بخود ندهید، شک نداشته باشید که حکمت و همفکرانش یا موفق به تصفیه یا چند پایه ساختن شما خواهند شد، و یا مجبورتان خواهند کرد به خط تسلیم طلبی گردن نهید.

پس شما پیشمرگانی که خطر از دست رفتن میراث انقلابی جنبش کردستان و بازمانده دستاوردهای بیش از دهسال جنگ و فداکاری توده های تحت ستم و استثمار را بروشنی احساس میکنید، شما مبارزانی که میدانید این عقبگرد تاریخی چه تأثیرات زیانباری بر جریان انقلاب در ایران و منطقه بر جای خواهد گذاشت، جرات کنید و علیه نسخه «ناش به تال» حکمت و همفکرانش بشورید؛ که شورش علیه تسلیم طلبی و سازشکاری برحق است. این را هم بدانید که بسیاری از یاران شما که امروز بواسطه همسوئی های ایدئولوژیک - سیاسی خود با خط حکمت در مقابل ترهات زهرآگین «فراکسیون کمونیسم کارگری»، گنج سر یا مرعوب گشته اند، در نتیجه این شورش امید و جرات خواهند یافت و پا بصحنه خواهند گذاشت. این حرکت حتی میتواند بر کسانی تأثیر بگذارد که امروز در اوج سرخوردگی، به «راه حل» پیشنهادی رهبران «فراکسیون» - یعنی اقامت در سوئد و دیگر کشورهای اروپای «متمدن» - دل بسته اند.

مسئله جبران اشتباهات و بکف آوردن مجدد دستاوردهای هدر شده کاری سهل و ساده نیست. میدانیم که اوضاع و شرایط حاکم بر منطقه و مرزها، و موقعیت کنونی و نحوه استقرار نیروی پیشمرگ کومله بر پیچیدگی و دشواری کار افزوده است. در عین حال، عمیقاً اعتقاد داریم که نیروی جنگی کومله با استفاده از پایگاه توده ای خود کماکان میتواند شرایط نامساعد را عوض کند - بشرط آنکه خود را منفعلانه بدست حوادث نسپارد و از پس دشواریها قادر به مشاهده فرصتها و گشایشهای حتمی در اوضاع گردد. عینک بدبینی را که امثال حکمت بزور بر چشمتان نهاده اند، به دور افکنید و به حال نزار دشمنان طبقاتی و ملی خویش نگاه نکنید. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را ببینید که همچون سایر رژیمهای کمپرادور در این دوره پر آشوب حتی کوچکترین امیدی به فردای خود ندارد و اربابان امپریالیست غربی و شرقی آنها را نگاه کنید که چگونه خود با تناقضات و بحرانیهای عمیق دست به گریبانند. شما کفایت حداقل تجربه دو ساله اخیر کردستان را مرور کنید تا نقاط قوت انقلاب را دریابید. ببینید که چگونه دشمن علیرغم استقرار بیش از ۲۰۰ هزار نیروی مسلح در

سراسر منطقه، بشدت سراسیمه و آسیب پذیر است زیرا همچنان خصلت بیگانه و اشغالگر دارد؛ و در مقابل، نیروهای پیشمرگه از امتیاز محلی بودن و حمایت توده ای برخوردارند. درست است که دشواریها و ضربات ناشی از خطوط رهبری کننده ناصحیح یا خیانت یاران نیمه راه پیکر این جنبش را مجروح ساخته، اما شور و شوق عظیم انقلابی و روحیه فداکاری و عزم توده های ستمدیده کرد فروکش نکرده و این خطه همچنان پیشروترین منطقه در ایران و منبع امید و الهام برای طالبان انقلاب در کل جامعه است. شما خود از نزدیک شاهد عزم و اراده و فداکاری کارگران و دهقانان فقیر و توده های ستمکش و تحتانی شهر و روستا در حمایت فعال از مبارزه مسلحانه بوده اید. صحنه های خطر کردن زحمتکشان آگاه برای نجات پیشمرگان از دام دشمن و جانبازی آنها در این راه فراموش ناشدنی و الهام بخش همگی ماست. این شور و شوق و انرژی انقلابی توده ای، نقطه قوت واقعی جنبش در کردستان و پشتوانه نبرد مسلحانه بمشابه عالیترین شکل مبارزه طبقاتی و ملی در این خطه است. میدانیم که فشار اوضاع عینی و نیز بحران و عقبگرد کومله بمشابه یک عامل ذهنی بر فضای کردستان تأثیر گذاشته و خواهد گذاشت. بحران جاری کسر برخی را شکسته و از صحنه مبارزه به بیرون پرتابشان خواهد کرد؛ گروهی نیز راه تسلیم و ارتداد کامل از صف انقلاب را در پیش خواهند گرفت؛ اما این فقط یک جانب قضیه است. از سوی دیگر، پرولتاریا و توده های خلق از دل توفان مبارزه آبدیده تر و کار آزموده تر بیرون خواهند آمد و قابلیت پیشبرد نبردهای عظیمتر آتی را کسب خواهند کرد.

در این میان، آنچه می باید مورد توجه توده های انقلابی قرار گیرد آنست که هر چند استواری بر میراث انقلابی کردستان و اصرار بر ضرورت پیشبرد مبارزه مسلحانه در مقابله با خط تسلیم طلبی اهمیت بسیار دارد، اما بتنهائی کافی نیست. بدون ترسیم راه و دورنمای پیروزی نمیتوان صحبت از غلبه قطعی و پایدار بر این خط و سیاست مخرب نمود. و این کاری است که فقط با اتکاء به ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتاری، با گرد آمدن تحت پرچم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، و با شرکت آگاهانه و فعال در راه ایجاد یک حزب کمونیست واقعی - یک حزب مائوئیست - و برپائی جنگ درازمدت خلق امکان پذیر خواهد بود. این حرف اصلی ماست.

### اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

آذر ۱۳۶۹

در جریان مبارزات انقلابی، بعضی مواقع مشکلات بر شرایط مساعد میچربند؛ در چنین حالتی مشکلات جهت عمده و شرایط مساعد جهت غیر عمده تضاد را تشکیل می دهند. ولی انقلابیون می توانند با مساعی و همت خود بتدریج بر مشکلات چیره گردند و وضع مساعد نوینی بوجود آورند؛ از این راه است که وضع مساعد جایگزین وضع نامساعد می شود.

مائوتسه دون

لحظه ای که فشار دشمن خیلی شدید است و ما با مشکلات فراوانی روبرو هستیم، اغلب درست همان لحظه ای است که اوضاع بزبان دشمن و بسود ما شروع به تغییر میکند. غالباً در نتیجه «قدری بیشتر پایداری کردن» وضع مساعد دوباره پدیدار میگردد و ابتکار عمل مجدداً بدست ما می افتد.

مائوتسه دون



انقلاب به تقویت هر چه بیشتر جنبش اصیل انقلابی در ایران و افغانستان خدمت کند، این فراتر از قصد اولیه کتاب بوده و این یقینا بسیار عالیست - خصوصا امروزه که زمان مصافها و فرصتهای عظیم برای پیروزیها و تحولات انقلابی در مقیاسی جهانیست.»

«علم انقلاب» از پنج فصل فلسفه، اقتصاد سیاسی، امپریالیسم، دولت و حزب تشکیل گشته است که بخش فلسفه آن در سال ۱۳۶۲ توسط سازمان ما به فارسی ترجمه شد و نقش تئوریک مهمی در دوران بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) بازی نمود. سازمان ما ترجمه حاضر را به مائوئیستهای افغانستان و ایران تقدیم نموده است. ما مطالعه این اثر را برای هر فعال کمونیست، هر کارگر انقلابی، هر نوآموز مارکسیست و هر انقلابی که در پی فهم علمی از پیچیدگی های جهان کنونی و بدنبال اسلحه ای برای تغییر آنست، حیاتی میدانیم.

بتازگی ترجمه فارسی کتاب «مدخلی بر علم انقلاب» اثر لنی ولف از سوی اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) انتشار یافته است، نویسنده در پیشگفتاری بر چاپ فارسی این کتاب میگوید: «علم انقلاب نخستین بار در سال ۱۹۸۳ منتشر شد تا به امر تربیت اعضاء و هواداران حزب کمونیست انقلابی آمریکا در زمینه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم یاری رساند.» این اثر، اصول بنیادین تئوری انقلاب پرولتری را بطور فشرده، روشن و زنده یکجا گرد آورده است - امری که مدت‌های مدیدی بود لزومش احساس میشد. همانطور که لنی ولف می نویسد: «طبیعتا تاکید کتاب بر راه انقلاب در ایالات متحده و بطور عمومی تر در کشورهای امپریالیستی بوده است. با این وجود، اگر علم



منتشر شد

این کتاب... مدخلی بر علم انقلاب بوده و هدف از آن تامین پایه و زمینه ای برای مطالعه عمیقتر تئوری مارکسیسم، درک و تغییر جهان و قدهلم کردن در مقابل مصاف هائی که توسط وقایع جهانی در برابر این نسل قرار گرفته، می باشد. شالوده ای که در اینجا ریخته شده، نقطه عزیمت است؛ کمکی است به تکاملات ضروری آینده؛ فلاتی در دامنه است که بکار صعود به قله های جدید و ارتفاعات عظیمتر می آید.

از پیشگفتار «علم انقلاب»